

سلسلہ مباحث
مہدویت
(۳)

توقیفیت

سلسلہ دروس، خارج مرکز تخصصی مہدویت
جولہ علمیہ نم

محمدالدین طیبی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

توقیت : سلسله دروس خارج مرکز تخصصی مهدویت

نویسنده:

نجم الدین طبسی

ناشر چاپی:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (علیه السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	توقیت : سلسله دروس خارج مرکز تخصصی مهدویت
۱۱	مشخصات کتاب
۱۲	اشاره
۱۶	فهرست مطالب
۲۶	مقدمه ناشر
۲۸	مقدمه نویسنده
۳۰	فصل اول: روایات نهی از توقیت
۳۰	اشاره
۳۱	جلسه اول
۳۱	مقدمه
۳۱	معنای لغوی و اصطلاحی توقیت
۳۲	روایات نهی از توقیت
۳۲	روایت اول: ابوحمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام
۳۲	اشاره
۳۳	بررسی سند
۳۴	دلالت روایت
۳۷	جلسه دوم
۳۷	روایت دوم: عبدالرحمن بن کثیر از امام صادق علیه السلام
۳۷	اشاره
۳۷	بررسی سند
۳۸	دلالت روایت
۴۱	روایت سوم: زراره از امام باقر علیه السلام
۴۱	اشاره

۴۶	بررسی سند
۴۶	دلالت روایت
۴۷	نظریه علامه مجلسی و احتمالات روایت
۴۹	جلسه سوم
۴۹	روایت چهارم: ابوبصیر از امام صادق علیه السلام
۴۹	اشاره
۴۹	بررسی سند
۵۰	دلالت روایت
۵۱	روایت پنجم: احمد بن محمد بن خالد از امام صادق علیه السلام
۵۱	اشاره
۵۱	بررسی سند
۵۲	دلالت روایت
۵۴	جلسه چهارم
۵۴	روایت ششم: فضیل بن یسار از امام باقر علیه السلام
۵۴	اشاره
۵۵	بررسی سند
۵۷	دلالت روایت
۶۰	جلسه پنجم
۶۰	روایت هفتم: علی بن یقطین از امام کاظم علیه السلام
۶۰	اشاره
۶۱	بررسی سند
۶۲	دلالت روایت
۶۷	جلسه ششم
۶۷	روایت هشتم: ابراهیم بن مهزم از امام صادق علیه السلام
۶۷	اشاره
۶۷	بررسی سند

۶۸	دلالت روایت
۶۹	روایت نهم: ابوالمرهف از امام باقر علیه السلام
۶۹	اشاره
۷۱	بررسی سند
۷۱	دلالت روایت
۷۳	جلسه هفتم
۷۳	روایت دهم: هارون بن عنتره از امیرالمؤمنین علیه السلام
۷۳	اشاره
۷۴	بررسی سند
۷۴	دلالت روایت
۷۵	روایت یازدهم: محمد بن نعمان از امام صادق علیه السلام
۷۵	اشاره
۷۵	بررسی سند و بحثی پیرامون تحف العقول
۷۷	دلالت روایت
۷۸	جلسه هشتم
۷۸	روایات دیگر در موضوع عدم توقیت
۷۸	اشاره
۷۸	روایت دوازدهم: محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام
۷۹	روایت سیزدهم: ابی بکر حضرمی از امام صادق علیه السلام
۷۹	روایت چهاردهم: ابو بصیر از امام صادق علیه السلام
۷۹	روایت پانزدهم: توقیع امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف
۸۰	روایت شانزدهم: منذر جواز از امام صادق علیه السلام
۸۰	جمع بندی
۸۲	فصل دوم : علم اهل بیت علیهم السلام به زمان ظهور
۸۲	اشاره
۸۳	جلسه نهم

مقدمه ۸۳

اقوال در این مساله ۸۳

قائلین به علم اهل بیت به زمان ظهور ۸۳

اشاره ۸۳

الف. سیدمرتضی علم الهدی ۸۴

ب. شیخ طوسی ۸۴

ج. سیدمحمدتقی موسوی ۸۴

د. آیت الله بهجت ۸۵

ه. آیت الله ناصر اصفهانی ۸۵

و. آیت الله جوادی آملی ۸۶

جلسه دهم ۹۱

ادله نفی علم اهل بیت به زمان ظهور ۹۱

اشاره ۹۱

روایت اول: دعبل خزاعی از امام رضا علیه السلام ۹۱

اشاره ۹۱

قیام به هنگام شنیدن نام قائم ۹۶

جلسه یازدهم ۹۸

بررسی سند ۹۸

اشاره ۹۸

۱. عبدالسلام هروی ۹۸

۲. دعبل بن علی خزاعی ۱۰۰

دلالت روایت ۱۰۱

جلسه دوازدهم ۱۰۲

روایت دوم: مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام ۱۰۲

اشاره ۱۰۲

بررسی سند ۱۰۳

- ۱۰۴ دلالت روایت -
- ۱۰۵ جلسه سیزدهم -
- ۱۰۵ روایت سوم: محمد بن حنفیه -
- ۱۰۵ اشاره -
- ۱۰۷ بررسی سند -
- ۱۰۸ دلالت روایت -
- ۱۰۸ منافات نداشتن بین علم امام و ندانستن زمان ظهور -
- ۱۰۹ جمع بندی -
- ۱۱۰ فصل سوم: موضع علما نسبت به توقیت -
- ۱۱۰ اشاره -
- ۱۱۱ جلسه چهاردهم -
- ۱۱۱ عالمانی که توقیت کرده اند -
- ۱۱۱ اشاره -
- ۱۱۱ ۱. آلوسی شافعی -
- ۱۱۲ ۲. محمدبن محمد شعیری -
- ۱۱۴ ۳. خواجه طوسی -
- ۱۱۵ جلسه پانزدهم -
- ۱۱۵ عالمانی که نفی توقیت کرده اند -
- ۱۱۵ ۱. نعمانی -
- ۱۱۷ ۲. شیخ صدوق -
- ۱۱۷ ۳. شیخ طوسی -
- ۱۱۷ اشاره -
- ۱۱۸ پاسخ به یک اشکال -
- ۱۱۹ جلسه شانزدهم -
- ۱۱۹ ۴. علامه مجلسی -
- ۱۲۱ جلسه هفدهم -

- ۱۲۱ روایت ابراهیم بن عبدالله از امام صادق علیه السلام
- ۱۳۲ جلسه هجدهم
- ۱۳۲ توضیح و نقد کلام مرحوم بهجت
- ۱۳۴ جمع بندی
- ۱۳۵ منابع
- ۱۴۱ درباره مرکز

سرشناسه: طبسی، نجم الدین، ۱۳۳۴ -

Tabasi, Najm al-Din

عنوان و نام پدیدآور: توقیت : سلسله دروس خارج مرکز تخصصی مهدویت/نجم الدین طبسی.

مشخصات نشر: قم: حوزه علمیه قم، مرکز تخصصی مهدویت، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری: ۱۲۰ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۳۷۲-۳۸-۷

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

موضوع: مهدویت -- انتظار -- احادیث

موضوع: Mahdism -- *Waiting -- Hadiths

موضوع: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. -- غیبت -- احادیث

موضوع: Muhammad ibn Hasan, Imam XII -- Occultation -- Hadiths

موضوع: آخر الزمان (اسلام) -- احادیث

موضوع: End of the world (Islam) -- Hadiths

شناسه افزوده: حوزه علمیه قم. مرکز تخصصی مهدویت

رده بندی کنگره: ۴/۲۲۴/BP/ط ۲ ت ۹ ۱۳۹۷

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۶۲

شماره کتابشناسی ملی: ۵۴۲۹۹۹۸

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٢

ص: ٣

توقيت

سلسله دروس خارج مركز تخصصى مهدويّت

نجم الدين طبسى

ص: ۴

توقیت

□ مؤلف: نجم الدین طبسی

□ ناشر: انتشارات مرکز تخصصی مهدویت

□ صفحه آرا: رضا فریدی

□ طراح جلد: عباس فریدی

□ نوبت چاپ: اول / زمستان ۱۳۹۷

□ مجری چاپ: گروه فرهنگی آثار غدیر

□ شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۳۷۲-۳۸-۷

□ شمارگان: هزار نسخه

□ قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان

تمامی حقوق © محفوظ است.

□م: انتشارات مرکز تخصصی مهدویت / خیابان شهدا / کوچه آمار (۲۲) / بن بست شهید علیان، پ ۲۴ /

ص.پ: ۱۱۹-۳۷۱۳۵ / تلفن: ۳۷۸۴۱۴۴۰ / ۳۷۷۴۹۵۶۵ و ۳۷۷۳۷۸۰۱ (داخلی ۱۲۳) / فاکس: ۳۷۷۳۷۱۶۰-۰۲۵

owww.mahdi۳۱۳.ir

oentesharatmarkaz@chmail.ir

کد فایل ۱۱۵-۰۲۹۰-۲-۲۰۲۵.docx

فهرست مطالب

مقدمه ناشر ۱۱

مقدمه نویسنده ۱۳

فصل اول: روایات نهی از توقیت ۱۵

جلسه اول ۱۶

مقدمه ۱۶

معنای لغوی و اصطلاحی توقیت ۱۶

روایات نهی از توقیت ۱۷

روایت اول: ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام ۱۷

بررسی سند ۱۸

دلالت روایت ۱۹

جلسه دوم ۲۲

روایت دوم: عبدالرحمن بن کثیر از امام صادق علیه السلام ۲۲

دلالت روایت ۲۳

روایت سوم: زراره از امام باقر علیه السلام ۲۶

بررسی سند ۳۱

دلالت روایت ۳۱

نظریه علامه مجلسی و احتمالات روایت ۳۲

جلسه سوم ۳۴

روایت چهارم: ابوبصیر از امام صادق علیه السلام ۳۴

بررسی سند ۳۴

روایت پنجم: احمد بن محمد بن خالد از امام صادق علیه السلام ۳۶

بررسی سند ۳۶

دلالت روایت ۳۷

جلسه چهارم ۳۹

روایت ششم: فضیل بن یسار از امام باقر علیه السلام ۳۹

بررسی سند ۴۰

دلالت روایت ۴۲

جلسه پنجم ۴۵

روایت هفتم: علی بن یقین از امام کاظم علیه السلام ۴۵

بررسی سند ۴۶

دلالت روایت ۴۷

جلسه ششم ۵۲

روایت هشتم: ابراهیم بن مهزم از امام صادق علیه السلام ۵۲

بررسی سند ۵۲

دلالت روایت ۵۳

روایت نهم: ابوالمرهف از امام باقر علیه السلام ۵۴

بررسی سند ۵۶

دلالت روایت ۵۶

جلسه هفتم ۵۸

روایت دهم: هارون بن عنتره از امیرالمؤمنین علیه السلام ۵۸

بررسی سند ۵۹

دلالت روایت ۵۹

روایت یازدهم: محمد بن نعمان از امام صادق علیه السلام ۶۰

بررسی سند و بحثی پیرامون تحف العقول ۶۰

دلالت روایت ۶۲

جلسه هشتم ۶۳

روایات دیگر در موضوع عدم توقیت ۶۳

روایت دوازدهم: محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام ۶۳

روایت سیزدهم: ابی بکر حضرمی از امام صادق علیه السلام ۶۴

روایت چهاردهم: ابو بصیر از امام صادق علیه السلام ۶۴

روایت پانزدهم: توقیع امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ۶۴

روایت شانزدهم: منذر جوّاز از امام صادق علیه السلام ۶۵

جمع بندی ۶۵

فصل دوم: علم اهل بیت علیهم السلام به زمان ظهور ۶۷

جلسه نهم ۶۸

مقدمه ۶۸

اقوال در این مساله ۶۸

قائلين به علم اهل بيت به زمان ظهور ۶۸

الف. سيدمرتضى علم الهدى ۶۹

ب. شيخ طوسى ۶۹

ج. سید محمد تقی موسوی ۶۹

د. آیت الله بهجت ۷۰

ه. آیت الله ناصر صیفهانی ۷۰

و. آیت الله جوادی آملی ۷۱

جلسه دهم ۷۶

ادله نفی علم اهل بیت به زمان ظهور ۷۶

روایت اول: دعبل خزاعی از امام رضا علیه السلام ۷۶

قیام به هنگام شنیدن نام قائم ۸۰

جلسه یازدهم ۸۲

بررسی سند ۸۲

۱. عبدالسلام هروی ۸۲

۲. دعبل بن علی خزاعی ۸۴

دلالت روایت ۸۵

جلسه دوازدهم ۸۶

روایت دوم: مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام ۸۶

بررسی سند ۸۷

دلالت روایت ۸۸

جلسه سیزدهم ۸۹

روایت سوم: محمد بن حنفیه ۸۹

بررسی سند ۹۱

دلالت روایت ۹۲

منافات نداشتن بین علم امام و ندانستن زمان ظهور ۹۲

جمع بندی ۹۳

فصل سوم: موضع علما نسبت به توقیت ۹۴

جلسه چهاردهم ۹۵

عالمانی که توقیت کرده اند ۹۵

۱. آلوسی شافعی ۹۵

۲. محمد بن محمد شعیری ۹۶

۳. خواجه طوسی ۹۸

جلسه پانزدهم ۹۹

عالمانی که نفی توقیت کرده اند ۹۹

۱. نعمانی ۹۹

۲. شیخ صدوق ۱۰۱

۳. شیخ طوسی ۱۰۱

پاسخ به یک اشکال ۱۰۲

جلسه شانزدهم ۱۰۳

۴. علامه مجلسی ۱۰۳

جلسه هفدهم ۱۰۵

روایت ابراهیم بن عبدالله از امام صادق علیه السلام ۱۰۵

جلسه هجدهم ۱۱۴

توضیح و نقد کلام مرحوم بهجت ۱۱۴

جمع بندی ۱۱۶

مقدمه ناشر

مسئله «مهدویت» از مسائل اساسی اندیشه اسلامی بوده و طبق روایات پیشوایان دین، معرفت امام معیار زندگی و منش آدمی می‌باشد و زندگی و مرگ سعادتمندانه و دوری از زندگی ضلالت و در مسیر گمراهی و مرگ جاهلانه پیوندی ناگسستنی با معرفت امام دارد. بایستگی تحقیق دقیق، جامع و منسجم، پیرامون اندیشه مهدویت و ضرورت پرداخت علمی و روزآمد به باورداشت آموزه مهدویت و پیامدهای آن به فراخور شرایط کنونی و نیز لزوم آسیب شناسی در حوزه معارف مهدویت، به منظور تبیین عرضه صحیح و دفاع معقول از اندیشه مهدویت و زدودن پیرایه های موهوم و موهون از ساحت قدسی این اندیشه از رسالت های اصلی حوزه های علمیه و علمای بزرگوار است. به ویژه که این اندیشه تابناک از ناحیه مدعیان دروغین و رهنان اعتقادی از دیرباز مورد هجوم قرار گرفته و به پیرایه های ناصواب گرفتار شده است که گاه در قالب جریان انحرافی بروز کرده و گاه با تطبیق و توقیت های ناروا جامعه دینی را دچار چالش کرده است و در نتیجه به اختلافات و تفرقه و گاه پیدایش فرقه های باطل منجر شده است. در این رابطه، مرکز تخصصی مهدویت - که در راستای تحقیق، تعمیق و تهذیب در حوزه معارف مهدوی تأسیس گشته است - اقدام به برگزاری «درس خارج مهدویت»

نمود تا با بهره گیری از تلاش های خالصانه جمعی از پژوهشگران عرصه مباحث مهدوی، افق های جدیدی را فراروی علاقه مندان بگشاید.

پژوهش حاضر یکی از مجموعه مباحث «درس خارج مهدویت» است که توسط عالم بزرگوار حضرت آیت الله طوسی در مرکز تخصصی مهدویت ارائه شده و به وسیله برخی از شاگردان فاضل ایشان مدون شده و به صورت کتاب در اختیار علاقمندان قرار گرفته است.

در این جا، فرصت را مغتنم شمرده و مراتب تشکر و امتنان فراوان خویش را از جناب حجت الاسلام و المسلمین کلباسی مدیر محترم مرکز تخصصی مهدویت که بستر این کار را فراهم آوردند، اعلام می دارم. امید است انتشار این اثر، به شکل حاضر - که گام نخست برای ارائه آثاری دیگر به شکلی کامل تر و انجام پژوهش های دیگر در این حوزه می باشد - مورد رضایت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار گرفته و برای همه شیفتگان و طالبان معارف دینی مفید واقع شود.

مهدی یوسفیان آرانی

معاون پژوهش مرکز تخصصی مهدویت

مقدمه نویسنده

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين. سيما الامام حجه ابن الحسن المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف روهى و ارواح العالمين له الفدا.

مجموعه حاضر خلاصه از يکى از عناوين بحثهاى خارج مهدويت حقير است که در حوزه مقدس قم پيرامون حکم توقيت در قالب سه پرسش اساسى طرح گردیده است:

۱. جاىگاه توقيت و تعيين زمان ظهور در روايات چگونه است؟

۲. آيا ائمه عليهم السلام از زمان ظهور آگاهى و اطلاع دارند؟ يا اينکه بحث از زمان ظهور همانند قيامت است و کسى جز خداوند از آن اطلاع ندارد؟

۳. نظر علماء شيعه درباره زمان ظهور چگونه است؟

تلاش بر اين است که در طى سه فصل به سوالات طرح شده پاسخ داده شود.

در فصل اول روايات نهى از توقيت مطرح و مورد بحث سندی و دلالى قرار گرفته و به نظر بزرگانى از قدما و معاصرین اشاره و بعضا نقد و يا توضیح داده شده است و مشخص خواهيم کرد که ائمه طاهرين عليهم السلام زمانى را برای ظهور قرار نداده اند و نهى از استعجال نموده اند و اگر هم

در روایتی سخن از زمان خاص به میان آمده است باید آن را بر گشایش جزئی و تغییر وضعیت سیاسی و کم شدن فشار به شیعه حمل نمود یا از اخبار بدائیه دانست، یعنی حمل بر بداء شود.

فصل دوم، بحث در مورد علم ائمه علیهم السلام به زمان ظهور است و با توجه به روایت صحیح السند به این نکته پی می بریم که به هیچ عنوان کسی، حتی ائمه علیهم السلام نمی توانند برای زمان ظهور تعیین وقت نمایند، چرا که زمان ظهور مانند زمان قیامت است و علم آن به دست خداوند است.

در فصل سوم هم خواهیم گفت آنچه از کلام علمای شیعه استفاده می شود عدم علم به زمان ظهور بوده و صریحا در عبارت های خود به این مطلب اشاره نموده اند و اگر درباره برخی از عالمان دین بحث از نزدیکی ظهور مطرح شده بنا بر احتمالات بوده است.

این بحثها را یکی از فضیلهای درس ما جناب حجت الاسلام آقای مسلم کامیاب با تلاش فراوان جمع آوری و به رشته تحریر در آورده و به اصطلاح تقریر کرده تا دیگران نیز از آن استفاده کنند؛ خداوند بر توفیقات ایشان بیفزاید.

انه سمیع الدعاء

نجم الدین طبسی - قم مقدس ۹۲ / ۲۹ / ۸

فصل اول: روایات نهی از توقیت

اشاره

یکی از مباحث مورد طرح، سخن از زمان ظهور و تعیین وقت برای ظهور است؛ از این رو تعیین زمان ظهور از ناحیه برخی مدعیان همواره به عنوان یکی از چالش های شیعه به حساب آمده است.

یکی از مستندات آنکه می تواند در مواجهه با این چالش راه گشا باشد توصیه های حضرات معصومین علیهم السلام است که در تکذیب تعیین کنندگان وقت وارد شده است. آنچه در این فصل از آن سخن به میان می آید، بررسی و شرح روایات صادره از ائمه معصومین علیهم السلام در مورد «توقیت» است که مورد واکاوی قرار می گیرد.

معنای لغوی و اصطلاحی توقیت

از نظر لغت، توقیت از ماده «وقت» بوده و وقت به معنای مقداری از زمان می باشد. (۱) توقیت به معنای قرار دادن وقتی برای چیزی است که اختصاص به همان دارد که مراد بیان مقدار مدت و زمان می باشد. (۲)

۱- ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۶، ص ۱۳۲.

۲- ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، ج ۵، ص ۲۱۲.

اما در اصطلاح - که ما در صدد بحث از آن هستیم - مراد از توقیت، مشخص نمودن وقت برای ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف بیان شده است. (۱)

روایات نهی از توقیت

روایت اول: ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام

اشاره

عَلِيُّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ:

يَا ثَابِتُ! إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدْ كَانَ وَقَّتْ هَذَا الْأَمْرَ فِي السَّبْعِينَ فَلَمَّا أَنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى أَهْلِ الْمَارِضِ فَأَخْرَهُ إِلَى أَرْبَعِينَ وَ مِائَةٍ فَحَدَّثْنَاكُمْ فَأَدْعَتْكُمْ الْحَدِيثَ فَكَشَفْتُمْ قِنَاعَ السِّرِّ وَ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ وَقْتاً عِنْدَنَا وَ يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ؛ (۲) ابو حمزه ثمالی می گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: ای ثابت! همانا خدای تبارک و تعالی این امر را در سال هفتاد معین کرد. پس چون حسین علیه السلام کشته شد، خشم خدای تعالی بر اهل زمین سخت گشت و آن را تا صد و چهل به تأخیر انداخت. سپس ما به شما خبر دادیم، آن خبر را فاش کردید و از آن پرده برداشتید. بعد از آن خدا برای آن وقتی نزد ما قرار نداد؛ خدا هر چه را بخواهد محو کند و ثابت گذارد و اصل کتاب نزد اوست.

۱- ملا محمد صالح مازندرانی، شرح اصول کافی، ج ۶، ص ۳۱۴.

۲- کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۶۸؛ نعمانی، الغیبه، ص ۲۹۳؛ طوسی، الغیبه، ص ۴۲۸. سند غیبت طوسی و مقداری از متن آن متفاوت است. وَ عَنْهُ (فضل بن شاذان) عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

ابو حمزه می گوید: من این حدیث را به امام صادق علیه السلام عرض کردم، حضرت فرمود: چنین بوده است.

بررسی سند

راویان این خبر را می توان به سه سند مستقل تفکیک نمود.

(الف) علی بن محمد عن سهل بن زیاد عن الحسن بن محبوب عن أبي حمزة الثمالي قال: سمعتُ أبا جعفر عليه السلام؛

(ب) محمد بن الحسن عن سهل بن زیاد عن الحسن بن محبوب عن أبي حمزة الثمالي قال: سمعتُ أبا جعفر عليه السلام؛

(ج) محمد بن يحيى عن احمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن أبي حمزة الثمالي قال: سمعتُ أبا جعفر عليه السلام.

علامه مجلسی رحمه الله این روایت را صحیح می داند (۱) و تنها تردید از ناحیه سهل بن زیاد است. برخی مانند نجاشی او را ضعیف الحدیث دانسته اند و برخی دیگر مانند شیخ طوسی او را توثیق نموده اند. (۲) می توان گفت با توجه به توثیق شیخ طوسی و قرار گرفتن نام او در دو هزار و سیصد و ده روایت از کتب اربعه و دیگر کتب روایی شیعی، واطمینان بزرگانی همچون کلینی بر ایشان می توان روایاتش را پذیرفت. (۳) همچنین اعتبار

۱- مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، ص ۱۷۱.

۲- خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۹، ص ۳۵۵.

۳- ر.ک: موسوعه طبقات الفقهاء، جمعی از مولفین زیر نظر آیت الله سبحانی، ج ۳، ص ۲۸۲. آیت الله شبیری زنجانی در این باره می فرمایند: اگر چه وثاقت سهل بن زیاد در بین متأخرین محل خلاف است، لکن به نظر ما او نیز از ثقات است؛ چرا که مرحوم کلینی در «کافی» با آن وضعش روایات فراوانی را «عن عده من اصحابنا عن سهل بن زیاد» روایت نموده است و این نشانه اعتماد کلینی بر اوست. و اینکه بعضی او را تضعیف کرده اند به جهت نقل روایات غلوآمیز توسط او بوده است، در حالی که اولاً- نقل روایات به معنای اعتقاد به آنها نیست و ثانیاً در اینکه چه چیزی غلو است مورد اختلاف است، پس تضعیفات مبتنی بر مشاهده غلو در بین روایات راوی محل خدشه است. (سید موسی شبیری زنجانی، کتاب نکاح، ج ۲۱، ص ۶۸۳۶). همچنین جهت وثاقت ایشان ر.ک: ابو علی حائری، منتهی المقال فی أحوال الرجال، ج ۳، ص ۴۲۶.

اسناد دیگر، ما را از پرداختن به سهل بن زیاد بی نیاز می کند. (۱)

دلالت روایت

علامه مجلسی مراد از "وَقْتُ هَذَا الْأَمْرِ" را ظاهر شدن حق توسط یکی از ائمه علیهم السلام، غیر از وجود حضرت مهدی علیه السلام دانسته و مبدا گشایش امور شیعیان در سال هفتاد هجری را از زمان هجرت یا بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ذکر می کنند. گویا در این رخداد، بدا و تغییر مصلحت الهی، به واسطه کم کاری شیعیان صورت پذیرفته است.

ایشان همچنین مراد از وقایع سال های «هفتاد» و «صد و چهل» را به صورت احتمالی به وقایعی مانند: شهادت امام حسین علیه السلام در کربلا، خروج امام رضا علیه السلام از مدینه و خلافت ایشان، خروج زید بن علی بن الحسین در سال صد و بیست و دو، خروج ابومسلم خراسانی و سقوط بنی امیه، قیام مختار و نهضت علمی و گسترش تشیع در عصر امام

۱- به عنوان نمونه جهت وثاقت سند (ج)، به ترتیب راویان ر.ک: معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۱۲۹ و ج ۱۵، ص ۱۹۲ و ج ۱۸، ص ۴۱ و ج ۲، ص ۲۲۳ و ج ۵، ص ۸۹ و ج ۳، ص ۳۸۶.

البته ملا محمد صالح مازندرانی بر خلاف نظر علامه مجلسی مراد از سال های هفتاد و صد و چهل را از زمان غیبت حضرت مهدی علیه السلام شمارش می کنند و مراد از (هذا الامر) را ظهور ایشان می دانند. (۱)

علامه مجلسی در ادامه بیانات خود می فرماید:

"وقتا عندنا" ای لا نعلمه أو لا نخبر به و لم يؤذن لنا فی الإخبار بالأمور البدائیه فیهِ؛ (۲)

مراد از (وقتا عندنا) این است که، وقت فرمان این امر را نمی دانیم و یا اینکه، مجاز به خبر دادن به شما در امور بدائیه نیستیم.

ملا محمد صالح مازندرانی نیز چنین می گوید:

و لم يجعل الله له بعد ذلك وقتا عندنا أي لم يجعل لنا توقيته بعد ذلك، و لا يجوز لنا اظهار وقته و يحتمل أن يكون المراد أنه لم يجعل لنا علما بوقته بعد ذلك؛ (۳)

خداوند اذن بیان وقت را نداده و جایز نیست که آن را آشکار کنیم و شاید مراد این باشد که ما نیز علم به وقت دیگر نداریم و خداوند به ما نیز وقتی را نیاموخته است.

به هر روی این روایت، عدم وقت گذاری در مورد ظهور و هرگونه گشایش را نهی می کند و با توجه به اینکه در این امور احتمال بدا و تغییر مصلحت وجود دارد، نمی توان برای امر ظهور زمان مشخص نمود.

۱- ر.ک: ملا محمد صالح مازندرانی. شرح اصول کافی، ج ۶، ص ۳۱۴.

۲- مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، صص ۱۷۲ - ۱۷۰.

۳- همان.

جلسه دوم

روایت دوم: عبدالرحمن بن کثیر از امام صادق علیه السلام

اشاره

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ مَهْزَمٌ فَقَالَ لَهُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ أَخْبِرْنِي عَنْ هَذَا الْأَمْرِ الَّذِي نَنْتَظِرُ مَتَى هُوَ؟ فَقَالَ: يَا مَهْزَمُ! كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ وَ هَلَكَ الْمُسْتَعْجِلُونَ وَ نَجَا الْمُسْلِمُونَ؛ (۱)

عبد الرحمن بن کثیر می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام نشسته بودم که مهزم وارد شد و عرض کرد: جانم به قربانت؛ به من خبر دهید این امری که در انتظارش هستیم کی واقع می شود؟ فرمود: ای مهزم! دروغ گفتند وقت گذاران و هلاک شدند شتاب کنندگان و نجات یافتند تسلیم شوندگان.

بررسی سند

علامه مجلسی رحمه الله سند این روایت را ضعیف می داند. (۲)

ضعف این روایت از ناحیه علی بن حسان است، زیرا مشترک بین واسطی و هاشمی می باشد البته واسطی ثقة ولی هاشمی تضعیف شده است. و او را با عنوان کذاب ذکر کرده اند. ذکر این نکته لازم است با

۱- کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۶۸؛ ابن بابویه، الامامه والتبصره، ص ۹۵؛ طوسی، الغیبه، ص ۴۲۶.

۲- مجلسی، مرآه العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، ص ۱۷۲.

توجه به راوی پس از او، یعنی عبدالرحمن بن کثیر، می توان او را همان علی بن حسان هاشمی دانست که در منابع رجالی تضعیف شده است. (۱)

اگرچه این روایت ضعیف است ولی با توجه به کثرت این دسته از روایات و مشابهت با دیگر روایات صحیح السند در زمینه عدم توقیت، ضعف سند این روایت به پذیرش محتوا آسیبی نمی رساند. (۲)

دلالت روایت

در مورد بررسی و دلالت این روایت دو عبارت باید شرح داده شود: ۱. کذب الوقاتون؛ ۲. هلك المستعجلون.

علامه مجلسی در تبیین کذب الوقاتون چنین می فرماید:

"كذب الوقاتون" ای علی سبیل الحتم، فلا ینافی ما ورد من الأخبار البدائیة، و یحتمل أن یكون المراد بالكذب أنه یحصل فیہ البداء، فتوهم الناس أنه كذب فینسبون الكذب إليهم لا أنهم كاذبون واقعا، فیمكن أن یقرأ كذب علی بناء المجهول من التفعیل و الأول أظهر؛ (۳)

مراد از کذب الوقاتون این است که اگر به طور حتمی زمانی را مشخص نمایند تکذیب می شوند، پس روایاتی که در آن سال و زمانی مشخص شده

۱- ر.ك: خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۳۳۸. برخی در این روایت از جهت سلمه بن خطاب و عبدالرحمن بن کثیر نیز تشکیک کرده اند. نجاشی در مورد سلمه می گوید: كان ضعيفا فی حدیثه (رجال نجاشی، ص ۱۸۸) البته به نظر ما روایاتش معتبر است و ضعف در حدیث به معنای عدم وثاقت ایشان نمی باشد. آیت الله خوئی نیز در مورد عبدالرحمن چنین آورده است: «لم تثبت وثاقته»؛ (معجم رجال الحدیث، ج ۹، ص ۳۴۴).

۲- در کتاب الامامه و التبصره و غیبت شیخ طوسی رحمه الله اسناد متفاوت از کتاب کافی ذکر شده است. (به آدرس های قبلی از این دو کتاب رجوع کنید).

۳- مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، ص ۱۷۳.

(مراد سال هفتاد و صد و چهل می باشد) جزء اخبار بدائیه می باشد و این کلام با آن اخبار منافاتی ندارد؛ چرا که سال های ذکر شده به صورت حتم نبوده است.

کذب را به دو گونه می توان قرائت نمود؛ اگر به صیغه معلوم بخوانیم مراد از کذب این است که اگر کسانی برای زمان ظهور وقتی مشخص نموده اند و پس از آن بداء حاصل شد عموم مردم خیال می کنند که اهل بیت دروغ گفته اند، لذا نسبت کذب به ایشان داده می شود و این در حالی است که ائمه علیهم السلام زمانی را به دروغ وعده نداده بودند.

اما اگر به صورت صیغه مجهول بخوانیم (از باب تفعیل) منظور این است که کسانی که وقت تعیین می کنند تکذیب می شوند.

از بین این دو احتمال، احتمال اول اظهر است.

علامه مجلسی در تبیین هلك المستعجلون می گوید:

" و هلك المستعجلون " ای الذین یریدون تعجل ظهور الحق، و يعترضون على الله و علينا في تأخيره، و لا يرضون بقضاء الله في ذلك، و أما ترقب الفرج و الدعاء له فهما مطلوبان، و لذا قال: " و نجا المسلمون " أو المراد بالمستعجلين الذین كانوا يخرجون قبل أوان ظهور الحق على أئمة الجور، و يقتلون فيهلكون و يهلكون في الدنيا و الآخرة، و قيل: الاستعجال عند الشيء عاجلا بالخروج على أئمة الضلالة.

احتمال اول: کسانی که در امر ظهور حضرت عجله داشته و بر خداوند و ما اهل بیت اعتراض دارند و به قضاء الهی راضی نمی باشند؛ این دسته افراد هلاک شده اند.

احتمال دوم: کسانی که قبل از ظهور امام بر ظالمین خروج کنند؛ این

گروه به خاطر عجله کردن، خود را به هلاکت انداخته اند. (۱)

با توجه به محتوای روایت و بیان علامه مجلسی رحمه الله حداقل تعیین حتمی برای ظهور جایز نیست. اگرچه در بررسی روایات بعد خواهیم آورد که حتی تعیین وقت احتمالی نیز از عهده مردم خارج است و حق چنین کاری را ندارند.

۱- این احتمال نمونه تاریخی هم دارد که بدان اشاره می شود. مأمون رقی می گوید: خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم که سهل بن حسن خراسانی وارد شد، سلام کرد و نشست. عرض کرد: یا ابن رسول الله! چقدر شما رؤف و مهربان هستید، شما امام هستید، چرا از حق خود دفاع نمی کنید با اینکه بیش از صد هزار شیعه شمشیر به دست و آماده دارید؟ فرمود: بنشین خراسانی، خدا جانب تو را رعایت کند. سپس به کنیزی به نام حنیفه فرمود تنور را روشن کند. تنور افروخته شد. آتش همه جای تنور را فراگرفت و قسمت بالای آن سفید شد. بعد رو به مرد خراسانی نموده، فرمود: برو داخل تنور بنشین. خراسانی شروع به التماس نمود که یا ابن رسول الله! مرا به آتش مسوزان. از جرم من در گذر، خدا از تو بگذرد. فرمود: تو را بخشیدم. در همین موقع هارون مکی وارد شد در حالی که یک کفش خود را به انگشت گرفته بود، عرض کرد: السلام علیک یا ابن رسول الله. امام فرمود: نعلین را بیانداز و برو داخل تنور بنشین. نعلین را انداخت و داخل تنور نشست. امام شروع کرد با خراسانی در مورد جریانهای خراسان صحبت کردن مثل کسی که در خراسان بوده. بعد فرمود: خراسانی! برو بین در تنور چه خبر است؟ به جانب تنور رفت؛ دید چهار زانو در تنور نشسته و سپس از تنور خارج شد و به ما سلام کرد. امام علیه السلام فرمود از اینها در خراسان چند نفر پیدا می شود؟ عرض کرد: به خدا قسم یک نفر هم نیست؛ نه به خدا یک نفر هم پیدا نمی شود. فرمود: ما در زمانی که پنج نفر یاور نداشته باشیم قیام نخواهیم کرد. ما خودمان موقعیت مناسب را بهتر می دانیم. (بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۲۳).

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى وَ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ جَمِيعاً عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ عَنْ جَمِيلٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلَهُ حُمْرَانٌ فَقَالَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ لَوْ حَدَّثْتَنَا مَتَى يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ فَسِرْرُنَا بِهِ فَقَالَ يَا حُمْرَانُ إِنَّ لَكَ أَصْدِقَاءَ وَ إِخْوَانًا وَ مَعَارِفَ إِنَّ رَجُلًا كَانَ فِيمَا مَضَى مِنَ الْعُلَمَاءِ وَ كَانَ لَهُ ابْنٌ لَمْ يَكُنْ يَزْغَبُ فِي عِلْمِ أَبِيهِ وَ لَا يَسْأَلُهُ عَنْ شَيْءٍ وَ كَانَ لَهُ جَارٌ يَأْتِيهِ وَ يَسْأَلُهُ وَ يَأْخُذُ عَنْهُ فَحَضَرَ الرَّجُلَ الْمَوْتَ فَدَعَا ابْنَهُ فَقَالَ يَا بَنِيَّ إِنَّكَ قَدْ كُنْتَ تَزْهَدُ فِيمَا عِنْدِي وَ تَقِلُّ رَغْبَتَكَ فِيهِ وَ لَمْ تَكُنْ تَسْأَلُنِي عَنْ شَيْءٍ وَ لِي جَارٌ قَدْ كَانَ يَأْتِينِي وَ يَسْأَلُنِي وَ يَأْخُذُ مِنِّي وَ يَحْفَظُ عَنِّي فَإِنْ اِخْتَجْتُ إِلَى شَيْءٍ فَمَاتِهِ وَ عَرَفَهُ حِيَارَهُ فَهَلَمَكَ الرَّجُلُ وَ بَقِيَ ابْنُهُ فَرَأَى مَلَكَ ذَلِكَ الزَّمَانِ رُؤْيَا فَسَأَلَ عَنِ الرَّجُلِ فَقِيلَ لَهُ قَدْ هَلَكَ فَقَالَ الْمَلِكُ هَيْلٌ تَرَكَ وَ لَمَّا دَأَّ فَقِيلَ لَهُ نَعَمْ تَرَكَ ابْنًا فَصَالَ ائْتُونِي بِهِ فَبِعَثَ إِلَيْهِ لِإِيَّتِي الْمَلِكُ فَقَالَ الْغُلَامُ وَ اللَّهُ مَا أَذْرِي لِمَا يَدْعُونِي الْمَلِكُ وَ مَا عِنْدِي عِلْمٌ وَ لَيْتَنِي سَأَلَنِي عَنْ شَيْءٍ لَأَفْتَضِحَنَّ فَذَكَرَ مَا كَانَ أَوْصَاهُ أَبُوهُ بِهِ فَأَتَى الرَّجُلَ الَّذِي كَانَ يَأْخُذُ الْعِلْمَ مِنْ أَبِيهِ فَقَالَ لَهُ إِنَّ الْمَلِكَ قَدْ بَعَثَ إِلَيَّ يَسْأَلُنِي وَ لَسْتُ أَذْرِي فِيهِمْ بَعَثَ إِلَيَّ وَ قَدْ كَانَ أَبِي أَمْرَنِي أَنْ آتِيكَ إِنْ اِخْتَجْتُ إِلَى شَيْءٍ فَقَالَ الرَّجُلُ وَ لَكِنِّي أَذْرِي فِيمَا بَعَثَ إِلَيْكَ فَإِنْ أَخْبَرْتُكَ فَمَا أَخْرَجَ اللَّهُ لَكَ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ فَقَالَ نَعَمْ فَاسْتَحْلَفَهُ وَ اسْتَوْتَقَ مِنْهُ أَنْ يَفِيَّ لَهُ فَأَوْتَقَ لَهُ الْغُلَامُ فَقَالَ إِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَسْأَلَكَ عَنْ رُؤْيَا رَأَاهَا إِي زَمَانٍ هَذَا فَقُلْ لَهُ هَذَا زَمَانُ الذُّبِّ فَآتَاهُ الْغُلَامُ فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ هَيْلٌ تَدْرِي لِمَ أَرْسَلْتُ إِلَيْكَ فَقَالَ أَرْسَلْتُ إِلَيَّ تُرِيدُ أَنْ تَسْأَلَنِي عَنْ رُؤْيَا رَأَيْتَهَا إِي زَمَانٍ هَذَا فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ صِدْقَتٌ فَأَخْبَرَنِي إِي زَمَانٍ هَذَا فَقَالَ لَهُ زَمَانُ الذُّبِّ فَأَمَرَ لَهُ بِجَائِزِهِ فَقَبِضَهَا الْغُلَامُ وَ انْصَرَفَ إِلَى مَنْزِلِهِ وَ أَبِي أَنْ يَفِيَّ لِصَاحِبِهِ وَ قَالَ لَعَلِّي لَا أَنْفَعُ هَذَا الْمَالَ وَ لَا أَكُلُهُ حَتَّى أَهْلِكَ وَ لَعَلِّي لَا أَحْتَاجُ وَ لَا أُسْأَلُ عَنْ مِثْلِ هَذَا الَّذِي سِئِلْتُ عَنْهُ فَمَكَثَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ إِنَّ الْمَلِكَ رَأَى رُؤْيَا فَبَعَثَ إِلَيْهِ يَدْعُوهُ فَندِمَ عَلَيَّ مَا صَنَعْتُ وَ قَالَ وَ اللَّهُ مَا عِنْدِي عِلْمٌ آتِيهِ بِهِ وَ مَا أَذْرِي كَيْفَ أَصْنَعُ بِصَاحِبِي وَ قَدْ غَدَرْتُ بِهِ وَ لَمْ أَفِ لَهُ ثُمَّ قَالَ لَا يَتِينُهُ عَلَيَّ كُلِّ حَالٍ وَ لَأَعْتِيدَنَّ إِلَيْهِ وَ لَأَخْلِفَنَّ لَهُ فَلَعَلَّهُ يُخْبِرُنِي فَآتَاهُ فَقَالَ لَهُ إِنِّي قَدْ صَدَّقْتُ الَّذِي صَدَّقْتُ وَ لَمْ أَفِ لَكَ بِمَا

كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ وَتَفَرَّقَ مَا كَانَ فِي يَدِي وَ قَدْ احْتَجْتُ إِلَيْكَ فَأَنْشُدُكَ اللَّهُ أَنْ لَا تَحْذِلْنِي وَ أَنَا أُوثِقُ لَكَ أَنْ لَا يَخْرُجَ لِي شَيْءٌ إِلَّا كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ وَ قَدْ بَعَثَ إِلَيَّ الْمَلِكُ وَ لَسْتُ أُدْرِي عَمَّا يَسْأَلُنِي فَقَالَ إِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَسْأَلَكَ عَنْ رُؤْيَا رَأَاهَا أَي زَمَانٍ هَذَا فَقُلْ لَهُ إِنَّ هَذَا زَمَانُ الْكَبْشِ فَأَتَى الْمَلِكُ فَدَخَلَ عَلَيْهِ فَقَالَ لِمَا بَعَثْتَ إِلَيْكَ فَقَالَ إِنَّكَ رَأَيْتَ رُؤْيَا وَ إِنَّكَ تُرِيدُ أَنْ تَسْأَلَنِي أَي زَمَانٍ هَذَا فَقَالَ لَهُ صَدَقْتَ فَأَخْبِرْنِي أَي زَمَانٍ هَذَا فَقَالَ هَذَا زَمَانُ الْكَبْشِ فَأَمَرَ لَهُ بِصِلِهِ فَقَبَضَهَا وَ انصَرَفَ إِلَى مَنْزِلِهِ وَ تَدَبَّرَ فِي رَأْيِهِ فِي أَنْ يَفِي لِصَاحِبِهِ أَوْ لَا يَفِي لَهُ فَهَمَّ مَرَّةً أَنْ يَفْعَلَ وَ مَرَّةً أَنْ لَا يَفْعَلَ ثُمَّ قَالَ لَعَلِّي أَنْ لَا أَحْتَاجَ إِلَيْهِ بَعْدَ هَذِهِ الْمَرَّةِ أَبَدًا وَ أَجْمَعَ رَأْيَهُ عَلَى الْغَدْرِ وَ تَرَكَ الْوَفَاءَ فَمَكَثَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ إِنَّ الْمَلِكَ رَأَى رُؤْيَا فَبَعَثَ إِلَيْهِ فَنَدِمَ عَلَى مَا صَنَعَ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ صَاحِبِهِ وَ قَالَ بَعْدَ غَدْرِ مَرَّتَيْنِ كَيْفَ أَصْبَحَ وَ لَيْسَ عِنْدِي عِلْمٌ ثُمَّ أَجْمَعَ رَأْيَهُ عَلَى إِيْتِيَانِ الرَّجُلِ فَأَتَاهُ فَنَاشَدَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ سَأَلَهُ أَنْ يُعَلِّمَهُ وَ أَخْبَرَهُ أَنَّ هَذِهِ الْمَرَّةَ يَفِي مِنْهُ وَ أُوثِقَ لَهُ وَ قَالَ لَا تَدْعِنِي عَلَى هَذِهِ الْحَالِ فَإِنِّي لَا أَعُودُ إِلَى الْغَدْرِ وَ سَأَفِي لَكَ فَاسْتَوْتَقَ مِنْهُ فَقَالَ إِنَّهُ يَدْعُوكَ يَسْأَلُكَ عَنْ رُؤْيَا رَأَاهَا أَي زَمَانٍ هَذَا فَإِذَا سَأَلَكَ فَأَخْبِرْهُ أَنَّهُ زَمَانُ الْمِيزَانِ قَالَ فَأَتَى الْمَلِكُ فَدَخَلَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ لِمَ بَعَثْتَ إِلَيْكَ فَقَالَ إِنَّكَ رَأَيْتَ رُؤْيَا وَ تُرِيدُ أَنْ تَسْأَلَنِي أَي زَمَانٍ هَذَا فَقَالَ هَذَا زَمَانُ الْمِيزَانِ فَأَمَرَ لَهُ بِصِلِهِ فَقَبَضَهَا وَ انْطَلَقَ بِهَا إِلَى الرَّجُلِ فَوَضَعَهَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ قَالَ قَدْ جِئْتُكَ بِمَا خَرَجَ لِي فَفَاسْمِنِي فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ إِنَّ الزَّمَانَ الْأَوَّلَ كَانَ زَمَانَ الذُّبِّ وَ إِنَّكَ كُنْتَ مِنَ الذُّبَابِ وَ إِنَّ الزَّمَانَ الثَّانِي كَانَ زَمَانَ الْكَبْشِ يَهُمُّ وَ لَا يَفْعَلُ وَ كَذَلِكَ كُنْتَ أَنْتَ تَهُمُّ وَ لَا تَفِي وَ كَانَ هَذَا زَمَانَ الْمِيزَانِ وَ كُنْتَ فِيهِ عَلَى الْوَفَاءِ فَاقْبِضْ مَالَكَ لَا حَاجَةَ لِي فِيهِ وَ رَدَّهُ عَلَيْهِ؛ (۱)

زراره گوید: حمزان (۲) از امام باقر علیه السلام پرسید: خدا مرا فدایت کند چه خوب بود برای ما بیان می فرمودی که این امر (حکومت حق) چه وقت خواهد بود

۱- کلینی، کافی (روضه) ج ۸، ص ۳۶۲.

۲- حمزان برادر زراره می باشد که هر دو عامی بودند؛ بعد مستبصر شدند و جزء یاران امام قرار گرفتند.

تا بدان شاد و خرسند شویم؟ حضرت در پاسخ فرمود: ای حرمان! تو دوستان و برادران و آشنایانی داری، (ای حرمان) در زمان های قدیم مرد دانشمندی بود و این مرد پسری داشت که به دانش پدر شوق و رغبتی نداشت و از معلومات او چیزی نمی پرسید (تا آن را فراگیرد)، ولی در عوض همسایه ای داشت که به نزد آن مرد عالم می آمد و از او می پرسید و علوم او را فرا می گرفت. و هنگامی که وقت مرگ این مرد عالم فرا رسید پسر خود را طلبید و به او گفت: پسر جانم تو از فرا گرفتن دانش من کناره گیری می کردی و چندان رغبتی بدان نداشتی و از این رو چیزی از من نمی پرسیدی، ولی من همسایه ای دارم که او به نزد من می آمد و از من می پرسید و دانش مرا فرا می گرفت و آنها را ضبط می کرد، پس هر گاه تو به چیزی نیازمند شدی به نزد او برو، و همسایه مزبور را به پسرش معرفی کرد. آن مرد عالم از دنیا رفت و پسرش بجا ماند، تا اینکه پادشاه آن زمان خوابی دید (و برای تعبیر آن خواب) سراغ آن مرد عالم را گرفت، به پادشاه گفتند: از دنیا رفته است. پرسید آیا پسری از او به جای مانده؟ گفتند: آری، یک پسر دارد. پادشاه گفت: او را پیش من آرید. کسی را به نزد او فرستادند که به نزد پادشاه بیاید، آن پسر با خود گفت: به خدا من نمی دانم پادشاه برای چه مرا خواسته و چیزی هم بلد نیستم، و اگر از من چیزی بپرسد حتما رسوا خواهم شد! در این وقت به یاد سفارش پدرش افتاد (که به او گفته بود هر گاه نیازمند به چیزی از علم من شدی به نزد همسایه برو) از این رو به نزد آن همسایه ای که علوم پدرش را فرا گرفته بود رفت و به او گفت: پادشاه مرا خواسته و من نمی دانم برای چه مرا خواسته است، و همانا پدرم به من دستور داده که هر گاه محتاج به چیزی شدم به نزد تو بیایم. آن مرد گفت: ولی من می دانم برای چه تو را خواسته و اگر به تو بگویم و آن وقت چیزی خدا روزی تو کرد (و پادشاه به تو جایزه و انعامی داد) مال هر دوی ما باشد (و آن را با من قسمت کنی و سهمی هم به من می دهی)؟ آن جوان گفت: آری. مرد مزبور او را قسم داد و پیمان محکمی از او گرفت که به این قرارداد عمل کند و آن جوان نیز پیمان محکمی در این

باره بست و قول قطعی داد که به قرارداد عمل نماید. مرد مزبور به او گفت: پادشاه خوابی دیده و می خواهد از تو بپرسد: اکنون چه زمانی است، و تو در پاسخ او بگو: اکنون زمان گرگ است. آن جوان به نزد پادشاه آمد و شاه از او پرسید: می دانی من برای چه به سراغ تو فرستاده ام؟ گفت: تو به نزد من فرستاده ای تا درباره خوابی که دیده ای از من بپرسی که اکنون چه زمانی است؟ پادشاه گفت: آری، راست گفתי اکنون بگو: چه زمانی است؟ پاسخ داد: زمان گرگ است. پادشاه دستور داد جایزه ای به او بدهند، جوان جایزه را گرفت و به خانه خود برگشت و به وعده ای که به آن مرد داده بود وفا نکرد و سهم او را نپرداخت و با خود گفت: شاید این مال برای من تا آخر عمر کافی باشد و از این به بعد هم محتاج به سؤال از آن مرد نشوم و چنین مسأله ای که این بار از من پرسیدند دیگر نپرسند (تا ناچار باشم نزد او بروم). این گذشت تا اینکه دوباره پادشاه خوابی دید و به سراغ همان جوان فرستاد. جوان از کرده خود پشیمان شد و با خود گفت: من که چیزی بلد نیستم که به نزد پادشاه بروم و از آن سو نمی دانم با این پیمان شکنی و بی وفائی که با آن مرد دانشمند کرده ام به چه رویی نزد او بروم، ولی دوباره گفت: در هر صورت به نزد او می روم و از او عذر خواهی می کنم و برایش قسم می خورم؛ شاید (از تقصیر من درگذرد و) دوباره به من خبر دهد. پس به نزد آن مرد آمد و به او گفت: (گذشته ها گذشته است و) من آنچه نباید بکنم کردم و به پیمانی که میان من و تو بود وفا نکردم و اکنون نیز چیزی از آن پولی که به دستم رسید باقی نمانده و دوباره محتاج تو شده ام، تو را به خدا سوگند که مرا شرمنده و خوار نکنی و من این بار با تو قرار و عهد محکمی می بندم که چیزی نصیب من نشود جز آنکه به طور مساوی مال من و تو هر دو باشد و پادشاه مرا خواسته و نمیدانم این بار چه سؤالی دارد. آن مرد گفت: پادشاه دوباره خوابی دیده می خواهد از تو بپرسد این زمان چه زمانی است؟ و چون این سؤال را کرد تو در جوابش بگو: زمان قوچ است، جوان به نزد پادشاه آمد و بر او وارد شد. پادشاه از او پرسید: (می دانی) برای چه به سراغ

تو فرستادم؟ گفت: (آری) خوابی دیده ای و می خواهی بررسی چه زمانی است؟ پادشاه گفت: راست گفتی؛ اکنون بگو چه زمانی است؟ گفت: زمان قوچ است. پادشاه دستور داد جایزه ای به او دادند، جوان جایزه را گرفت و به خانه اش بازگشت و در کار خود به اندیشه فرو رفت که آیا این بار به وعده عمل کنم (و سهم او را بردارم) یا وفا نکنم (و مانند بار پیش همه را برای خود بردارم) گاهی تصمیم می گرفت به وعده وفا کند و گاهی منصرف می شد تا بالاخره با خود گفت: شاید بعد از این دیگر من هیچ وقت نیازمند بدین مرد نشوم و تصمیم به پیمان شکنی گرفت و به قولی که داده بود وفا نکرد. این جریان هم گذشت و باز (برای سومین بار) پادشاه خوابی دید و به نزد آن جوان فرستاد جوان از پیمان شکنی با آن مرد (به سختی) پشیمان شد و گفت: با اینکه دو بار پیمان شکنی کردم اکنون چه کنم و چیزی هم بلد نیستم، و بالاخره (پس از فکر زیاد) تصمیم گرفت به نزد همان مرد دانشمند برود، پس به نزد آن مرد آمد و او را به خدای تبارک و تعالی سوگند داد و از او خواست که مطلب را به او یاد دهد، و قول داد که این بار به وعده وفا کند و پیمان را محکم کرده، به او گفت: مرا به این حال وامگذار و من از این پس پیمان شکنی نخواهم کرد و به وعده ای که داده ام وفا می کنم. آن مرد از او پیمان گرفت و به او گفت: او تو را خواسته تا از خوابی که دیده از تو پرسد که این زمان چه زمانی است؟ و چون چنین سؤالی از تو کرد به او بگو: این زمان زمان ترازو و میزان است. جوان به نزد پادشاه آمد و بر او وارد شد، پادشاه گفت: میدانی برای چه پیش تو فرستادم؟ جوان گفت: خوابی دیده ای و می خواهی بررسی این چه زمانی است. پادشاه گفت: راست گفتی؛ بگو چه زمانی است؟ پاسخ داد: زمان ترازو و میزان است، پادشاه دستور داد جایزه ای به او دادند، و این بار جوان آن مال را برداشته و همه را آورد پیش روی آن مرد دانشمند گذارد و گفت: آنچه این بار گرفتم (بی کم و کاست) همه را به نزد تو آوردم تا تو سهم مرا بدهی. مرد دانشمند گفت: زمان اول زمان گرگ بود و تو هم از گرگان بودی، و زمان دوم زمان قوچ بود که تصمیم می گیرد

ولی انجام نمی دهد، و تو هم تصمیم می گرفتی ولی وفا نکردی، و این زمان زمان میزان و عدل است و تو به وعده خویش وفا کردی، اکنون همه این مال را بردار که مرا بدان نیازی نیست، و همه مال را به او پس داد.

بررسی سند

علامه مجلسی این روایت را ضعیف می داند. (۱)

این روایت با دو سند نقل شده است که در هر دو سند، علی بن حدید و جمیل بن دراج وجود دارد.

۱. محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد بن عیسی عن علی بن حدید عن جمیل عن زراره عن أبي جعفر عليه السلام قال: سأله حمران؛

۲. أبوعلی الأشعری عن محمد بن عبد الجبار عن علی بن حدید عن جمیل عن زراره عن أبي جعفر عليه السلام قال: سأله حمران.

علت ضعف این روایت به خاطر علی بن حدید می باشد. و بنا بر اینکه شیخ طوسی این فرد را تضعیف نموده است روایتش را نمی پذیرند. (۲)

دلالت روایت

اگر چه این روایت به صراحت در مورد زمان ظهور سخن نگفته است، اما با توجه به روش پاسخگویی امام علیه السلام می توان فهمید که سخن از زمان ظهور را باطل دانسته و حتی در پاسخ به یارانسان از آن استنکاف نموده اند.

۱- مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۶، ص ۵۳۸.

۲- ر.ک: خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۳۲۹؛ ابوعلی حائری، منتهی المقال، ج ۴، ص ۳۶۹.

نظریه علامه مجلسی و احتمالات روایت

علامه مجلسی در شرح این روایت می فرماید:

قوله عليه السلام: "إن لك أصدقاء وإخواناً" لعل المقصود من إيراد تلك الحكاية إن هذا الزمان ليس زمان الوفاء بالعهد، فإذا عرفت زمان ظهور الأمر، فللك معارف وإخوان فتحديثهم به، فيشيع الخبر بين الناس و ينتهي إلى الفساد العظيم، و العهد بالكتمان لا- ينفع، لأنك لا تفي به إذ لم يأت بعد زمان الميزان، أو المراد إن لك معارف وإخوانا فانظر إليهم هل يوافقونك في أمر أو يفون بعهدك في شيء فكيف يظهر الإمام في مثل هذا الزمان، أو المراد أنه يمكنك استعلام ذلك، فإن لك معارف وإخوانا فانظر في حالهم فمهما رأيت منهم العزم على الانقياد والإطاعة و التسليم التام لإمامهم، فاعلم أنه زمان ظهور القائم عليه السلام فإن قيامه عليه السلام مشروط بذلك، و أهل كل زمان يكون عامتهم على حاله واحده، كما يظهر من الحكاية فيمكنك استعلام أحوال جميع أهل الزمان بأحوال معارفك، و الأول أظهر. (۱)

علامه مجلسی در این روایت سه احتمال را مطرح می کند:

۱. شاید مقصود از نقل این حکایت این باشد که این زمان، زمان وفای به عهد و پیمان نیست و اگر تو زمان ظهور دولت حقه را بدانی به آشنایان و برادرانی که داری بازگو می کنی و این خبر میان مردم پراکنده می شود و در نتیجه فساد بزرگی به بار می آورد، و اگر قول هم بدهی که آن را مکتوم و پنهان نگهداری فایده ندارد، زیرا به این قول عمل نخواهی کرد؛ چون زمان میزان و عدل نشده.

۲. مقصود این باشد که تو آشنایان و دوستانی داری؛ بنگر بین آیا آنها در یک کاری با تو توافق می کنند یا در موردی به وعده شاه با تو عمل

۱- مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۶، ص ۵۴۰.

می کنند! (کنایه از اینکه آنان به تعهد خود وفا نمی کنند) و با این وضع چگونه امام در یک چنین زمانی ظهور کند؟

۳. مراد این باشد که تو می توانی این مطلب (یعنی به دست آوردن زمان ظهور امام) را خود به دست آوری، زیرا تو آشنایان و دوستانی داری؛ در حال آنها بنگر و دقت کن، هر گاه دیدی که تصمیم قطعی به فرمانبرداری از امام دارند و به طور کامل تسلیم امام خود هستند بدان که آن وقت زمان ظهور قائم علیه السلام است، زیرا قیام او مشروط به چنین حالی است، و تو می توانی از طرز رفتار آشنایان و دوستانت وضع عموم مردم را نیز به دست آوری، چون به قول معروف مشت نمونه خروار است.

طبق احتمال سوم می توان گفت زمانی امام ظهور خواهد نمود که شرائط مهیا شود تا همه منتظر امام باشند و جامعه به دنبال عدل باشد و اذعان کنند که تنها یک نفر است که می تواند به اوضاع جامعه سر و سامان بدهد و آن مهدی آل محمد می باشد.

علامه مجلسی از بین احتمالات سه گانه، احتمال اول را ترجیح می دهند.

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا (۱) عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَا نُوقَّتُ؛ (۲)

ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام راجع به قائم علیه السلام پرسیدم، فرمود: وقت گذاران دروغگویند، ما خانواده ای هستیم که تعیین وقت نمی کنیم.

علامه مجلسی سند این روایت را صحیح می داند (۳) و به خاطر کثرت روایات نقل شده از علی بن ابی حمزه در کتب اربعه مورد پذیرش

۱- در مورد این اصطلاح علامه حلی می نویسد: کلینی گفته است که مقصود من از عده من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد برقی در کتاب کافی علی بن ابراهیم و علی بن محمد بن عبدالله بن اذینه و احمد بن عبدالله بن امیه و علی بن الحسن می باشد. (خلاصه الاقوال، ص ۲۷۲).

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۶۸؛ نعمانی، الغیبه، ص ۲۹۴؛ شیخ حر عاملی، اثباه الهداه، ج ۵، ص ۶۰.

۳- مجلسی، مرآه العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، ص ۱۷۴.

دلالت روایت

علامه مجلسی می فرماید:

"لا نوقت" ای حتماً او بعد ذلک کما مر؛ (۲) لانوقت یعنی به طور حتمی وقت مشخص نمی کنیم یا چون بعضی افشای راز نموده اند ما پس از آن دیگر وقت تعیین نمی کنیم.

ملاً محمد صالح مازندرانی می گوید:

قوله: (انا اهل بیت لا نوقت) دلّ ظاهراً علی أن لهم علماً بالوقت الا أنهم لا یوقتون لمصالح؛ (۳)

«انا اهل بیت لا نوقت»، دلالت بر این دارد که اهل بیت علم به وقت ظهور دارند، اما به خاطر مصالحی وقت تعیین نمی کنند.

در این جا با توجه به بیان ملاً محمد صالح مازندرانی این امر یقینی است که اهل بیت علیهم السلام از تعیین وقت نهی نموده اند و تا این قسمت از کلام ملاً محمد صالح را می پذیریم، اما در فصل دوم خواهیم گفت که حتی اهل بیت علیهم السلام نیز از زمان ظهور اطلاعی ندارند نه اینکه می دانند و به دیگران نمی گویند.

۱- تقریباً ۵۵۴ مورد روایت از وی نقل شده است (معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۲۲۷). نیز درباره توثیق و عدم توثیق وی ر.ک: معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۲۲۴.

۲- مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، ص ۱۷۵.

۳- مازندرانی، ملاً محمد صالح، شرح اصول کافی، ج ۶، ص ۳۱۵.

روایت پنجم: احمد بن محمد بن خالد از امام صادق علیه السلام

اشاره

أَحْمَدُ بِإِسْنَادِهِ قَالَ: قَالَ: أَبِي اللَّهِ إِلَّا أَنْ يُخَالِفَ وَقَتَ الْمُؤَقَّتِينَ. (۱)

ابا دارد خداوند مگر آنکه با وقتی که تعیین کنندگان معین کرده اند مخالفت کند (یعنی حتما خداوند با وقت تعیین کنندگان مخالفت می کند).

بررسی سند

علامه مجلسی این روایت را مرسل می داند. (۲)

سخن علامه مجلسی در مورد مرسل بودن این روایت را نمی توان پذیرفت، چرا که با توجه به سند روایت قبل از این در کتاب کافی، جناب کلینی سند را ذکر کرده اند. (۳) در تایید این سخن می توان به نقل نعمانی از کلینی در کتاب غیبت او اشاره کرد که سند را چنین ذکر کرده است:

أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدِّهِ مِنْ شُيُوخِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ؛ إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَا نُوقَّتُ. ثُمَّ قَالَ: أَبِي اللَّهِ إِلَّا أَنْ يُخَالِفَ وَقَتَ الْمُؤَقَّتِينَ. (۴)

۱- کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۶۸؛ نعمانی، الغیبه، ص ۲۹۴؛ شیخ حر عاملی، اثبات الهداه، ج ۵، ص ۶۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۱۷.

۲- مجلسی، مرآه العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، ص ۱۷۵.

۳- به سند و آدرس روایت چهارم در این بحث مراجعه کنید.

۴- نعمانی، الغیبه، ص ۲۹۴ البته صدر روایت در روایت چهارم نیامده است و به جای یخالف کلمه یخلف آمده است؛ اما آنچه به نظر می رسد روایت چهارم و پنجم یک روایت می باشد که بخش اول آن در روایت چهارم و بخش دوم آن در روایت پنجم آمده است.

بنابر نقل نعمانی از کلینی، می توان بیان داشت که حدیث مرسل نمی باشد.

دلالت روایت

آنچه از این روایت استفاده می شود این است که تعیین کنندگان وقت دروغ می گویند و اهل بیت زمان و وقتی مشخص نمی کنند و خداوند با کسانی که به طور حتمی وقت تعیین می کنند، به واسطه بدا و تغیر در زمان ظهور، مخالفت می کند.

نظر علامه مجلسی

علامه مجلسی رحمه الله در توضیح این روایت می فرماید:

"إلا أن يخالف وقت الموقتين" ای فی أمر ظهور الحق أو مطلقا، غالبا و الأول أظهر؛ (۱)

مراد مخالفت خدا در وقت گذاری برای ظهور یا هر امر دیگری می تواند باشد. و اراده خدای متعال غالبا با وقت گذاری و تعیین زمان از جانب مردم، مخالف می باشد. و البته این قول ترجیح دارد که مراد از وقت گذاری در امر ظهور می باشد، نه مطلق امور.

ملا محمد صالح مازندرانی می گوید:

قوله (أبي الله الا ان يخالف وقت الموقتين) أي يخالف الوقت المقدرّ عنده تعالى لظهوره أو يخالف الله تعالى و فيه على الثاني دلالة على أنه ليس لظهور هذا الامر وقت حتمی، و الا لم يكن المخالفه لو وافقه وقت الموقت؛ (۲)

۱- مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، ص ۱۷۵.

۲- مازندرانی، ملا محمد صالح، شرح اصول کافی، ج ۶، ص ۳۱۵.

مراد از عبارت این است که یا زمان تعیین شده توسط وقت گذاران، مخالف با زمان حقیقی نزد خداست و یا اینکه خداوند با زمان گزاران مخالفت می کند. بنا بر احتمال دوم می توان فهمید که زمان ظهور، وقت قطعی و حتمی ای ندارد و گرنه معنا نداشت که خداوند با زمان وقت گزاران مخالفت نماید.

جلسه چهارم

روایت ششم: فضیل بن یسار از امام باقر علیه السلام

اشاره

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَيْنَ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَيْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْخَزَّازِ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو الْخَثْعَمِيِّ عَنِ الْفَضَائِلِ بْنِ يَسَارٍ (۱) كلینی، الكافی، ج ۱، ص ۳۶۹.

۱- در بعضی از نسخه ها فضل بن یسار می باشد که اشتباه نساخ می باشد. § عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لِهَذَا الْأَمْرِ وَقْتُ؟ فَقَالَ: كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ؛ كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ؛ كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ. إِنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا خَرَجَ وَإِفْدَاءً إِلَى رَبِّهِ وَاعَدَهُمْ ثَلَاثِينَ يَوْمًا فَلَمَّا زَادَهُ اللَّهُ عَلَى الثَّلَاثِينَ عَشْرًا قَالَ قَوْمُهُ: قَدْ أَخْلَفْنَا مُوسَى فَصَيِّ نَعُوا مَا صَيَّ نَعُوا فَإِذَا حَدَّثْنَاكُمْ الْحَدِيثَ فَجَاءَ عَلِيٌّ مَا حَدَّثْنَاكُمْ بِهِ فَقُولُوا: صَدَقَ اللَّهُ وَإِذَا حَدَّثْنَاكُمْ الْحَدِيثَ فَجَاءَ عَلِيٌّ خِلَافَ مَا حَدَّثْنَاكُمْ بِهِ فَقُولُوا: صَدَقَ اللَّهُ تُوَجَّرُوا مَرَّتَيْنِ؛

شد، بگوئید: خدا راست فرموده است و اگر به شما خبری گفتیم و بر خلاف گفته ما واقع شد، بگوئید: خدا راست فرموده است تا دو پاداش گیرید.

بررسی سند

علامه مجلسی درباره این روایت می فرماید: ضعیف علی المشهور. بنابر مشهور این روایت ضعیف است.

عمده ضعف این روایت به خاطر معلی بن محمد می باشد که نجاشی درباره وی می گوید: مضطرب الحدیث (۱) و المذهب و کتبه قریبه. (۲) در احادیث او اضطراب است و در پایندی به مذهب نیز چنین است. ولی کتابهای او به صحت نزدیک است.

ابن الغضائری می گوید يعرف حدیثه وینکر، (۳) و بیروی عن الضعفاء، و یجوز أن یخرج شاهدها. (۴) یعنی می توان روایت او را به عنوان شاهد آورد نه به عنوان دلیل.

۱- در بین رجالیون در معنای مضطرب الحدیث اختلاف به چشم می خورد؛ بعضی قائل هستند مضطرب الحدیث از الفاظ جرح می باشد. (ر.ک: الدرایه فی علم الرجال، ص ۲۰۹؛ جامع المقال، ص ۲۶؛ الرواشح السماویه، ص ۶۰، الراشحه الثانیه عشر) و بعض دیگر قائلند که در احادیث نقل شده از راوی مشکل هست نه در خود راوی. (ر.ک: عدده الرجال، ج ۱، ص ۲۵۱؛ نهایه الدرایه، ص ۴۳۲ و فوائد الوحید، ص ۴۳).

۲- رجال نجاشی، ص ۴۱۸.

۳- مامقانی در مقیاس می گوید: يعرف حدیثه وینکر من الالفاظ المفید للذم فی الحدیث و فی افادتها للقدح؛ خلاف از الفاظی است که مفید ذم در خود حدیث می باشد نه راوی (مقیاس، ج ۲، ص ۲۹۹) یا یوخذ تاره و یرد تاره اخری فلا دلالة فیها علی قدح و لا جرح؛ از ان دسته الفاظی است که دلالت بر قدح و جرح ندارد، فلذا کلام ابن الغضائری از این عبارت دال بر ضعف این شخص نیست (مقیاس، ج ۶، ص ۱۹۳).

۴- رجال ابن غضائری، ص ۹۶.

اما آیت الله خوئی درباره این شخصیت می فرماید:

ظاهر این است که معلی بن محمد ثقه و به روایات وی اعتماد می شود و اینکه نجاشی وی را مضطرب الحدیث والمذهب می داند قابل توجیه است، چرا که اولاً، اضطراب در مذهب وی برای ما ثابت نشده است. ثانیاً، اضطراب در مذهب مانع از وثاقت شخص نمی شود (ثقه یا عدم ثقه بودن افراد ربطی به مذهب آنان ندارد) و اضطراب در حدیث این است که گاهی اخبار معروف و گاهی اخبار منکر را نقل می کند و این دلیل بر ضعف و عدم توثیق نمی باشد و کتبه قریبه نجاشی موید مدعای ماست. اما در جواب ابن الغضائری باید گفت: نقل اخبار از ضعفاء لطمه ای به نقل از ثقات نمی زند.

و در پایان می فرماید: ظاهراً می توان به روایات این فرد اطمینان نمود. (۱)

در تایید این شخص به چند نکته اشاره می شود:

۱. وجود این شخص در اسناد کامل الزیارات؛

۲. وجود این راوی در بیش از هفتصد سند روایات کتب اربعه؛ (۲)

۳. درباره مساله نقل از ضعفاء که ابن الغضائری مطرح نمود، باید گفت: اگر چه ابن الغضائری از علمای بزرگ شیعه است، اما در اصل کتاب منسوب به او تردید وجود دارد و بر فرض صحت انتساب کتاب به ابن الغضائری، نقل از ضعفاء منافاتی با وثاقت شخص ندارد و اینکه وی می گوید: کلام او را می توان به عنوان شاهد و موید قبول کرد، بیانگر این است که معلی بن محمد ضعیف نمی باشد.

بنابراین معلی بن محمد ثقه بوده و اگر این روایت به خاطر وی

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۲۵۸.

۲- «وقع بهذا العنوان فی أسناد کثیر من الروایات، تبلغ سبعمائیهو اثنی عشر موردا»؛ (معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۲۵۱).

تضعیف شده است، این تضعیف صحیح نمی باشد و این روایت مشکل سندی ندارد. (۱)

دلالت روایت

از این روایت دو نکته اساسی استفاده می شود:

اول: تعیین کنندگان وقت ظهور دروغگو می باشند؛

۱- آیت الله شبیری زنجانی در مورد معلی بن محمد می فرماید: به نظر ما این شخص جزء ثقات است و روایات او نیز معتبر می باشد، زیرا یکی از راویان او حسین بن محمد، یعنی همان حسین بن محمد بن عامر می باشد که از مشایخ کلینی و کنیه اش نیز ابو عبد الله اشعری است. ابو عبد الله اشعری که خود از اجلاء ثقات است کتاب معلی بن محمد را نقل می نماید و دیگر کسی که از او نقل می نماید، احمد بن ادریس است که وی نیز از مشایخ کلینی و از اجلاء اشعری است. او نیز از معلی بن محمد، اکثراً روایت دارد. و از طرفی، از اینکه کلینی رحمه الله روایات او را در کتب خود نقل نموده است و به نظر ما روایات وارده در کافی معتبر است و خود کلینی نیز رجالی متبحری است و همچنین با توجه به این نکته که در میان راویان رسم نبوده از کسی که اطمینان به او ندارند نقل حدیث نمایند و آنچنان که مرحوم آقای خویی قائلند که قدماء اصالة العدالة بوده اند، نیست، با در نظر گرفتن مجموع این امور، معلوم می شود که وی شخص ثقه ای بوده است خصوصاً که نجاشی نیز تعبیر می کند که «کتابه قریبه» گویا معنایش این است که قریب به صواب است. اما اینکه در حق او گفته است که مضطرب الحدیث یا ابن غضائری می گوید يعرف و ینکر، این امور ضروری به وثاقت خود شخص نمی زند. شما الآن ملاحظه می کنید که آقایانی که جامع الاحادیث را جمع آوری کرده اند، در ضمن روایتهای آن، روایات غیر معروف و منکر را نیز جمع نموده اند با اینکه خود آنها جزء ثقات می باشند. پس مجرد اینکه کسی بعضی از روایتهایی را که مورد قبول نیست نقل می کند دلیل بر عدم وثاقتش نمی شود. (کتاب النکاح، ج ۱۱، ص ۳۹۳۰) و علامه مجلسی او را ضعیف می داند، ولی می گوید ضعف او به روایات وی ضرر نمی زند لعله لایضراً فی السند لکونه من مشایخ الإجازة. (الوجیزه فی الرجال، ص ۱۸۱).

دوم: طبق استشهد حضرت بر جریان حضرت موسی علیه السلام خبر وقت ظهور می تواند از اموری باشد که در آن بداء حاصل می شود، لذا علامه مجلسی رحمه الله در شرح این روایت می فرماید:

فاستشهد علیه السلام بذلك على أنه يجوز أن نخبر في أمر القائم عليه السلام بشيء من كتاب المحو و الإثبات، ثم يتغير ذلك فيجيء على خلاف ما حدثناكم به فلا تكذبونا بذلك و قولوا: صدق الله، لأنه كان الخبر عن كتاب المحو و الإثبات، و كان ما كتب فيه مشروطا بشرطه فقد صدق الله و صدق من أخبر عن الله؛ (۱)

امام علیه السلام به این جریان استشهد می کنند که ما می توانیم راجع به زمان ظهور خبر بدهیم، اما نوع خبر ما مثل خبر موسی به قوم خود می باشد که قابل تغییر می باشد و شما هم ما را تکذیب نکنید، چرا که بدائی است و طبق این بیان هم خداوند صادق است و هم امام معصوم صادق است.

نظر مرحوم ملا محمد صالح مازندرانی

اما ملا محمد صالح مازندرانی در توضیح این حدیث می فرماید:

عبارت «ان موسی لما خرج» در مقام علت می باشد و مشعر به این است که برای ظهور وقت مشخص نشود؛ چرا که آن وقت، وقت بدائی است و تخلف پذیر و این باعث می شود که مردم دچار فتنه شده و از حق برگردند، همانطور که این اتفاق برای قوم موسی افتاد؛ اما اینکه انبیاء و اوصیاء از این امر خبر می دهند؛ اخبار آنان در علم خدا به شرایطی معلق می باشد و به همین علت از عنوان دروغ خارج بوده و جزء اخبار صادق محسوب می شود. (۲)

۱- مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، ص ۱۷۵.

۲- «قوله (أن موسی علیه السلام لما خرج) ظاهر التعلیل یشعر بأنه ینبغی عدم تعیین الوقت لظهور هذا الامر اذ كل وقت فرض فهو وقت بدائی یجری فیہ البداء و الإرادة و التخلف كما قالوا فی باب الغیبه لله تعالی فیها بداءات و ارادات فلو عین الوقت له و جرى فیہ البداء و تخلف الظهور لافتتن الخلائق و رجعوا عن الحق كما وقع مثل ذلك فی قوم موسی «ع و لكن الأنبياء و الأوصیاء قد یخبرون عن أمثال ذلك و كان أخبارهم فی علم الله معلقا بشروط معتبره فی تحقیقها بحسب نفس الامر و بذلك یخرج عن حد الكذب و یدخل فی حیز الصدق و قد ذكرنا فی باب البداء من كتاب التوحید ما یناسب هذا المقام. قوله (توجروا مرتین) مره للتصدیق الاول، و مره للتصدیق الثانی و كلاهما حق، و ذلك كما اذا أخبر بموت زید فی وقت كذا و لم یمت فیہ فان ظهور خلافه یشعر بأن موته فی ذلك الوقت كان متعلقا بشرط فی علم الله تعالی و كان غیر محتوم به فلما لم یتحقق ذلك الشرط لم یمت و لیس ذلك الاخبار كذبا اذ هو مقید فی نفس الامر اذا لم یتعلق بأمر حتمی و قد ذكرنا فی باب البداء ما یوضحه». (مولا محمد صالح، شرح اصول کافی، ج ۶، ص ۳۱۶).

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ السَّيَّارِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ يَاقُوتٍ عَنْ أَخِيهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ يَاقُوتٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الشَّيْخَةُ تُرَبِّي بِالْأَمَانِيِّ مُنْذُ مِائَتَيْ سَنَةٍ. قَالَ: وَقَالَ يَاقُوتٌ لِأَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ يَاقُوتٍ: مَا بَالُنَا قِيلَ لَنَا فَكَانَ وَقِيلَ لَكُمْ فَلَمْ يَكُنْ؟ قَالَ: فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ: إِنَّ الَّذِي قِيلَ لَنَا وَ لَكُمْ كَانَ مِنْ مَخْرَجٍ وَاحِدٍ غَيْرَ أَنَّ أَمْرَكُمْ خَصَرَ فَأَعْطَيْتُمْ مَخْضَهُ فَكَانَ كَمَا قِيلَ لَكُمْ وَإِنَّ أَمْرَنَا لَمْ يَخْضَرَ فَعُلُّنَا بِالْأَمَانِيِّ فَلَوْ قِيلَ لَنَا إِنَّ هَذَا الْأَمْرُ لَا يَكُونُ إِلَّا إِلَى مِائَتَيْ سَنَةٍ أَوْ ثَلَاثِمِائَةٍ سَنَةٍ لَقَسَّتِ الْقُلُوبُ وَ لَرَجَعَ عِيَامُهُ النَّاسِ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ لَكُنْ قَالُوا مَا أَسْرَعَهُ وَ مَا أَقْرَبَهُ تَأْلُفًا لِقُلُوبِ النَّاسِ وَ تَقْرِيْبًا لِلْفَرَجِ؛

(۱)

علی بن یقطین می گوید: موسی بن جعفر علیه السلام به من فرمود: دویست سال است که شیعه با آرزوها تربیت می شود: (هنگامی که علی بن یقطین این خبر را برای پدرش نقل کرد، یقطین که در دستگاه سفاح و منصور خدمت می کرد) به پدرش علی بن یقطین گفت: چرا آنچه درباره ما می گویند (از پیشرفت دولت بنی عباس) واقع می شود و آنچه درباره شما می گویند (از ظهور دولت حق) واقع نشود؟ علی به پدرش گفت: آنچه درباره ما و شما گفته شده از یک منبع است،

و آن منبع وحی است که به توسط جبرئیل و پیغمبر و ائمه علیهم السلام به مردم می رسد) جز اینکه امر شما چون وقتش رسیده بود، خالص و واقعهش به شما عطا شد و مطابق آنچه به شما گفته بودند واقع گشت، ولی امر ما وقتش نرسیده است، لذا به آرزوها دلگرم گشته ایم. اگر به ما بگویند: این امر (ظهور دولت حق) تا دویست یا سیصد سال دیگر واقع نمی شود، دلها سخت شود و بیشتر مردم از اسلام برگردند، ولی می گویند: چقدر زود می آید، چقدر به شتاب می آید، برای اینکه دلها گرم شود و گشایش نزدیک گردد.

بررسی سند

علامه مجلسی این روایت را تضعیف نموده اند. (۱)

عمده ضعف این روایت از ناحیه سیاری (احمد بن محمد بن سیار) می باشد که در مورد او تعبیری همچون ضعیف الحدیث، فاسد المذهب، کثیر المراسیل، مجفوالروایه (۲) به کار رفته است، (۳) اما با این حال محدث نوری در صدد توثیق وی برآمده است. ایشان پس از بیان نظرات علماء به دفاع از سیاری پرداخته و می گوید: بزرگان محدثین و اجلاء از او نقل حدیث کرده اند و با توجه به روایاتش، اتهام غلو و فساد مذهب در مورد او معنا ندارد. پس با توجه به اعتماد بزرگان حدیث و اعتماد کلینی به ایشان و خالی بودن کتابهایش از غلو و تخیل، می توان روایاتش را معتبر دانست. (۴)

۱- مجلسی، مرآه العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، ص ۱۷۶.

۲- مجفو یعنی از روایات او اعراض شده است (سماء المقال، ج ۲، ص ۲۹۳).

۳- ر.ک: نجاشی، رجال، ص ۸۰؛ طوسی، فهرست، ص ۵۷؛ حلی، خلاصه، ص ۲۰۳؛ منتهی المقال، ج ۱، ص ۳۲۸؛ خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۷۲.

۴- محمد نوری، خاتمه مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۱۱.

علامه مامقانی در مقام پاسخ می گوید: در مورد سیاری نص به ذم او وارد شده و نص مقدم بر فعل بزرگان می باشد. (۱)

اما آنچه به نظر می رسد این است که می توان وی را با بیان چند نکته توثیق نمود.

۱. نجاشی شخصیت وی را تضعیف نکرد، بلکه تنها نقل او در روایات را ضعیف شمرده است.

۲. ابن الغضائری می گوید: شیوخ قم روایات کتاب نوادر سیاری را پذیرفته اند. (۲)

۳. روایاتی که از کتاب نوادر سیاری توسط محدثان قمی مانند: محمدبن یحیی نقل شده، بدون غلو و تخیل می باشد. (۳)

۴. شیخ طوسی نیز روایات کتاب نوادر و این روایت مورد بحث را از طریق محمد بن یحیی دریافت کرده که در نتیجه این روایت نیز شامل حکم عدم غلو و تخیل می باشد.

دلالت روایت

در شرح این روایت باید گفت منظور از «تربئی بالامانی» این است که ائمه طاهرین علیهم السلام قلوب شیعیان را با بیان نزدیک بودن امر فرج و گشایش ثابت نگه داشته تا بر اعتقاد خود باقی بمانند، چرا که اگر به شیعیان وعده زمان دور داده می شد حالت یاس و ناامیدی در آنان به

۱- مامقانی، تنقیح المقال، ج ۷ (ترجمه احمدبن محمد سیاری).

۲- خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۲۸۳.

۳- «أخبرنا بال نوادر خاصه: الحسين بن عبيدالله، عن أحمد بن محمد بن محمد بن يحيى، قال: حدثني أبي، قال: حدثنا السيارى، إلبما كان فيه من غلو و تخیل؛ (طوسی، فهرست، ص ۵۷).

وجود می آمد. (۱)

در روایت امام به ۲۰۰ سال اشاره نموده اند و حال آنکه امام در سال ۱۸۳ به شهادت رسیده اند. علامه مجلسی در مقام پاسخ چند احتمال را ذکر می کنند:

۱. تاریخ را از بعثت حساب کنیم و قائل باشیم که از زمان پیامبر اسلام امید و آرزوها داده شده و تا زمان امام موسی بن جعفر علیه السلام ادامه داشته باشد و مقدار باقی مانده را موافق با مبانی اهل حساب (که عددی که از نصف بگذرد برای رند کردن ملحق به ۲۰۰ می کنند) نقل می کنیم.

۲. تاریخ را از هجرت حساب کنیم و ۱۷ سال باقی مانده را موافق با مبانی اهل حساب (که عددی که از نصف بگذرد برای رند کردن ملحق به ۲۰۰ می کنند) به حساب بیاوریم.

۳. تاریخ را از هجرت حساب کنیم و «تربی» چون فعل مضارع است و شامل زمان حال و آینده می شود با این حساب مدت باقی مانده را تا زمان ولایت عهدی امام رضا علیه السلام و ضرب سکه برای ایشان به حساب بیاوریم.

البته در این زمان شیعه در آرامش نبوده و این احتمال وجیه نمی باشد.

۴. تاریخ را هجری حساب کنیم و «تربی» چون فعل مضارع است شامل زمان حال و آینده می شود که از زمان شهادت امام حسین علیه السلام که بلیه ای بزرگ بود آغاز شده و مراد از ۲۰۰ سال، زمان امامت حضرت مهدی علیه السلام و آغاز غیبت صغری می باشد و این سخن مطابق می باشد با زمان شهادت امام حسین علیه السلام که سال ۶۱ هجری بوده است و امامت حضرت مهدی علیه السلام

۱- اقتباس از مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، ص ۱۷۷؛ ملّا محمد صلاح، شرح اصول کافی، ج ۶، ص ۳۱۸.

نیز دویست سال پس از آن، یعنی در سال ۲۶۰ بوده است و با آغاز غیبت، شیعیان همیشه در امید ظهور و فرج حضرت به سر می‌برند؛ چرا که اولاً، شیعیان بعد از امام مهدی علیه السلام انتظار آمدن امامی دیگر را نمی‌کشند و ثانیاً، با تولد و امامت حضرت مهدی یقین به امر ظهور پیدا نموده و امید به فرج دارند. (۱)

اما در تحلیل کلام یقین باید گفت که او قرب را بر نزدیکی زمانی حمل نموده است در حالی که ائمه تحقق وقوع را اراده فرموده بودند؛ علاوه بر اینکه قرب یک امر اضافی است و هر امر دوری نسبت به امر دورتر نزدیک به حساب می‌آید.

البته احتمال دیگری هم وجود دارد و آن اینکه بگوئیم هر آنچه از اخبار اهل بیت صادر شده است اخبار بدائیه بوده که قابل تخلف می‌باشد. (۲)

در تحلیل کلام علی بن یقین هم باید گفت وی در ابتدا یک جواب اجمالی می‌دهد و آن اینکه کلام اهل بیت در مورد عباسیان و در مورد ما

۱- الرابع: أن يكون تربي على الوجه المذكور في الثالث شاملاً للماضي والآتي، لكن يكون ابتداء التربي بعد شهادة الحسين صلوات الله عليه، فإنها كانت البليه العظمى والطامه الكبرى، و عندها كانت الشيعة يحتاجون إلى التسليه و الأمنيه لثلا يزالوا، و انتهاء المائتين أول إمامه القائم عليه السلام، و هذا مطابق للمأتين بلا كسر إذ كانت شهادة الحسين عليه السلام في أول سنه إحدى و ستين، و إمامه القائم عليه السلام و ابتداء غيبته الصغرى لثمان خلون من ربيع الأول سنه ستين و مائتين. و إنما جعل هذا غاية التمني و التربي لوجهين: الأول: أنهم لا يرون بعد ذلك إماماً يمينهم. و الثاني: أنهم بعد علمهم بوجود المهدي عليه السلام يقوى رجائهم، فهم ينتظرون ظهوره و يرجون قيامه صباحاً و مساءً، فهذا وجه متين خطر بالبال مع الوجهين الأولين فخذها و كن من الشاكرين، و قل من تعرض للإشكال و حله من الناظرين.

۲- مجلسی، مرآه العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، ص ۱۷۸.

از یک منبع واحد سرچشمه می گیرد؛ بعد در مقام تفصیل می گوید آنچه در مورد عباسیان گفته شده بود وقتش رسید و محقق شد، اما در مورد ما وقت آن نرسیده است، لذا ما را با آرزوها امیدوار کردند تا قلوب شیعیان ثابت بماند و اگر گفته می شد امر فرج ۲۰۰ یا ۳۰۰ سال دیگر محقق می شود، اکثر مردم از اسلام روی گردان می شدند. (۱)

علامه مجلسی در پایان می فرماید: این قول علی بن یقظین متین می باشد که از اهل بیت اخذ شده است، همانطور که صدوق در کتاب علل الشرایع از علی بن یقظین نقل می نماید که به امام موسی بن جعفر علیه السلام گفت چرا فتنه و شورش هایی که درباره شما نقل و روایت شده واقعیت ندارد و آنچه در مورد دشمنان شما مطرح است و به دست ما رسیده صحیح می باشد؟

امام علیه السلام فرمودند:

آنچه درباره دشمنان ما روایت گردیده از ناحیه حق بوده و مطابق با واقع

۱- «قال: و قال: « ضمیر قال أولا لحسین بن علی، و یقظین کان من شیعه بنی العباس و ابنه علی کان من شیعه أهل البيت علیهم السلام . فقوله: قیل لنا، ای قال أئمتکم فی خلافه بنی العباس و أخبروا عنها، فکان و وقع، و قالوا لکم فی قرب الفرج و ظهور إمام الحق فلم یقع، فحمل القرب علی القرب القریب، و لم یکن أرادوا علیهم السلام ذلك، بل أرادوا تحقق وقوعه مع أن القرب أمر إضافی فکل بعید قریب بالنسبه إلی ما هو أبعد منه. و یحتمل أن یكون مراده ما صدر عنهم من الأخبار البدائیه فتخلف ظاهرا، و الأول أوفق بالجواب.» و هذا الذی ذکره علی وجه متین أخذه منهم علیهم السلام كما روی الصدوق فی کتاب العلل یاسناده عن علی بن یقظین قال: قلت لأبی الحسن موسی علیه السلام: ما بال ما روی فیکم من الملاحم لیس كما روی؟ و ما روی فی أعادیکم قد صح؟ فقال علیه السلام: إن الذی خرج فی أعدائنا کان من الحق فکان كما قیل، و أنتم علتم بالأمانی فخرج إلیکم كما خرج»؛ (مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، ص ۱۷۸).

می باشد، اما شما سرگرم و مشغول به آرزوهایتان می باشید و در عمل به حق سستی می کنید، پس ظالمان بر شما مسلط شده و حکومت حق بر پا نگردیده است. (۱)

خلاصه اینکه این روایت برای تسکین قلوب ذکر شده و سخن از توقیت قطعی در آن به میان نیامده است. (۲)

۱- مجلسی، مرآه العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، ص ۱۷۸.

۲- ملّا محمد صالح مازندرانی: «قوله (قال: و قال یقطین لابنه) لما دل قول علی بن یقطین علی أن المخبر عنه و هو ظهور هذا الامر لم یقطع علی نحو ما اخبروا و وفق ما أظهروا من زمان قریب سأله أبوه یقطین امتحانا و اختبارا بأنه هل یعلم سبب الاخبار بقرب ظهوره و سره أم لا- حیث قال: ما بالناس.... بالجمله القول بان وقوع ذلك الامر قریب محتمل لا قرب الاوقات إلینا و أبعدہ لان ما یقع فی أبعد الاوقات لكونه متحقق الوقوع قریب أيضا و لذلك حکم جل شأنه بقرب قیام القیامه فی مواضع عدیده من القرآن و من هذه الجبهه صدر هذا القول لیحمل المخاطب علی أقرب الاوقات لیطمئن قلبه و یستقیم و اذا مضی الاقرب و لم یظهر حملة علی الاقرب و هكذا دائما و ان كان مراد القائل أبعد الاوقات ففی هذا القول الاجمالی مصلحه عظیمه و منفعه جلیله و هم علیهم السلام حکماء لا یترکون أمثال هذه المصالح»؛ (ملّا محمد صالح، شرح اصول کافی، ج ۶، ص ۳۱۷).

روایت هشتم: ابراهیم بن مهزم از امام صادق علیه السلام

اشاره

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْأَنْبَارِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مِهْزَمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ذَكَرْنَا عِنْدَهُ مُلُوكَ آلِ فُلَانٍ فَقَالَ إِنَّمَا هَلَكَ النَّاسُ مِنْ اسْتِعْجَالِهِمْ لِهَذَا الْأَمْرِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُعْجِلُ لِعِجَلِهِ الْعِبَادَ إِنَّ لِهَذَا الْأَمْرِ غَايَةً يَنْتَهِي إِلَيْهَا فَلَوْ قَدْ بَلَّغُوا لَمْ يَسْتَقْدِمُوا سَاعَةً وَ لَمْ يَسْتَأْخِرُوا؛ (۱)

مهزم پدر ابراهیم گوید: خدمت امام صادق علیه السلام از سلاطین آل فلان سخن به میان آوردیم، حضرت فرمود: مردم به واسطه شتابشان برای این امر هلاک گشتند. همانا خدا برای شتاب بندگان شتاب نمی کند، برای این امر پایانی است که باید به آن برسد، و اگر مردم به آن پایان رسیدند ساعتی پیش و پس نیفتند.

بررسی سند

علامه مجلسی سند این روایت را ضعیف می دانند. (۲)

عمده ضعف این روایت می تواند از ناحیه قاسم بن اسماعیل و

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۶۹؛ نعمانی، الغیبه، ص ۲۹۶؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۱۸.

۲- مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، ص ۱۷۹.

جعفر بن محمد بن مالک باشد. (۱)

اما قاسم بن اسماعیل انباری همان قاسم بن اسماعیل قرشی می باشد؛ چرا که شیخ در رجال خود کنیه قاسم بن اسماعیل قرشی را ابامحمد المنذر دانسته است و از طرف دیگر نجاشی نیز کنیه قاسم ابن اسماعیل انباری را ابامحمد المنذر ذکر می کند و در نتیجه می توان به اتحاد این دو نام اذعان کرد. (۲) و اما در مورد قاسم بن اسماعیل نمی توان به توثیق صریحی دست یافت و لذا در مورد اعتبار این فرد اختلاف است. (۳)

دلالت روایت

مطابق این روایت، مهزم امید داشته است که با انقراض دولت بنی امیه حکومت اهل بیت علیهم السلام شروع شود، اما این امر محقق نشد و عباسیان حاکم بر مردم شدند. امام علیه السلام در جواب می فرماید: «کسانی که در این امر عجله کنند خود را به هلاکت رسانند»؛ کنایه از اینکه زمان حکومت ما نرسیده است، چرا که اگر زمان آن برسد لحظه ای به تاخیر نمی افتد.

نظر علامه مجلسی

علامه مجلسی در تفسیر و شرح عبارت «هَلَكَ النَّاسُ مِنْ اسْتِعْجَالِهِمْ

۱- ر.ک: خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۱۱۸. البته برخی دیگر از رجالیون این فرد را ثقه دانسته اند. ر.ک: موحدی ابطحی، تهذیب المقال، ج ۴، ص ۴۲۸.

۲- طوسی، رجال، ص ۴۳۶؛ نجاشی، رجال، ص ۲۰۲ ذیل ترجمه صبیح ابو الصباح.

۳- ر.ک: خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۵، ص ۱۳. (البته در کتب رجالی شخصی به نام قاسم بن اسماعیل القرشی وجود دارد که در توثیق و عدم توثیق وی، رجالیون نظر واحدی ندارند. ر.ک: منتهی المقال، ج ۵، ص ۲۱۷؛ خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۱۱؛ قاموس الرجال، ج ۸، ص ۴۶۱).

لِهَذَا الْأَمْرِ» می گوید:

"إنما هلك الناس" ای الذین یخرجون فی دوله الباطل قبل انقضاء مدتها کزید و محمد و ابراهیم و أضرابهم " لهذا الأمر" ای لغلبه الحق أو لإزاله دوله الباطل؛ (۱)

«هلك الناس»، یعنی کسانی که قبل از انقضای دولت باطل خروج کنند مثل قیام زید و محمد و ابراهیم و امثال آنان خود را به هلاکت انداخته اند. (۲)

ملا محمد صالح مازندرانی نیز در شرح خود می گوید:

قوله (انما هلك الناس من استعجالهم لهذا الامر) أراد بالهلاك الاخرى باستحقاق العذاب. و الحصر من باب المبالغة لان الاستعجال من أعظم أسباب الهلاك حتى استدل طائفة بعدمه على عدم وجود صاحب هذا الامر و ارتدوا عن دينهم؛

مراد از هلاکت، هلاکت اخروی است و عبارت حصری انما به سبب مبالغه می باشد، چرا که تعجیل در امر ظهور، از بزرگترین علت های هلاکت است تا آن جا که گروهی از تعجیل کنندگان، پس از طولانی شدن ظهور، وجود حضرت را منکر و مرتد شدند.

نتیجه اینکه آنچه در روایت بیان شده است عدم تأیید وقت گزاری و تعجیل در امر ظهور است.

روایت نهم: ابوالمرهف از امام باقر علیه السلام

اشاره

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا (۳) عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ حَفْصِ بْنِ

۱- مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، ص ۱۷۹.

۲- البته در مورد روایات قیام قبل از قائم و توجیه آن به کتب مرتبط مراجعه شود.

۳- در مورد این اصطلاح علامه حلی می نویسد: کلینی گفته است که مقصود من از عده من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد برقی در کتاب کافی، علی بن ابراهیم و علی بن محمد بن عبدالله بن اذینه و احمد بن عبدالله بن امیه و علی بن الحسن می باشد، علی بن ابراهیم توثیق شده است. (خلاصه الاقوال، ص ۲۷۲).

عِيَاصِمَ عَنِ سَيْفِ التَّمَارِ عَنِ أَبِي الْمُزْهَفِ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْعَبْرَةُ عَلَى مَنْ أَثَارَهَا هَلَكَ الْمَحَاضِرِيُّ. قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ وَمَا الْمَحَاضِرِيُّ؟ قَالَ: الْمُسِيءُ عَجَلُونَ أَمَا إِنَّهُمْ لَنْ يُرِيدُوا إِلَّا مَنْ يَعْزِضُ لَهُمْ. ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا الْمُزْهَفِ! أَمَا إِنَّهُمْ لَمْ يُرِيدُواكُمْ بِمُجْحَفِهِ إِلَّا عَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُمْ بِشَاغِلٍ ثُمَّ نَكَتْ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا الْمُزْهَفِ! قُلْتُ: لَبَّيْكَ. قَالَ: أَ تَرَى قَوْمًا حَبَسُوا أَنْفُسَهُمْ عَلَى اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ لَا يَجْعَلُ اللَّهُ لَهُمْ فَرَجًا بَلَى وَاللَّهِ لَيَجْعَلَنَّ اللَّهُ لَهُمْ فَرَجًا؛ (۱)

ابو مرهف از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: غبار بر سر کسی بنشیند که آن را برانگیزد (ضرب المثلی است عربی، یعنی هر که فتنه ای برانگیزد زیانش به خود او برگردد) و محاضیر هلاک گشتند. گفتم: قربانت گردم، محاضیر کیانند؟ فرمود: شتاب کنندگان (در ظهور دولت حق، آنان که شتاب دارند هر چه زودتر دولت حقه برپا گردد). بدان که آنان (یعنی مخالفین شما) برای شما توطئه چینی نکنند مگر برای کسی که متعرض (حکومت) آنها شود، سپس فرمود: ای ابا مرهف! بدان که آنها توطئه چینی برای شما نکنند، جز آنکه خدای عزوجل برای آنها کاری (که مانع اجرای نقشه آنها گردد) پیش آورد. سپس امام باقر علیه السلام چیزی به زمین کوبید؛ آنگاه فرمود: ای ابا مرهف! گفتم: بله. فرمود: آیا مردمی که خود را برای خدای عز و جل وقف کرده اند چنان بینی که خدا برای آنها گشایشی مقرر نفرماید؟ چرا؛ به خدا سوگند که به طور حتم خدا برای ایشان گشایشی مقرر سازد.

۱- کلینی، کافی، ج ۸، ص ۲۷۳؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۵۱ و در کتاب الغیبه نعمانی مضمون همین روایت از ابا مرهف نقل شده است. ر.ک: نعمانی، الغیبه، ص ۱۹۶.

بررسی سند

علامه مجلسی این روایت را ضعیف می داند. (۱)

عمده ضعف این روایت به واسطه وجود محمد بن علی بن ابراهیم ملقب به ابوسمینه و ابوالمرهف می باشد؛ رجالیون فرد اول را تضعیف نموده (۲) و دیگری را مهمل دانسته اند. (۳)

دلالت روایت

آنچه از این روایت استفاده می شود این است که امام در مقام نصیحت به اصحاب خود امر به صبر می نمایند و از اینکه در امر ظهور عجله کنند آنان را بر حذر داشته و عرضه می دارند کسانی که شتاب دارند هر چه زودتر دولت حقه برپا گردد هلاک می شوند. (۴)

علامه مجلسی می فرماید:

هلك المحاضير (۵) ای المستعجلون فی ظهور دوله الحق قبل أوانها؛ (۶)

۱- مجلسی، مرآه العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۶، ص ۲۸۰.

۲- نجاشی در مورد وی می گوید: «ضعیف جدا، فاسد الاعتقاد، لایعتمد فی شیء و کان ورد قم و قد اشتهر بالكذب بالكوفهونزل علی أحمد بن محمد بن عیسی مده، ثم تشهر بالغلوفخفی (فجغا) وأخرجه أحمد بن محمد بن عیسی عن قم»؛ (نجاشی، رجال، ص ۳۳۲؛ خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۲۹۸).

۳- مامقانی، تنقیح المقال، ج ۳، ص ۳۴.

۴- فیض کاشانی، وافی، ج ۲، ص ۴۲۸.

۵- «المحاضیر بالصاد المهمله جمع محصور کالمیامین و الملاءین جمع میمون و ملعون و محصور الضیق الصدر الذی لا یصبر علی شیء و فی بعض النسخ بالصاد المعجمه جمع محضار کمصاییح جمع مصباح و هو الفرس المسرع فی العدو المرتفع فیهِ و المراد علی التقدیرین الاستعجال فی الامر من غیر تأنی فیهِ» (مازندرانی، شرح اصول کافی، ص ۳۶۹).

۶- مجلسی، مرآه العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۶، ص ۲۸۰.

محاضیر کسانی هستند که قبل از اینکه زمان دولت حق برسد عجله می کنند و این باعث هلاکت آنان می شود.

در این روایت نیز به صورت غیر مستقیم از تعیین وقت و وقت گزاری برای ظهور که باعث امید واهی می گردد، نهی شده است.

روایت دهم: هارون بن عتره از امیرالمؤمنین علیه السلام

اشاره

عَدَّةٌ مِنْ أَصِيحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ عَنْ سُفْيَانَ الْجَرِيرِيِّ عَنْ أَبِي مَرْزِيمٍ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ هَارُونَ بْنِ عَتْرَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ وَهُوَ يَقُولُ وَشَبَّكَ أَصِيَابِعُهُ بَعْضَهَا فِي بَعْضٍ ثُمَّ قَالَ: تَفَرَّجِي تَضَيِّقِي وَتَضَيِّقِي تَفَرَّجِي. ثُمَّ قَالَ: هَلَكَتِ الْمَحَاضِيرُ وَنَجَا الْمُقْرَبُونَ وَتَبَّتِ الْحَصَى عَلَى أَوْلَادِهِمْ أَقْسِمُ بِاللَّهِ قَسَمًا حَقًّا إِنَّ بَعْدَ الْغَمِّ فَتْحًا عَجَبًا؛ (۱)

هارون بن عتره از پدرش روایت کرده که گفت: بارها امیر مؤمنان را دیدم که انگشتان خود را مشبک می ساخت و درهم می کرد و (دنیا را مخاطب ساخته یا حکایت نفس می کرد و) می فرمود: فراخ شو و تنگ شو و تنگ شو و فراخ شو. سپس فرمود: شتاب کنندگان (در امر فرج و ظهور ما) هلاک شدند، و مقربان (یا آنان که آن را نزدیک دانند) نجات یافتند، و سنگریزه بر سر میخ (قدرت) آنها به جای مانده، سوگند می خورم به خدا از روی راستی، همانا پس از اندوه و غم فتح و گشایش شگفت آوری است.

۱- کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۲۹۴. در الغیبه نعمانی نیز شبیه به همین حدیث با سند متفاوت نقل شده است. ر.ک: نعمانی، الغیبه، ص ۱۹۸.

بررسی سند

علامه مجلسی رحمه الله سند این روایت را ضعیف می‌داند (۱) و عمدۀ ضعف از ناحیه هارون بن عنتره و سفیان بن ابراهیم الجریری می‌باشد که هر دو مهمل می‌باشند. علاوه بر این محمد بن علی ملقب به ابو سمینه تضعیف شده است. (۲)

دلالت روایت

این روایت مشابه روایت قبلی است که امام علیه السلام در صدد بیان این نکته هستند که شتاب کنندگان امر فرج هلاک خواهند شد.

علامه مجلسی معتقد است که مراد از عبارت «ثبت الحصی» کنایه از استحکام دولت ظالمان و پیشرفت روز افزون آنهاست که چندین قرن حاکم بودند (۳) و همین معنی را فیض کاشانی اخذ نموده است. (۴) اما ملا محمد صالح مازندرانی ضمیر جمع را به مقریین برگردانده و مراد آن را صبر مقریین در مقابل ظالمین گرفته است. (۵)

۱- مجلسی، مرآه العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۶، ص ۳۲۳.

۲- ر.ک: خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ۲۲۹ و ج ۸، ص ۱۴۸ و ص ۱۶۲.

۳- مجلسی، مرآه العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۶، ص ۳۲۴.

۴- ثبت الحصی علی أوتادهم كأنه کنایه عن استقامه أمرهم و ثباته (فیض کاشانی، وافی، ج ۲، ص ۴۳۱).

۵- «و ثبت الحصی علی أوتادهم الضمیر للمقریین و هذا کنایه عن ثباتهم فی مقام الصبر علی أذى الاعداء و تحملهم مکاره الضیق و شدايد البلاء حتى لا یسقط خیام صبرهم بصرصر شبهات المعاندين و لا تتحرك أوتادها بحصیات مفتریات المخالفین، و هذه العبارة كالمثل فی مقام الشدائد ثم أقسم بالقسم البار تأكيدا لمضمون ما سبق (فقال أقسم بالله قسما حقا ان بعد الغم) العذی لحقنا و لحق شیعتنا بتسلط الاعداء و نزول الشدائد و البلاء (فتحا عجا) و هو ظهور الصاحب علیه السالم و استیلاؤه علی مشارق الارض و مغاربه»؛ (مولی محمد صالح، شرح اصول کافی، ج ۱۲، ص ۳۹۰).

روایت یازدهم: محمد بن نعمان از امام صادق علیه السلام

اشاره

ابن شعبه حرانی روایت مفصلی را به نقل از محمد بن نعمان احول از امام صادق علیه السلام ذکر نموده که قسمتی از آن چنین است:

... يَا ابْنَ النُّعْمَانِ! إِنَّ الْعَالِمَ لَا يَقْدِرُ أَنْ يُخْبِرَكَ بِكُلِّ مَا يَعْلَمُ لِأَنَّهُ سِرٌّ لِلَّهِ الَّذِي أَسْرَرَهُ إِلَى جِبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَسْرَرَهُ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَسْرَرَهُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَى عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَسْرَرَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَسْرَرَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَسْرَرَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَسْرَرَهُ مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَنْ أَسْرَرَهُ فَلَا تَعْجَلُوا فَوَاللَّهِ لَقَدْ قَرَّبَ هَذَا الْأَمْرَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَأَدْعَتْهُمُوهُ فَأَخَّرَهُ اللَّهُ وَاللَّهُ مَا لَكُمْ سِرٌّ إِلَّا وَ عَدُوُّكُمْ أَعْلَمُ بِهِ مِنْكُمْ...؛ (۱)

ای پسر نعمان! عالم نمی تواند هر چه را می داند به تو بگوید، اینها اسراری است که خداوند به جبرئیل فرموده، جبرئیل به محمد صلی الله علیه و آله و سلم و محمد به علی علیه السلام و علی به حسن علیه السلام و حسن به حسین علیه السلام و حسین به علی (امام سجاد) علیه السلام و علی علیه السلام به محمد (امام پنجم) علیه السلام و محمد به آن کسی که فرموده (یعنی: خود آن بزرگوار) پس شتاب نکنید. به خدا، سه بار این امر (فرج آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و حکومت عدالت) نزدیک شده و بر اثر افشاگری شما به تأخیر افتاده، به خدا، شما هیچ سری ندارید جز اینکه دشمنان از آن آگاه ترند....

بررسی سند و بحثی پیرامون تحف العقول

قبل از پرداختن به سند روایت اشاره ای به جایگاه حسن بن علی بن

۱- تحف العقول، ص ۳۱۰ احادیث مشابه به حدیث مذکور در کتب روائی ما نقل شده است. ر.ک: نعمانی، الغیبه، ص ۲۸۸؛ بحار الانوار، ج ۴، ص ۱۱۴ و ج ۵۲، ص ۱۱۷.

حسین بن شعبه حرانی و کتاب تحف العقول می نمایم.

روایات تحف العقول دارای سند متصل نبوده و همین مطلب باعث گردیده تا برخی از محققین اعتبار سندی روایات موجود در تحف العقول را نپذیرند. در این جا به ذکر اقوال تعدادی از علماء در مورد مولف و کتاب آن می پردازیم.

آیت الله خوئی رحمه الله درباره عظمت مولف کتاب تعبیری همچون فاضل، وجیه، جلیل القدر و رفیع الشان به کار می برد و معتقد است که کتاب او مشتمل بر درر و یاقوت می باشد. (۱)

علامه مامقانی و محدث قمی نیز او را با عناوینی مانند: فاضل، فقیه، متبحر و معتبر یاد می کند و مامقانی کتاب او را محل اعتماد علماء ذکر می نماید. (۲)

علامه مجلسی رحمه الله در مورد کتاب می گوید: کتاب او از منابع قدیم و نظم کتاب دلالت بر رفعت و جلالت شأن مؤلف دارد و مواعظ این کتاب از اصول گرفته شده و نیازی به سند ندارد. (۳)

با توجه به اینکه مؤلف دارای این عظمت می باشد کتاب وی نیز محل اعتماد علماء می باشد و مؤلف در مقدمه کتاب خود علت عدم ذکر اسناد را به خاطر تخفیف و ایجاز بیان می کند. (۴) و بنا بر آنچه مؤلف در مقدمه

۱- خوئی، مصباح الفقاهه، ج ۱، ص ۴.

۲- مامقانی، رجال، ج ۱، ص ۲۹۳؛ محدث قمی، فوائد الرضویه، ص ۱۰۹ (آدرس ها به نقل از مصباح الفقاهه، ج ۱، ص ۵ می باشد).

۳- برای اطلاع بیشتر ر.ک: خوئی، مصباح الفقاهه، ج ۱، ص ۵.

۴- ر.ک: مقدمه تحف العقول، ص ۳ که می فرماید: اسقطت الأسانید تخفیفاً و ایجازاً و إن کان أكثره لی سماعاً.

کتاب بیان کرده است، اگر روایات این کتاب در میان منابع ما معارضی نداشت می توان آنها را پذیرفت و به عنوان روایات معتبر اخذ نمود.

محمد بن النعمان الاحول

وی همان مؤمن طاق می باشد که از اصحاب امام صادق علیه السلام است. نجاشی در مورد وی می گوید: اما منزلت او در علم و سلامت نفس مشهور است.

شیخ طوسی نیز می گوید: محمد بن نعمان احول، نزد شیعیان به مؤمن طاق شناخته می شود و نزد اهل سنت او را به شیطان طاق می شناسند. او از یاران امام صادق علیه السلام بوده و مورد اعتماد و از متکلمین امامیه به شمار می رود. (۱)

دلالت روایت

این روایت با محتوای روایت اول یکی است، اما با این تفاوت که در روایت اول تأخیر دو بار بیان شده، اما در اینجا سه بار تأخیر در امر فَرَج اشاره شده است.

۱- خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۷، ص ۳۳.

روایات دیگر در موضوع عدم توقیت

اشاره

در پایان این فصل، به روایاتی دیگر از ائمه معصومین اشاره می‌کنیم که مفاد روایات قبل را دارد و با توجه به اعتبار سندی در روایات قبل، از بررسی اسناد این دسته بی‌نیاز هستیم و محتوای این روایات تأیید همان سخنی است که اهل بیت فرمودند: در دوران غیبت، حق و امکان توقیت وجود ندارد.

روایت دوازدهم: محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام

أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الْعَبَّاسِيِّ عَنْ يَزِيدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا مُحَمَّدُ! مَنْ أَخْبَرَكَ عَنَّا تَوْقِيَةً فَلَا تَهَابَنَّ أَنْ تُكَذِّبَهُ فَإِنَّا لَا نُؤَقِّتُ لِأَحَدٍ وَقْتًا؛ (۱)

محمد بن مسلم گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «ای محمد! هر کس به نقل از ما تعیین وقتی را به تو خبر داد هرگز از اینکه او را تکذیب کنی هراس نداشته

۱- نعمانی، الغیبه، ص ۲۸۹؛ طوسی، الغیبه، ص ۴۲۶ با اندکی تفاوت. نیز نقل بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۰۴ مثل نقل طوسی است.

باش که ما برای هیچ کس زمانی را (برای ظهور قائم علیه السلام) تعیین نمی کنیم».

روایت سیزدهم: ابی بکر حضرمی از امام صادق علیه السلام

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الْعَلَوِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْقَلَانِسِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ أَبِي بَكْرِ الْحَضْرَمِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّا لَا نُوقِّتُ هَذَا الْأَمْرَ؛ (۱)

ابوبکر حضرمی گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: «ما زمانی را برای (ظهور) این امر معین نمی کنیم».

روایت چهاردهم: ابو بصیر از امام صادق علیه السلام

أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَسَّانَ الرَّازِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَبَلَةَ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ مَتَى خُرُوجُ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَا نُوقِّتُ وَ قَدْ قَالَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ كَذَبَ الْوَقَاتُونَ؛ (۲)

ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده، می گوید: «به آن حضرت عرض کردم: فدایت گردم خروج قائم علیه السلام چه زمانی خواهد بود؟ فرمود: ای ابامحمد! ما خاندان هرگز وقتی را معین نمی کنیم، زیرا محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: تعیین کنندگان وقت ظهور دروغ می گویند».

روایت پانزدهم: توفیق امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامِ الْكَلْبِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيُّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَثْمَانَ الْعُمَرِيَّ أَنْ يُوصِلَ لِي كِتَابًا قَدْ

۱- همان، ص ۲۸۹.

۲- همان، ص ۲۸۷.

سَيَأْتُ فِيهِ عَنْ مَسَائِلَ أَشْكَلَتْ عَلَيَّ فَوَرَدَتْ فِي التَّوْقِيعِ بِخَطِّ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ أَرْشَدَكَ اللَّهُ وَ
 بَتَّكَ مِنْ أَمْرِ الْمُنْكَرِينَ لِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِنَا وَبَيْنِي وَعَمَّنَا فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَبَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ وَ مَنْ أَنْكَرَنِي فَلَيْسَ مِنِّي وَ
 سَبِيلُهُ سَبِيلُ ابْنِ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَّا سَبِيلُ عَمِّي جَعْفَرٍ وَوَلَدِهِ فَسَبِيلُ إِخْوَتِهِ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ... وَ أَمَّا ظُهُورُ الْفَرَجِ فَإِنَّهُ إِلَى اللَّهِ
 تَعَالَى ذِكْرُهُ وَ كَذَبَ الْوَقَاتُونُ؛ (۱)

اسحاق بن یعقوب گوید: از محمّد بن عثمان عمری درخواست کردم نامه ای را که مشتمل بر مسائل دشواری بود به محضر
 امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف برساند، پس توقیعی به خط مولای ما صاحب الزمان علیه السلام به دستم رسید:
 خداوند تو را ارشاد کند و پایدار بدارد، اما سؤالی که درباره منکران از خاندان و عموزادگان ما کردی، بدان که بین خدای
 تعالی و هیچ کس خویشاوندی نیست و کسی که مرا انکار کند از من نیست و راه او مانند راه پسر نوح است، اما راه عمویم
 جعفر و فرزندان او راه برادران یوسف است. و اما ظهور فرج، آن با خدای تعالی است و تعیین کنندگان وقت دروغ می گویند.

روایت شانزدهم: مندر جواز از امام صادق علیه السلام

الْفَضْلُ بْنُ شاذَانَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ يَزِيدِ الصَّحَّافِ عَنْ مُنْذِرِ الْجَوَازِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَذَبَ الْمُؤَقَّتُونَ مَا وَقَّتْنَا فِيَمَا
 مَضَى وَ لَا نُوقَّتُ فِيَمَا يَسْتَقْبِلُ؛ (۲)

وقت گزاران دروغ می گویند و تکذیب می شوند و ما اهل بیت در گذشته وقت تعیین نکرده و برای آینده هم زمانی مشخص
 نمی کنیم.

جمع بندی

در جمع بندی این فصل باید گفت مطابق با روایات، ائمه طاهرين عليهم السلام

۱- صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۸۳؛ طوسی، الغیبه، ص ۲۹۰ (عبارت ذکره ندارد)؛ اربلی، کشف الغمه، ج ۲،
 ص ۵۳۱.

۲- طوسی، الغیبه، ص ۴۲۶.

زمانی را برای ظهور قرار نداده اند و نهی از استعجال نموده اند و اگر هم در روایتی سخن از زمان خاص به میان آمده است دو توجیه باید نمود: توجیه اول اینکه بگوئیم منظور از فرج، گشایش جزئی و تغییر وضعیت بوده و توجیه دوم اینکه روایات را بر اخبار بدائیه حمل کنیم. یعنی در آنها بداء حاصل می شود.

فصل دوم : علم اهل بیت علیهم السلام به زمان ظهور

اشاره

از جمله مباحث مهم و مطرح در عرصه مهدویت، بحث علم ائمه علیهم السلام به زمان ظهور است که آیا ائمه علیهم السلام از زمان ظهور آگاهی و اطلاع دارند؟ یا اینکه بحث از زمان ظهور همانند قیامت است و کسی جز خداوند از آن اطلاع ندارد؟

اقوال در این مساله

قائلین به علم اهل بیت به زمان ظهور

اشاره

در میان بزرگان دو دیدگاه وجود دارد؛ عده ای قائل هستند که ائمه، از جمله وجود مقدس حضرت ولی عصر، به زمان ظهور علم دارند. (۱) و عده ای دیگر به عدم علم معصومین علیهم السلام از زمان ظهور معتقد می باشند.

۱- آنچه که در ادامه از علم ائمه به زمان ظهور سخن گفته می شود تنها اقوال علماء است، اما ادله آنان به دلیل عدم پرداختن به این بحث از جانب استاد معظم، می توان به کتب آنان و فصلنامه علمی - پژوهشی انتظار موعود شماره ۳۶ مراجعه نمود.

الف. سید مرتضی علم الهدی

از جمله قائلین به علم ائمه به زمان ظهور می توان به سید مرتضی اشاره نمود؛ ایشان می فرماید:

شیعه امامیه معتقد است که آباء و اجداد امام زمان علیه السلام - که بر همه آنان درود باد- با شناختی که از فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به زمان غیبت و چگونگی آن، نشانه ها، علامات و زمان ظهور به دست آورده اند، با امام زمان علیه السلام عهد کرده و از حد و حدود این امور آگاهش ساخته اند. بنابراین زمان ظهور با ویژگی هایش مورد تصریح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیه السلام است. (۱)

ب. شیخ طوسی

شیخ طوسی نیز با سید مرتضی هم عقیده بوده و می گوید:

خداوند متعال، امام زمان علیه السلام را از زمان غیبت و پایان غیبت توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و آباء طاهرینش (امام معصوم علیه السلام) آگاه نموده و اما اینکه زمان ظهور از ما مخفی شده به خاطر مصالحی می باشد که در آن است، ولی حضرت مهدی علیه السلام عالم و آگاه به آن زمان است و به ظن و گمان مراجعه نمی کند. (۲)

ج. سید محمد تقی موسوی

از معاصرین هم می توان از کلام آیت الله سید محمد تقی موسوی اصفهانی استفاده نمود. وی می گوید:

از احادیث بسیاری که در بصائر و کافی و غیر آن آمده، ظاهر امر این است که امام مهدی علیه السلام وقت ظهورش را می داند، ولی به ایشان اذن داده نشده که

۱- المقنع (ترجمه)، ص ۱۱۳.

۲- طوسی، الاقتصاد، ص ۴۶۸.

آن را اظهار نمایند. و امامان گذشته علیه السلام نیز مجاز به اظهار آن نبوده اند، زیرا هر چند امامان معصوم علیه السلام به همه چیز عالم هستند ولیکن ایشان بندگان گرامی و مقرب هستند که پیش از امر و فرمان خدای متعال کاری نمی کنند و هر چه انجام دهند به فرمان او انجام می دهند. (۱)

د. آیت الله بهجت

مرحوم آیت الله بهجت رحمه الله هم به این مطلب قائل بوده و در بیان خود چنین می گوید:

حضرت غائب عجل الله تعالی فرجه الشریف عجب صبری دارد! با این که از تمام آن چه که ما می دانیم و یا نمی دانیم اطلاع دارد و از همه ی امور و مشکلات و گرفتاریهای ما با خبر است. خود حضرت هم منتظر روز موعود است و خودش می داند که چه وقت ظهور می کند. این که گفته می شود که آن حضرت وقت ظهورش را نمی داند، درست نیست. (۲)

ه. آیت الله ناصر اصفهانی

آیت الله ناصر می گوید:

ما معتقدیم که حضرت ولی عصر علیه السلام از زمان ظهور و انقلاب جهانی خود آگاه هستند و به روشنی می دانند که در چه زمانی این امر صادر می شود و این نظر ما مبتنی بر روایاتی است که درباره حیطه علم و نیز چگونگی شخصیت آن حضرت علیه السلام صادر شده است. (۳)

۱- مکیال المکارم، ج ۲، ص ۴۰۶ وظیفه شصت و نهم و هفتادم.

۲- در محضر حضرت آیت الله بهجت، ج ۱، ص ۲۱۰، نکته ۳۱۵.

۳- نشریه امام شناسی، ش ۵، ص ۴، به نقل از آب حیات، مجموعه سخنرانی های آیت الله ناصر دامت برکاته.

و. آیت الله جوادی آملی

حضرت آیت الله جوادی آملی در بیان شرح عبارت «وارتضاکم لغیب» بحثی به نام «علم به قیامت» دارند که نتیجه آن بحث این است که ائمه علم به زمان قیامت دارند و به تبع آن می توان از کلام ایشان این برداشت را نمود که علم به زمان ظهور هم دارند. متن کامل عبارت ایشان بدین صورت است:

مهم ترین غیبی که گاهی از آن به عنوان غیب ویژه یاد می شود و علم به آن را مخصوص خدای سبحان دانسته اند، قیامت است. خبرهایی که ائمه اطهار علیهم السلام از جزئیات قیامت و صحنه های آن داده اند، نشانه آگاهی داشتن آنان از جریان های آن محشر عظیم است. بنابراین، سؤال این است که آیا از زمان برپایی آن نیز آگاهی داشته اند یا خیر؟

ظاهر آیه {عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْمَعُ مَن بَيْنَ يَدَيْهِ وَ مَن خَلْفَهُ رَصْدًا} (۱) این است که خداوند علم آن را نیز به انسان کامل معصوم علیه السلام عطا کرده است؛ زیرا آیات پیشین درباره قیامت و زمان برپایی آن است. از این جهت الف و لام «الغیب» خواه برای عموم باشد یا برای جنس، شامل قیامت خواهد شد. بنابراین، معنای آیه چنین است: خدا می داند که قیامت و خصوصیات آن چیست، چه وقتی برپا می شود و کسی را از این مطلب مهم آگاه نمی کند مگر آن انسان کاملی که پسندیده و مرتضای او باشد.

چند دلیل نیز بر این مدعا می توان اقامه کرد:

یکم. انسان های کاملی همانند ائمه طهارت علیهم السلام که در مقام نوراقت بیش از یک

نور نیستند، «صادر اوّل» یا «ظاهر نخست» هستند و در بالاترین مرتبه وجودی قرار دارند. از این جهت هرچه در عین مرتبه آنها یا پایین تر قرار دارد، مشهود آنان است؛ زیرا معنا ندارد که موجودی بر موجود دیگر اشراف وجودی داشته باشد، یعنی از حیث رتبه وجودی بالاتر از آن باشد، ولی احاطه علمی به آن نداشته باشد. از این رو هرچه در عالم امکان وجود دارد (از جمله قیامت)، با عنایت الهی معلوم آن انسان های کامل معصوم خواهد بود.

دوم. همه فرشتگان (از جمله فرشتگان مأمور قیامت)، در پیشگاه انسان کامل که در حضرت آدم علیه السلام تجلی کرده بود، خاضع و ساجدند: {فسجد الملئکة کلهم أجمعون} (۱) و انسان کامل، معلّم آنهاست: {فلما أنبأهم بأسمائهم}؛ (۲) بنابراین، هرچه در قلمرو تدبیر و مأموریت ملائکه قرار دارد (از جمله قیامت)، از حیطة علمی معلّم آنها که مقام خاصّ انسان کامل است، خارج نخواهد بود.

سوم. امام صادق علیه السلام پس از سه بار سوگند، فرمود:

...لو كنت بين موسى و الخضر عليهما السلام لأخبرتهما أنّي أعلم منهما ولأنبئتهما بما ليس في أيديهما لأنّ موسى و الخضر عليهما السلام أعطيا علم ما كان، و لم يُعطيا علم ما يكون و ما هو كائن حتّى تقوم الساعة و قد ورثناه من رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم وراثته؛ (۳)

اگر من میان موسی و خضر علیهما السلام می بودم، به آنها نشان می دادم که اعلم از آنها هستم و از چیزی خبر می دادم که آنها از آن آگاهی نداشتند؛ زیرا آنها به گذشته علم داشتند، اما از آینده و چیزهایی که تا برپایی قیامت خواهد آمد، آگاه نبودند، در حالی که ما چنین علمی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ارث برده ایم.

۱- سوره حجر، آیه ۳۰.

۲- سوره بقره، آیه ۳۳.

۳- کافی، ج ۱، ص ۲۶۱.

روایات دیگری با این مضمون به صورت «إلی یوم القیامه» آمده است.

با توجه به این گونه روایات می توان گفت: پایان یافتن دانش ائمه علیهم السلام از حوادث آینده به معنای پایان یافتن دنیا است؛ زیرا با دو واژه «إلی» و «حتی» بیان کرده اند که هرچه پیش از برپایی قیامت رخ می دهد، می دانند. یعنی حتی آخرین حادثه پیش از وقوع قیامت از نظر زمان، مکان و سایر جزئیات برای آنان روشن است. بدین ترتیب، زمان برپایی قیامت که پس از آن (آخرین حادثه) خواهد بود نیز برایشان روشن است.

چهارم. چون عترت طاهرین علیهم السلام همتای قرآن حکیم اند و قرآن کریم حقایق فراوان غیبی را که ظرف قیام معاد از آن جمله است در باطن خود دارد؛ اگر امامان معصوم علیهم السلام از آن حقایق عینی آگاه نباشند، لازم می آید که عترت طاهرین علیهم السلام از قرآن کریم جدا شده باشند؛ زیرا برخی از معارف غیبی را قرآن در باطن خود دارد و عترت طاهرین علیهم السلام فاقد آن هستند و این محذور قابل پذیرش نیست؛ زیرا ظاهر حدیث شریف ثقلین از این تفکیک ابا دارد.

تذکر: از انس نقل شده است:

همراه گروهی از اصحاب با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم که مردی اعرابی وارد شد و در ضمن پرسش های خود گفت: قیامت کی برپا می شود؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سؤال شونده بیشتر از سؤال کننده نمی داند: «ما المسئول عنها بأعلم من السائل». پس از آنکه رفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این مرد جبرئیل بود.

(۱)

این روایت بر عدم آگاهی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از زمان برپایی قیامت دلالت نمی کند، بلکه معنایش طبق شواهد دیگر این است که «من علم استقلالی و

بالفعل به آن ندارم و جز آنچه تا کنون به من داده شد، نمی دانم». شاهد سخن اینکه سؤال کننده، حضرت جبرئیل علیه السلام بود که از یک سو واسطه وحی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و از سوی دیگر مُطاع فرشتگان از جمله فرشتگان مأمور و مدبّر قیامت است: (...رسولِ کریم... مطاعِ ثمّ أمين). (۱)

شاهد دیگر آنکه قرآن کریم از اموری به عنوان غیب نام برده و علم به آن را مخصوص خدا دانسته که از جمله آنها علم به زمان برپایی قیامت است: {إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي بِأَىٰ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ}. (۲)

امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوار خود نقل کرد:

اینها اموری است که خداوند کسی را از آن آگاه نکرده است: «قال لی اُبی: أَلَا أُخْبِرُكَ بِخَمْسَةِ لَمْ يُطَّلِعِ اللَّهُ عَلَيْهَا أَحَدًا مِنْ خَلْقِهِ؟ قُلْتُ: بَلَى. قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ... إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ». (۳)

اگرچه آگاهی از آینده، زمان و مکان مرگ، نزول باران و آنچه در ارحام مادران وجود دارد، از غیب شمرده شده است، لیکن ائمه علیهم السلام در روایات فراوانی از آینده خود و دیگران خبر داده اند؛ چنان که زمان و مکان مرگ خود و دیگران را مشخص کرده اند؛ همان طور که اخبار از سایر امور مذکور در آیه نیز فراوان است. بدین ترتیب باید اطلاق آیه و امثال روایت خصال را مقید کرد. پس از شکسته شدن اطلاق آیه سوره لقمان و روایت خصال می توان گفت: علم به زمان برپایی قیامت نیز از اموری است که در صورت لزوم، در

۱- سوره تکویر، آیه ۱۹-۲۱.

۲- سوره لقمان، آیه ۳۴.

۳- الخصال، ج ۱، ص ۲۹۰.

اختیار انسانِ کامل (معصوم علیه السلام) قرار می گیرد. (۱)

تاکنون به تعدادی از اقوال در زمینه آگاهی و علم امام و معصومین علیهم السلام به زمان ظهور اشاره نمودیم. اما به نظر می رسد دلیلی بر این ادعا وجود نداشته و بر خلاف آن، در روایات به عدم علم و آگاهی معصومین علیهم السلام اشاره گردیده است. و علم آن مختص به خداوند می باشد.

۱- جوادی آملی، ادب فنای مقربان، ج ۳، صص ۴۲۳-۴۲۷.

ادله نفی علم اهل بیت به زمان ظهور

اشاره

در اثبات مدعای خود می توانیم به این روایات اشاره کنیم.

روایت اول: دعبل خزاعی از امام رضا علیه السلام

اشاره

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ دِعْبِلَ بْنَ عَلِيٍّ الْخَزَاعِيَّ يَقُولُ: أَنْشَدْتُ مَوْلَايَ الرَّضَا عَلِيَّ بْنَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَصِيدَتِي الَّتِي أَوْلَاهَا:

مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوِهِ

وَ مَنَزِلَ وَحْيٍ مُفَقِّرُ الْعَرَصَاتِ

فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى قَوْلِي:

خُرُوجِ إِمَامٍ لَا مَحَالَةَ خَارِجٍ

يَقُومُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ وَ الْبَرَكَاتِ

يُمَيِّزُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَ بَاطِلٍ

وَ يُجْزِي عَلَى النِّعَمَاءِ وَ النَّقِمَاتِ

بَكَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بُكَاءً شَدِيداً ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى فَقَالَ لِي: يَا خَزَاعِيُّ! نَطَقَ رُوحُ الْقُدُسِ عَلَى لِسَانِكَ بِهَذَيْنِ الْبَيْتَيْنِ فَهَلْ تَدْرِي مَنْ هَذَا الْإِمَامُ وَ مَتَى يَقُومُ؟ فَقُلْتُ: لَأَ، يَا مَوْلَايَ؛ إِلَّا أَنِّي سَمِعْتُ بِخُرُوجِ إِمَامٍ مِنْكُمْ يُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنَ الْفَسَادِ وَ يَمَلُؤُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأْتَ جُورًا. فَقَالَ: يَا دِعْبِلُ! الْإِمَامُ بَعِيدِي مُحَمَّدُ ابْنِي وَ بَعِيدِ ابْنِي عَلِيٌّ ابْنُ الْحَسَنِ وَ بَعِيدِ ابْنِي الْحُجَّهِ الْقَائِمِ الْمُنْتَظَرِ فِي عَيْتِهِ الْمَطْمَاحِ فِي ظُهُورِهِ لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فِيمَلَأَ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مَلَأْتَ جُورًا وَ أَمَا مَتَى؟ فَخَبَّرْتُ عَنْ

الْوَقْتِ فَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَتَى يَخْرُجُ الْقَائِمُ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ؟ فَقَالَ: مَثَلُهُ مَثَلُ السَّاعَةِ الَّتِي لَا يُجَلِّئُهَا لَوْقَتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً؛ (۱)

عبد السلام بن صالح هروی گوید: من از دعبل بن علی خزاعی شنیدم که می گفت: بر مولای خود امام رضا علیه السلام قصیده خود را که چنین آغاز می شود خواندم:

مدارس آیات قرآن که از تلاوت تهی شده، و منزل و محل فرود وحی که عرصه های آن به بیابانهای بی آب و علف مبدل شده است.

و چون به این ابیات رسیدم:

به یقین و حتم اتفاق می افتد خروج امامی که طور حتم خروج خواهد کرد و بر اسم خدا و مبارکیها قائم می شود و جدا می کند در میان ما هر حقی را از باطل و پاداش می دهد بر نعمتها و سخطها، یعنی هر کس عمل خوب کرده باشد جزای خوب به او عطا می کند و هر کس عمل بد کرده باشد پاداش بد می دهد».

امام رضا علیه السلام به سختی گریستند، سپس سر خود را بلند کرده و به من فرمودند: ای خزاعی! روح القدس این دو بیت را بر زبان تو جاری کرده است، آیا می دانی این امام کیست؟ و کی قیام خواهد کرد؟ گفتم: نه ای مولای من! فقط شنیده ام که امامی از شما خروج می کند و زمین را از فساد پاک می سازد و آن را از عدل آکنده می سازد همان گونه که از ستم پر شده باشد. فرمود: ای دعبل! امام پس از من فرزندانم محمّد است و پس از او فرزندش علی و پس از او فرزندش حسن و پس از او فرزندش حجّت قائم که در

۱- صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۷۳. در کتب دیگر هم با اندکی تفاوت نقل شده است. ر.ک: صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۶۵؛ خزاز رازی، کفایه الاثر، ج ۱، ص ۲۷۵؛ شیخ حر عاملی، اثبات الهداه، ج ۲، ص ۵۹؛ بهاء الدین نیلی، منتخب الانوار المضيئه، ص ۳۸؛ طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری باعلام الهدی، ص ۳۳۱؛ اربلی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۲۸.

دوران غیبتش منتظر او باشند و در ظهورش از او اطاعت کنند و اگر از دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد خدای تعالی آن روز را طولانی فرماید تا خروج کند و زمین را از عدل آکنده سازد، همچنان که از جور پر شده باشد.

اما چه زمانی خواهد بود، این اخبار از وقت است و پدرم از پدرانش روایت کرد که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: ای رسول خدا! قائم از فرزندان شما چه زمانی خروج می کند؟ فرمود: مَثَلُ او مَثَلُ قِيَامَتِ اسْتِ که «لَا يُجَلِّهَا لَوْفَتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً». (اعراف، آیه ۱۸۷). (۱)

۱- برای این روایت نقل دیگری در کمال الدین هست که ترجمه آن ذکر می شود: عبد السلام بن صالح هروی گوید: دعبل بن علی خزاعی - رضی الله عنه - بر امام رضا علیه السلام در شهر مرو درآمد و به ایشان گفت: ای فرزند رسول خدا! من درباره شما قصیده ای سروده ام و سوگند یاد کرده ام که آن را پیش از شما بر احدی نخوانم. فرمود: برخوان، و او نیز چنین خواند: مدارس آیاتی که از تلاوت تهی شده، و منزل وحی که عرصه های آن به بیابانهای بی آب و علف مبدل شده است... و چون به این بیت رسید: می بینم غنائمی که حق آنهاست در میان غیر آنها تقسیم شده و دستان آنها از غنائم خودشان خالی شده است. امام رضا علیه السلام گریست و فرمود: ای خزاعی! راست گفتی. و چون به این بیت رسید: چون خونخواهی کنند دستانشان را که از ساز و برگ تهی است به طرف دشمنانشان دراز کنند. امام رضا علیه السلام دستهای خود را زیر و رو کرد و فرمود: آری، به خدا سوگند دستهای ما تهی و بسته است. و چون به این بیت رسید: من در دنیا و ایام تلاشم ترسان بودم و امیدوارم که پس از وفاتم در امان باشم. امام رضا علیه السلام فرمود: خداوند تو را در روز قیامت در امان بدارد. و چون به این بیت رسید: و قبری در بغداد متعلق به نفس زکیه است که خداوند آن را در میان غرفه های بهشت قرار داده است. امام رضا علیه السلام فرمود: آیا دو بیت به قصیده تو بیفزایم که با آنها قصیده تو کامل شود؟ گفت: آری، ای فرزند رسول خدا! آنگاه امام علیه السلام فرمود: و قبری در طوس است و چه مصیبت بزرگی دارد که درون را با شعله های سوزانش آتش می زند. تا روز حشر که خدای تعالی قائم را برانگیزد و غم و اندوه را از ما بزداید. دعبل گفت: ای فرزند رسول خدا! این قبری که در طوس است قبر کیست؟ امام رضا علیه السلام فرمود: قبر من است و روزگاری نگذرد که طوس محل رفت و آمد شیعیان و زوار من در غربتم گردد، بدان هر کس مرا در طوس و در غربتم زیارت کند در روز قیامت همجوار من و آمرزیده خواهد بود. سپس امام رضا علیه السلام بعد از فراغ دعبل از خواندن قصیده برخاست و به او امر کرد که از جای خود برنخیزد و داخل سرای خود شد و پس از ساعتی خادم امام صد دینار رضوی برای وی آورد و به او گفت: مولایم می گوید: آن را برای خود هزینه کن. دعبل گفت: به خدا سوگند من برای این نیامده ام و این قصیده را برای صله نسروده ام و کیسه پول را نپذیرفت و برای تبرک و تشرف جامه ای از جامه های امام رضا علیه السلام را درخواست کرد، امام رضا علیه السلام جبه ای از خز را به همراه آن کیسه کرد و به خادم فرمود: به او بگو: مولای من می گوید این کیسه را بگیر که به زودی بدان نیازمند خواهی شد و در این باره دیگر سخن مگو. دعبل کیسه و جبه را گرفت و بازگشت و همراه قافله ای از مرو رفت و چون به موضع «میان قوهان» رسید دزدان بر آنان حمله ور شدند و همه قافله را گرفتند و دست و پایشان را بستند و دعبل نیز جزء دستگیرشدگان بود، و دزدان اموال قافله را تصرف کردند و به تقسیم آنها پرداختند، یکی از آنان به شعر دعبل تمثیل جسته و گفت. می بینم

غنائی می که حق آنهاست در میان غیر آنها تقسیم شده و دستان آنها از غنائم خودشان خالی شده است. دعبل آن را شنید و گفت: این بیت از کیست؟ او گفت: از مردی از خزاعه که به او دعبل بن علی می گویند. دعبل به او گفت: دعبل بن علی گویند این قصیده که این بیت از آن است منم! آن مرد با شتاب به نزد رئیسشان رفت که از شیعیان بود و بر سر تلی نماز می گزارد و او خودش آمد و مقابل دعبل ایستاد و گفت: آیا تو دعبلی؟ گفت: آری. گفت: قصیده را دوباره بخوان و او نیز آن را تکرار کرد. آنگاه او و همه کاروانیان را از قید اسارت آزاد و هر آنچه را که از آنها گرفته بودند به احترام دعبل باز گردانیدند و دعبل رفت تا به قم رسید و اهالی قم از او درخواست کردند که آن قصیده را برای آنها بخواند، و او گفت: همه در مسجد جامع مجتمع شوند و چون گرد آمدند بالای منبر رفت و قصیده را بخواند و مردم مال و خلعت بسیاری بدو دادند و خیر جبهه اهدایی امام رضا علیه السلام به آنها رسید، و از او درخواست کردند که آن را به هزار دینار به آنها بفروشد و او نپذیرفت، گفتند: تکه ای از آن را به هزار دینار بفروشد و او نپذیرفت و از قم رفت و چون از روستا و آبادی بلد خارج شد گروهی از جوانان عرب به او رسیدند و جبهه را از وی ستانند. دعبل به قم بازگشت و از آنها درخواست کرد که جبهه را به وی بازگردانند، اما جوانان امتناع کردند و نافرمانی مشایخ خود را نمودند و به دعبل گفتند: دسترسی به جبهه نخواهی داشت، بهای آن یعنی هزار دینار را بگیر و برو، و او نپذیرفت و چون از باز پس گرفتن جبهه ناامید شد، درخواست کرد که تکه ای از آن را بدو دهند و آنها پذیرفتند و تکه ای از آن و بهای بقیه آن را که هزار دینار بود به وی دادند، و او به وطن خود بازگشت و دید دزدان هر چه در منزلش بوده برده اند و آن صد دینار صله امام رضا علیه السلام را به شیعیان فروخت، هر دیناری را به صد درهم و ده هزار درهم به دست آورد و سخن امام رضا علیه السلام را به یاد آورد که «به زودی به آن نیازمند خواهی شد». و او را کنیزی بود که به او علاقه زیادی داشت و به چشم درد سختی مبتلا شده بود، پزشکان را بر بالین وی آورد و در او نگرسته و گفتند: چشم راست او را نمی توانیم درمان کنیم و تباه شده است، اما چشم چپ او را تلاش می کنیم و درمان خواهیم کرد، اما گمان نمی کنیم که بهبود یابد. دعبل از این بابت عمیقاً اندوهناک شد و بی تاب شدیدی نمود، سپس به یاد آن جبهه و فضیلت آن افتاد و آن تکه جامه را بر چشمان آن کنیز کشید و از سر شب چشمان او را با آن بست و چون صبح شد چشمانش سالمتر از گذشته گردید و گویا به برکت امام رضا علیه السلام اصلاً مریض نبوده است (صدوق، کمال الدین، ص ۲۷۳ - ۲۷۶).

قیام به هنگام شنیدن نام قائم

محمد بن عبد الجبار در کتاب مشکاه الانوار جریان را به گونه ای

متفاوت از نقل مشهور بیان می کند؛ می گوید: زمانی که دعبل به این بیت «خروج امام لا محاله خارج...» رسید، پس از اتمام این بیت امام دست مبارک را بر سر گذاشته، ایستادند و برای فرج دعا نمودند. (۱)

سند این روایت صحیح می باشد و راویان آن تایید شده اند.

۱. عبدالسلام هروی

احمد بن زیاد بن جعفر همدانی از مشایخ صدوق می باشد و شیخ طوسی او را ثقه می داند. (۱) عبدالسلام بن صالح هروی نیز ثقه می باشد. (۲) تنها نکته ای که در شرح حال این راوی وجود دارد این است که شیخ طوسی او را از اهل سنت می داند.

علامه تستری رحمه الله منشأ عامی دانستن وی از طرف شیخ را در دو مطلب بیان کرده و می گوید:

۱. زمانی که به مجلس مامون وارد می شد از صحابی پیامبر تمجید نموده و اسامی خلفاء را مقدم و برای امام علی علیه السلام و عثمان طلب رحمت می نمود و این نوع از حرکات را به عنوان عقیده و مذهب خود معرفی

۱- خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۱۲۰.

۲- همان، ج ۱۰، ص ۱۶.

۲. نقل بعضی از روایات که با مذهب تشیع منافات دارد؛ از جمله این روایت:

أخبرنا البرقانی، أَخْبَرَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِبرَاهِيمَ بْنِ بِيانِ الزَّيْبِيِّ، حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلْوِيهِ الْقَطَّانِ، حَدَّثَنَا أَبُو الصَّلْتِ الْهَرَوِيُّ - عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحٍ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ نَمِيرٍ، حَدَّثَنَا سَفِيانُ، حَدَّثَنَا شَرِيكٌ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنْ زَيْدِ بْنِ تَبِيْعٍ عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ: ذَكَرْتُ الْإِمَارَةَ أَوْ الْخِلَافَةَ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: «إِنْ وَلَّيْتُمُوهَا أَبَا بَكْرٍ وَجَدْتُمُوهُ ضَعِيفًا فِي بَدَنِهِ، قَوِيًّا فِي أَمْرِ اللَّهِ، وَإِنْ وَلَّيْتُمُوهَا عُمَرَ وَجَدْتُمُوهُ قَوِيًّا فِي أَمْرِ اللَّهِ، قَوِيًّا فِي بَدَنِهِ، وَإِنْ وَلَّيْتُمُوهَا عَلِيًّا وَجَدْتُمُوهُ هَادِيًّا مَهْدِيًّا يَسْلُكُ بِكُمْ عَلَى الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ»؛

حذیفه می گوید: نزد پیامبر از خلافت سخن به میان آمد؛ حضرت فرمودند: اگر امر خلافت به دست ابوبکر باشد او را از لحاظ جسمانی ضعیف و در امور الهی قوی می یابید و اگر به دست عمر بیفتد هم از لحاظ جسمانی و هم از لحاظ امر الهی دارای قوت می باشد، اما اگر به دست علی باشد او را هادی و مهدی و بر طریق مستقیم می یابید.

علامه تستری در نقد این مطلب می گوید:

این دو جریان از روی تقیه بوده است و روایات دیگری از اباضیت نقل شده است که بر خلاف موارد مذکور می باشد؛ از جمله روایتی که دارقطنی حکایت می کند که اباضیت می گفت: کلب علویون بر تمام بنی امیه برتری دارد. (۲)

۱- کان عبد السلام یرد علی أهل الأهواء من المرجئه والجهمیه، والزنادقه، والقدریه وکلم بشر المریسی غیر مره بین یدی المأمون مع غیره من أهل الکلام، کل ذلك کان الظفر له، وکان یعرف بکلام الشیعہ، وناظرته فی ذلك لاستخرج ما عنده فلم أره یفرط (یفرق)، ورأیته یقدم أبا بکر و عمر، ویترحم علی علی و عثمان، ولا یذکر أصحاب النبی صلی الله علیه و آله و سلم إلا بالجميل، وسمعتہ یقول: هذا مذهبی الذی أدين الله به.

۲- تستری، قاموس الرجال، ج ۶، ص ۱۶۲.

۲. دعبل بن علی خزاعی

وی از بزرگان دوستداران اهل بیت بوده است و در جلالت او شکی وجود ندارد (۱) و تنها فاضل جزایری در حاوی الاقوال (۲) وی را جزء ضعفا دانسته است. جزایری مستند خود را خواب پسر دعبل قرار داده است؛ گویا پسر دعبل در خواب صورت پدر خود را سیاه می بیند و دعبل علت سیاهی صورت خود را شرب خمر معرفی نموده است. (۳)

در جواب این اشکال باید گفت:

۱. ناقل این روایت ابو علی احمد بن محمد بن احمد بن ابراهیم هرمزی بیهقی و ابی الحسن داوود بکری و علی بن دعبل همگی مجهول می باشند. (۴)

۲. مستند این روایت خواب می باشد که عدم حجیت آن واضح می باشد.

۱- ر.ک: همان، ج ۷، ص ۱۴۴؛ مجلسی، الوجیزه، ص ۷۸؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۳۰، ص ۳۶۹.

۲- جزائری، حاوی الاقوال، ج ۳، شماره ۱۵۵۴.

۳- جریان خواب: ابو علی احمد بن محمد بن احمد بن ابراهیم هرمزی بیهقی می گوید: از ابی الحسن داود بکری شنیدم که می گفت: از علی بن دعبل بن علی خزاعی شنیدم که گفت: چون وقت وفات پدرم رسید رنگ او تغییر کرد و زبان او بسته شد و روی او سیاه شد و وفات کرد و نزدیک بود که من از مذهب او برگردم، بعد از سه روز او را در خواب دیدم که جامه های سفید در بر و کلاه سفیدی بر سر داشت. به او گفتم: ای پدر! خدا با تو چه کرد؟ گفت: ای پسر من! آنچه تو دیدی از سیاه شدن روی من و بسته شدن زبان من از این جهت بود که من در دنیا شراب می خوردم و پیوسته بدین حال بودم تا اینکه رسول خدا را ملاقات کردم. (ابن بابویه، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۶۶).

۴- خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۱۴۷.

۳. ممکن است گفته شود دعبل، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیده است، فلذا خواب دارای حجت است. می گوئیم دعبل پیامبر را رؤیت نموده است، نه فرزندش؛ بنابراین عدم حجیت خواب باقی می ماند.

۴. ظواهر الفاظ در بیداری دارای حجیت می باشد، اما در رؤیا حجیت آن محل اشکال است و لذا به ملازمات آن اخذ می شود؛ مثلاً اگر کسی خواب کعبه را دید نشانه آن است که به مادر خود خدمت می کند و در اینجا سیاهی چهره الزاماً دلالت بر سوء حال شخص نمی کند.

بنابراین، استناد به این جریان باعث تضعیف دعبل نمی شود و روایات وی دارای اعتبار می باشد.

دلالت روایت

آنچه از این روایت استفاده می شود این است که تعیین زمان ظهور همانند تعیین زمان قیامت است و همانطور که به زمان قیامت علم نداریم به زمان ظهور نیز علم نداریم. سپس حضرت به آیه شریفه استناد نموده است: **يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّئُهَا لَوْفِيهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** { (۱) که مفسرین از این آیه سختی و دشواری علم به قیامت برای زمینیان و آسمانیان را برداشت نموده اند. (۲)

در نتیجه همانگونه که اهل بیت علیهم السلام به زمان قیامت علم ندارند از زمان ظهور نیز بی اطلاع هستند.

۱- سوره اعراف، آیه ۱۸۷.

۲- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۴، ص ۷۷۸. البته علامه طباطبائی ثقل را مربوط به تمامی امور می داند؛ وی می فرماید: آنچه که راجع به آن (قیامت) است از قبیل ثبوت آن و علم به آن وصف تا آن بر آسمانها و زمین و غیره همه ثقیل است. (ترجمه المیزان، ج ۸، ص ۴۸۳).

الْحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ وَ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسِيِّينِ، عَنْ أَبِي شُعَيْبٍ مُحَمَّدِ بْنِ نَصْرِ، عَنْ عُمَرَ بْنِ الْفَرَاتِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُفَضَّلِ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: سَأَلْتُ سَيِّدِي الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ لِلْمَأْمُولِ الْمُنتَظِرِ الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ وَقْتٍ مَوْقَتٍ يَعْلَمُهُ النَّاسُ؟ فَقَالَ: حَاشَ لِلَّهِ أَنْ يُوقَّتَ ظُهُورُهُ بِوَقْتٍ يَعْلَمُهُ شَيْعَتُنَا. قُلْتُ: يَا سَيِّدِي وَ لِمَ ذَاكَ؟ قَالَ: لِأَنَّهُ هُوَ السَّاعَةُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّئُهَا لَوْفَتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً... (۱)

مفضل بن عمر می گوید: از آقایم حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: آیا مأموریت مهدی منتظر وقت معینی دارد که باید مردم بدانند کی خواهد بود؟ فرمود: حاشا که خداوند وقت ظهور او را طوری معین کند که شیعیان ما آن را بدانند. عرض کردم: آقا! برای چه؟ فرمود: زیرا وقت ظهور او همان ساعتی است که خداوند می فرماید: {يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا؛ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّئُهَا لَوْفَتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا

۱- حلی، حسن بن سلیمان، مختصر البصائر، ص ۴۳۳؛ حر عاملی، اثبات الهداه، ج ۵، ص ۲۱۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۵، ص ۲۱۶.

بَعْتَهُ؛ (۱) درباره قیامت از تو سؤال می کنند، کی فرامی رسد؟! بگو: علم آن فقط نزد پروردگار من است و هیچ کس جز او (نمی تواند) وقت آنرا آشکار سازد (اما قیام قیامت، حتی) در آسمانها و زمین، سنگین (و بسیار پراهمیت) است و جز به طور ناگهانی، به سراغ شما نمی آید!

بررسی سند

سند این روایت ضعیف می باشد.

۱. حسن بن سلیمان حلی (ره) قبل از نقل روایت می گوید: این حدیث از محمد بن ابراهیم و وی هم از خط پدر خود این روایت را نقل کرده که بر این اساس روایت وجاده می باشد و راویان میان ابراهیم بن محسن و حسین بن حمدان مشخص نیست. (۲)

۲. اما راویان حدیث از جمله حسین بن حمدان و محمد بن نصیر توثیق ندارند، بلکه در مورد محمد بن نصیر مذمت های صریحی وارد شده است. (۳)

۳. اما راوی دیگر روایت یعنی مفضل بن عمر کوفی - از اصحاب حضرت امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام - است. ایشان روایات بسیاری از آن دو امام بزرگوار شنیده و روایت کرده است. نیز از وکلای آنان بوده است. حدیث مفصل و معروف وی از حضرت صادق علیه السلام درباره خداشناسی که مشهور به «توحید مفضل» است، دلیل روشنی بر

۱- سوره اعراف، آیه ۱۸۷.

۲- «حَدَّثَنِي الْأَخِي الصَّالِحُ الرَّشِيدُ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُطَارِ أَبِي أَبِي الرَّجُلِ الصَّالِحِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ هَذَا الْحَدِيثِ الْأَتِيِّ ذِكْرُهُ وَ أَرَانِي خَطَّهُ وَ كَتَبْتُهُ مِنْهُ، وَ صُورْتُهُ»؛ (حلی، مختصر البصائر، ص ۴۳۳).

۳- ر.ک: خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۲۲۴ و ج ۱۷، ص ۳۰۰.

اهمیت و شخصیت وی نزد حضرت صادق است. موسی بن بکر می گوید: چون خبر رحلت مفضل به حضرت کاظم علیه السلام رسید، فرمود: خدا او را رحمت کند که پدری بود بعد از پدر و راحت شد.

بعضی از دانشمندان ما نظر به پاره ای از روایات که در آن از مفضل نکوهش شده است، او را مورد قرح قرار داده و به نیکی یاد نکرده اند. ولی اغلب محققین نظر موافق دارند و می گویند آن روایات یا مجعول و یا در مورد تقیه و برای حفظ مفضل از دشمنان بوده است که او را از اصحاب خاص ائمه ندانند؛ و قصد سوئی نسبت به وی نکنند. (۱)

دلالت روایت

دلالت این روایت مانند روایت قبل می باشد که زمان ظهور را مانند زمان قیامت می داند و همانطور که به قیامت علمی نداریم به زمان ظهور نیز علم نداریم و این روایت گرچه دارای ضعف سند است، اما به عنوان مؤیدی برای روایت قبل می باشد.

۱- برای اطلاع بیشتر ر.ک: «باز شناسی مفضل بن عمر از راویان مهدوی، امیر محسن عرفان»، فصلنامه علمی - پژوهشی انتظار موعود، شماره ۲۸.

أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ يُونُسَ الْحَنْفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي إِبرَاهِيمُ بْنُ هِرَاسَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَزْوَرِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بَشْرِ قَالَ: سَمِعْتُ مُحَمَّدَ ابْنَ الْحَنْفِيَّةِ يَقُولُ: إِنَّ قَبْلَ رَايَاتِنَا رَايَةَ لِجَعْفَرٍ وَأُخْرَى لِآلِ مِرْدَاسٍ فَأَمَّا رَايَةُ آلِ جَعْفَرٍ فَلَيْسَتْ بِشَيْءٍ وَلَا إِلَى شَيْءٍ فَغَضِبْتُ وَكُنْتُ أَقْرَبَ النَّاسِ إِلَيْهِ فَقُلْتُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ إِنَّ قَبْلَ رَايَاتِكُمْ رَايَاتٍ قَالَ آيَ وَاللَّهِ إِنَّ لِبَنِي مِرْدَاسٍ مُوْطِدًا لَا يَعْرِفُونَ فِي سُلْطَانِهِمْ شَيْئًا مِنَ الْخَيْرِ سُلْطَانُهُمْ عُسْرٌ لَيْسَ فِيهِ يُسْرٌ يُدُنُونَ فِيهِ الْبَعِيدَ وَيُقْصُونَ فِيهِ الْقَرِيبَ حَتَّى إِذَا أَمَنُوا مَكَرَ اللَّهُ وَعَقَابَهُ صِيحَ بِهِمْ صِيحَةً لَمْ يَبْقَ لَهُمْ رَاعٍ يَجْمَعُهُمْ وَلَا دَاعٍ يُسْجِمُهُمْ وَلَا جَمَاعَةً يَجْتَمِعُونَ إِلَيْهَا وَقَدْ ضَرَبَهُمُ اللَّهُ يَقُولُ: إِنَّ قَبْلَ رَايَاتِنَا رَايَةَ لِآلِ جَعْفَرٍ وَأُخْرَى لِآلِ مِرْدَاسٍ فَأَمَّا رَايَةُ آلِ جَعْفَرٍ فَلَيْسَتْ بِشَيْءٍ وَلَا إِلَى شَيْءٍ فَغَضِبْتُ وَكُنْتُ أَقْرَبَ النَّاسِ إِلَيْهِ فَقُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ إِنَّ قَبْلَ رَايَاتِكُمْ رَايَاتٍ قَالَ آيَ وَاللَّهِ إِنَّ لِبَنِي مِرْدَاسٍ مُلْكًا مُوْطِدًا لَا يَعْرِفُونَ فِي سُلْطَانِهِمْ شَيْئًا مِنَ الْخَيْرِ سُلْطَانُهُمْ عُسْرٌ لَيْسَ فِيهِ يُسْرٌ يُدُنُونَ فِيهِ الْبَعِيدَ وَيُقْصُونَ فِيهِ الْقَرِيبَ حَتَّى إِذَا أَمَنُوا مَكَرَ اللَّهُ وَعَقَابَهُ صِيحَ بِهِمْ صِيحَةً لَمْ يَبْقَ لَهُمْ رَاعٍ يَجْمَعُهُمْ وَلَا دَاعٍ يُسْجِمُهُمْ وَلَا جَمَاعَةً يَجْتَمِعُونَ إِلَيْهَا وَقَدْ ضَرَبَهُمُ اللَّهُ مَثَلًا فِي كِتَابِهِ {حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا

أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا} (۱) ثُمَّ حَلَفَ مُحَمَّدُ ابْنُ الْحَنْفِيَّةِ بِاللهِ إِنَّ هَيْدَةَ الْآيَةِ نَزَلَتْ فِيهِمْ. فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ لَقَدْ حَدَّثْتَنِي عَنْ هَؤُلَاءِ بِأَمْرٍ عَظِيمٍ فَمَتَى يَهْلِكُونَ؟ فَتَمَالَ: وَيَحِيكَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللهَ خَالَفَ عِلْمُهُ وَقَتَّ الْمُوقَّتِينَ. إِنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَدَّ قَوْمَهُ ثَلَاثِينَ يَوْمًا وَكَانَ فِي عِلْمِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ زِيَادَةٌ عَشْرَةَ أَيَّامٍ لَمْ يُخْبِرْ بِهَا مُوسَى فَكَفَرَ قَوْمُهُ وَاتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ لَمَّا جَازَ عَنْهُمْ الْوَقْتُ وَ إِنَّ يُونُسَ وَعَدَّ قَوْمَهُ الْعَذَابَ وَ كَانَ فِي عِلْمِ اللهِ أَنْ يَغْفُوَ عَنْهُمْ وَ كَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا قَدْ عَلِمْتَ وَ لَكِنْ إِذَا رَأَيْتَ الْحَاجَةَ قَدْ ظَهَرَتْ وَ قَالِ الرَّجُلُ بْتُ اللَّيْلَةَ بِغَيْرِ عَشَاءٍ وَ حَتَّى يَلْقَاكَ الرَّجُلُ بِوَجْهِ ثُمَّ يَلْقَاكَ بِوَجْهِ آخَرَ. قُلْتُ: هَيْدَةُ الْحَاجَةِ قَدْ عَرَفْتَهَا فَمَا الْأُخْرَى وَ أَى شَيْءٍ هِيَ؟ قَالَ: يَلْقَاكَ بِوَجْهِ طَلَقٍ فَإِذَا جِئْتَ تَسْتَقْرِضُهُ قَرْضًا لِقَيْكَ بِغَيْرِ ذَلِكَ الْوَجْهِ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقَعُ الصَّيْحَةُ مِنْ قَرِيبٍ؛ (۲)

محمد بن بشر گوید: «شنیدم محمد بن حنفیه می گفت: همانا پیش از پرچمهای ما پرچمی از آن آل جعفر و پرچم دیگری متعلق به فرزندان مرداس است، (۳) اما پرچم فرزندان جعفر چیز مهمی نیست و به چیز مهمی هم دست نمی یابد. من خشمگین شدم- و نزدیکترین مردم به او بودم- و گفتم: فدایت شوم مگر پیش از پرچمهای شما پرچمهای دیگری خواهد بود؟ گفت: آری، به خدا قسم بنی مرداس را حکومت آماده ای خواهد بود که در دوران حکومت و قدرتشان خیری نخواهند دید، حکومت ایشان پر مشقت بوده و آسایشی در آن نباشد، در آن حکومت، دور را به خود نزدیک، و نزدیک را از خود دور گردانند تا همین که خود را از مکر خداوند و کيفر او ایمن دیدند صیحه ای بر ایشان زده شود که دیگر

۱- سوره یونس، آیه ۲۴.

۲- نعمانی، الغیبه، ص ۲۹۰ تا ۲۹۲. شبیه به همین حدیث در الغیبه طوسی آمده با سند متفاوت: «الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ عَنْ عُمَرَ بْنِ مُسْلِمِ بْنِ الْجَبَلِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَيِّدَانَ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بَشْرِ بْنِ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ فِي حَدِيثٍ اخْتَصَرَ رَأَى مِنْهُ مَوْضِعَ الْحَاجَةِ أَنَّهُ قَالَ: ...»؛ (الغیبه، ص ۴۲۷).

۳- علامه مجلسی رحمه الله فرموده است: بنی مرداس کنایه از بنی عباس است.

نه نگهبان و رهبری که جمعشان کند به جای ماند و نه فراخواننده ای که آواز خود را به گوش ایشان رساند و نه جماعتی که بر آن محور گرد آیند و خداوند در کتاب خود مثلی برای ایشان زده است که: حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ... (۱)؛ تا زمانی که روی زمین زیبایی خود را گرفته و آرایش می یابد [و اهل زمین گمان می کنند که آنان مسلط بر زمین شده اند به ناگاه امر ما شبانه یا به روز بر آن رسد] - سپس محمّد بن حنفیه به خدا سوگند یاد کرد که این آیه درباره آنان نازل شده است. من گفتم: فدایت گردم تو امر بزرگی از اینان برای من حدیث کردی، پس کی ایشان نابود می شوند؟ گفت: ای وای بر تو ای محمّد! علم خداوند خلاف زمانی است که تعیین کنندگان وقت معلوم می کنند، همانا موسی علیه السلام قوم خود را سی روز وعده داد، ولی در علم خداوند عزّ و جلّ ده روز افزون بود و موسی را از آن آگاه نفرمود، پس قوم موسی کافر شدند و پس از رفتن او به هنگام سر رسیدن و گذشتن وقت، گوساله را به پرستش گرفتند. و نیز یونس قوم خود را وعده عذاب داد در حالی که در علم خداوند گذشت از ایشان بود، و کار او چنان شد که می دانی، اما هنگامی که دیدی نیازمندی آشکار شده و مرد می گوید: شب را بدون شام سر به بالین نهادم و تا آنگاه که مردی (امروز) با چهره ای با تو روبرو می شود، سپس (فردا) با روئی دیگر با تو ملاقات می کند - من گفتم این نیازمندی که گفتی فهمیدم، ولی آن دیگری چه چیزی است؟ گفت: منظور این است که با تو با روی گشاده برخورد می کند، ولی وقتی نزد او می روی که وام و قرضی از او بگیری با روی دیگری با تو مواجه می شود - پس بدان هنگام به زودی آن صیحه واقع خواهد شد.

بررسی سند

در این روایت دو نفر از قبیل علی بن حزور و ابراهیم ابن ابی هراسه (ابراهیم بن هراسه) توثیق ندارند.

اما محمد بن حنفیه از بزرگان امامیه می باشد که پدر، برادر و عموی وی از معصومین می باشند و در جلالت وی شبهه ای وجود ندارد؛ بنابراین، از این بابت شبهه ای نداریم. تنها کلام ما این است که کلام وی از خود وی نقل شده است نه از معصومین؛ الا اینکه بگوئیم چنین مضمونی از معصوم برای ما رسیده باشد و کلام وی مؤید کلام معصوم است. (۱)

دلالت روایت

در این روایت مثل دو روایت قبل علم ظهور به خداوند استناد داده شده است.

منافات نداشتن بین علم امام و ندانستن زمان ظهور

تاکنون به این نتیجه رسیدیم که نه تنها عالمان دینی و شیعیان از زمان ظهور مطلع نمی باشند، بلکه اهل بیت نیز از زمان ظهور اطلاع ندارند. و این مطلب با گستره علم اهل بیت علیهم السلام منافاتی ندارد، چرا که آنها به علومی که مورد نیاز هدایت بشر می باشد آگاهی کامل داشته و اسرار الهی را نیز می دانند، اما برخی از علوم هستند که بنا بر روایات اختصاص به خداوند داشته و هیچ کس از آنها اطلاع ندارد؛ به عنوان نمونه می توان به این روایت اشاره کرد:

۱- درباره شخصیت وی شبهاتی مطرح شده از جمله ادعای امامت و عدم حضور در کربلا که در بحث خارج مهدویت در طی هفت جلسه به تمامی سوالات پاسخ داده شده و چاپ گردید. نیز ر.ک: مرآه العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، ص ۸۴؛ طبسی، نجم الدین، الايام المکیه، ص ۲۶۱؛ مامقانی، فوائد الرجالیه، ج ۲، ص ۳۰۹؛ شهید ثانی، رسایل، ج ۱ ص ۵۶۱؛ خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۱۰۱ (ترجمه مختار).

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ أَوْ عَمَّنْ رَوَاهُ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ وَوُهَيْبٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ لِلَّهِ عِلْمَيْنِ عِلْمٌ مَكْنُونٌ مَخْزُونٌ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ مِنْ ذَلِكَ يُكُونُ الْبَدَاءُ وَ عِلْمٌ عَلَّمَهُ مَلَائِكَتُهُ وَرُسُلُهُ وَ أَنْبِيَآءُهُ وَ نَحْنُ نَعْلَمُهُ؛ (۱)

ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام نقل کرد که خدا را دو علم است؛ یکی مخزون است و کسی جز او خبر ندارد که از همین نوع بداء است و دیگری علمی است که به ملائکه و انبیا و رسل آموخته و ما نیز می دانیم.

جمع بندی

آنچه در این بخش باید گفت این است که روش اهل بیت روش توقیت و تعیین وقت نبوده است، بلکه بالاتر از آن از توقیت نهی نموده اند و با توجه به سه روایت مذکور به هیچ عنوان کسی (حتی ائمه علیهم السلام) نمی توانند تعیین وقت نمایند، چرا که زمان ظهور مانند زمان قیامت می باشد.

از این جا به دست می آید که هیچ یک از علما و اولیای دین و حتی عرفا نمی توانند ادعای تعیین وقت نمایند. و همانگونه که تاکنون از طرف هیچ عالمی زمان احتمالی وقوع قیامت عنوان نگردیده نباید به سمت توقیت احتمالی درباره ظهور حضرت مهدی علیه السلام متمایل گشت، چه برسد به اینکه فردی ادعای تعیین وقت حتمی نماید.

۱- همان، ج ۲۶، ص ۱۶۳. در این زمینه روایات فراوانی وارد شده است. ر.ک: بحار الانوار، ج ۲۶.

فصل سوم: موضع علما نسبت به توقیت

اشاره

جلسه چهاردهم**عالمانی که توقیت کرده اند****اشاره**

یکی از هشدارهای جدی در مساله مهدویت بحث از توقیت و تعین وقت بوده است که روایات آن مبنی بر تکذیب موقتین بیان شد. اما با این وصف در میان بعضی از افراد (اعم از اهل سنت و شیعیان) مشاهده می شود که گویا برای ظهور [یا پایان دنیا] زمانی مشخص نموده اند.

۱. آلوسی شافعی

آلوسی در تفسیر خود در ذیل آیه ۱۸۷ سوره اعراف پس از تفسیر و بیان دیدگاه خود در پایان بحث می گوید:

ظاهر آیات نشان می دهد که علمی به زمان قیامت وجود ندارد؛ اما عده ای به روایاتی استناد کرده اند که عمر دنیا را هفت هزار سال دانسته اند که پیامبر اسلام در هزاره ششم به بعثت رسیده است؛ از جمله این افراد به سیوطی می توان اشاره کرد. (۱)

۱- «و أخرج الجلال السيوطي عده أحاديث في أن عمر الدنيا سبعة آلاف سنة و ذكر أن مده هذه الأمة تزيد على ألف سنة و لا تبلغ الزيادة عليها خمسمائة سنة، و استدل على ذلك بأخبار و آثار ذكرها في رسالته المسماه - بالكشف عن مجاوزة هذه الأمة الألف - و سمى بعضهم لذلك هذه الألف الثانية بالمخضرمه لأن نصفها دنيا و نصفها الآخر أخرى، و إذا لم يظهر المهدي على رأس المائة التي نحن فيها ينهدم جميع ما بناه كما لا يخفى على من راجعه»؛ (روح المعاني في تفسير القرآن العظيم، ج ۵، ص ۱۲).

در جایی دیگر می گوید:

«ذهب الكثير منا إلى أنه منذ كان إلى زمن البعثة ستة آلاف سنة وأن عمر الدنيا سبعة آلاف سنة ورووا أخباراً كثيرة في ذلك»؛
(۱) تعداد کثیری از بزرگان ما قائل هستند که عمر دنیا تا زمان بعثت شش هزار سال بوده و کل عمر دنیا هفت هزار سال می باشد و اخبار زیادی در این باره روایت کرده اند.

یا اینکه نعیم بن حماد روایاتی را ذکر می کند که بیانگر توقیت می باشد. از ابی قبیل نقل می کند که در سال ۲۴۰ ظهور رخ خواهد داد و در نقلی دیگر از محمد بن حنفیه بیان می کند که امام در سال ۲۰۰ قیام خواهد نمود. (۲)

۲. محمد بن محمد شعیری

در بعضی کتب روائی ما هم روایاتی هر چند ضعیف نقل شده که در آن سال ظهور را مشخص نموده است؛ از جمله روایتی که در کتاب جامع الاخبار بدین طریق نقل شده است:

وَفِي خَيْرِ آخِرِ سَنَةِ ثَمَانِينَ وَ سِتِّمِائِهِ تَظْهَرُ امْرَأَةٌ يُقَالُ لَهَا سَعِيدَةٌ مَعَ لِحْيَةٍ وَ سِبَالٍ مِثْلَ الرَّجَالِ تَأْتِي مِنَ الصَّعِيدِ فِي مِائَتِي أَلْفِ عِنَانٍ وَ تَسِيرُ إِلَى الْعِرَاقِ وَ هَذِهِ الْقِصَّةُ طَوِيلَةٌ عَظِيمَةٌ مَا ذَكَرْتُهَا وَ فِي سَنَةِ سَبْعِ وَ ثَمَانِينَ وَ سِتِّمِائِهِ يَظْهَرُ مِنَ الرُّومِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ الْمُرِيدُ فِي سَبْعِمِائِهِ فَنَطَارِيهِ عَلَى كُلِّ فَنَطَارِيهِ صَلِيبٌ تَحْتَ

۱- روح المعانی، ج ۲، ص ۳۹۹، ذیل آیه ۱ تا ۴ سوره نساء؛ البته خود آلوسی در ادامه این نوع دیدگاه را نمی پذیرد.

۲- سیوطی، العرف الوردی فی اخبار المهدی، ص ۱۲۲ و ۱۶۸.

كُلِّ صَيْلِبٍ أَلْفُ فَارِسٍ إِنْزُجِيَّ وَ نَصِيرَانِيَّ وَ هَيْدِهِ قِصَّةٌ عَظِيمَةٌ طَوِيلَةٌ وَ فِي زَمَانِهِ يَخْرُجُ إِلَيْهِمْ رَجُلٌ مِنْ مَكَّةَ يُقَالُ لَهُ سَيْفِيَانُ بْنُ حَرْبٍ وَ فِي خَبَرٍ آخَرَ مِنْ وَقْتِ خُرُوجِهِ إِلَى ظُهورِ قَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ثَمَانُ أَشْهُرٍ لَأَ يَكُونَ زِيَادَةُ يَوْمٍ وَ لَأَ نُقْصَانُ؛ (۱)

در سال نهصد و هشتاد ظاهر شود زنی به نام سعیده با ریش و سیل که مثل مردان می باشد و از زمین مصر با دویست هزار سواران بیاید و حرکت کند تا عراق و این قصه ای است طویل و عظیم. و در سال نهصد و هشتاد و هفت ظاهر شود از روم مردی که او را مرید می گویند در میان هفتصد قنطاریه و این علمی است؛ بر هر علمی قنطاریه صلیبی است و در زیر هر صلیب هزار هزار سوار فرنگی و نصرانی و این قصه ای است عظیم و طویل. در زمان او بیرون آید از ایشان مردی از مکه که او را سفیان بن حرب می گویند و در خبر دیگر وقت خروج او (سفیان بن حرب) تا ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم هشت ماه باشد؛ نباشد یک روز زیاد و نه کم.

این روایت گرچه ضعیف و با مبانی شیعه سازگار نیست، اما مولف کتاب مذکور آن را نقل نموده است.

در میان شیعیان نیز افرادی از عوام و یا صوفیه وجود داشته اند که برای ظهور زمانی را مشخص نموده اند؛ از جمله آن افراد پیر غلام علی طوسی است که رساله ای با عنوان رساله مبشره شاهیه (۲) نوشته که زمان ظهور را سال ۹۶۳ می داند و شاه طهماسب به عنوان آخرین پادشاه

۱- محمد بن محمد شعیری، جامع الاخبار، ص ۱۴۳.

۲- نام رساله بر اساس نوشته خود مولف مبشره شاهیه است که از این نام می توان دریافت ترکیبی است که از بشارت به ظهور حضرت مهدی و شاه یعنی شاه طهماسب در آن عرضه شده و بدین ترتیب بشارت به ظهور به عنوان نوعی بشارت شاهانه وصف شده است. (رسول جعفریان، مهدیان دروغین، ص ۳۲۰).

معرفی شده و پس از او دولت در اختیار امام مهدی علیه السلام قرار می گیرد.

۳. خواجه طوسی

شیخ بهائی نیز اشعاری را از خواجه نصیر نقل می کند که گویا وی سال ۱۰۳۰ را سال ظهور معین کرده است. (۱)

در الف و ثلاثین دو قران می بینم

وز مهدی و دجال نشان می بینم

یا ملک شود خراب یا گردد دین

سری است نهان و من عیان می بینم

اما آنچه که در میان علمای شیعه و محققین آنها مطرح است، عدم علم به زمان ظهور بوده و صریحا در عبارت های خود به این مطلب اشاره نموده اند. در این جا به برخی از عبارات اشاره می کنیم.

۱. نعمانی

ایشان روایتی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند:

از فرزندان من آنکه قائم است به اندازه عمر حضرت خلیل که یک صد و بیست سال است عمر می کند و تا این مقدار قابل درک است، سپس غیبتی در دهر (روزگار طولانی) خواهد نمود و به قیافه جوان رشید سی و دو ساله ظهور می کند تا آنجا که گروهی از مردم از اعتقاد به او باز می گردند، و او زمین را پر از عدل و داد می کند همان طور که از ستم و تجاوز پر شده باشد. (۱)

۱- « مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ طَرْحَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: الْقَائِمُ مِنْ وُلْدِي يُعَمَّرُ عُمَرَ الْخَلِيلِ عَشْرِينَ وَ مِائَةَ سِنِهِ يُدْرَى بِهِ ثُمَّ يَغِيبُ غَيْبَةً فِي الدَّهْرِ وَيُظْهِرُ فِي صُورِهِ شَابًّا مُوَفِّقِ ابْنِ اثْنَتَيْنِ وَ ثَلَاثِينَ سِنَةً حَتَّى تَرْجِعَ عَنْهُ طَائِفَةٌ مِنَ النَّاسِ يَمَلُّوا الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِثَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا؛ (نعمانی، الغيبة، ص ۱۸۹).

پس از نقل این روایت توضیحاتی دارند مبنی بر اینکه روایاتی که در آن توقیت نموده اند برای تسکین قلوب شیعیان بوده است نه اینکه توقیت ائمه علیهم السلام، قطعی بوده باشد. عبارت وی بدین صورت است:

ما ینبغی لعاقل ذی بصیره أن یطول علیه الأمد و أن یتعجل أمر الله قبل أوانه و حضور آیامه بلا تغییر و لذکرا للوقت الذی ذکر أنه یتظهر فیه مع انقضائه فإن قولهم علیه السلام الذی یروی عنهم فی الوقت إنما هو علی وجه التسکین للشیعه... (این قسمت از کلام وی را می توان با قسمت تربی بالامانی آورد) و التقرب للأمر علیها إذ كانوا قد قالوا إنا لا نوقت و من روی لكم عنا توقیتا فلا تصدقوه و لا تهابوا أن تکذبوه و لا تعملوا علیه و إنما شأن المؤمنین أن یدینوا الله بالتسلیم لكل ما یأتی عن الأئمه علیه السلام و كانوا أعلم بما قالوا لأن من سلم لأمرهم و یقن أنه الحق سعد به و سلم له دینه؛ (۱)

شخص عاقلی را که دارای بینش است سزاوار نیست این مدت به نظرش طولانی بیاید و خواستار پیش رسیدن و جلو افتادن امر خدا قبل از فرا رسیدن زمان آن باشد، بدون اینکه در وضع مردم تغییری حاصل شده باشد، و نیز به خاطر داشتن وقتی که در خبر آمده که وی ظاهر نمی شود مگر پس از تمام شدن آن، همانا این گفته تنها برای آرامش خاطر بخشیدن به شیعیان و نزدیک نشان دادن آن است، زیرا ایشان خود فرموده اند: «ما زمانی را (برای ظهور) تعیین نمی کنیم و هر کس تعیین وقتی را از ما برای شما روایت کرد او را تصدیق نکنید و از اینکه او را دروغگو بخوانید هراس نداشته باشید و بدان گفته عمل نکنید» وظیفه ای که مؤمنان دارند آن است که با تسلیم در برابر همه آنچه از امامان علیهم السلام رسیده- و آنان به آنچه گفته اند خود آگاه ترند- بر طریق دین خدا و با اعتقاد به آن گام بردارند، زیرا کسی که به امر آنان تسلیم شود و یقین داشته باشد که همان حق است بدان وسیله رستگار خواهد شد، و دین

او برایش در امن و سلامت خواهد ماند.

۲. شیخ صدوق

شیخ صدوق در جلسه ای که با رکن الدوله (پادشاه آل بویه) برقرار شد؛ در جواب سوال رکن الدوله مبنی بر زمان ظهور فرمود:

خدای تعالی امام را به سبب حکمتی و مصلحتی از نظر مردم غایب ساخته، پس باید که وقت ظهور او را غیر خدای تعالی نداند؛ همچنان که در حدیث نیز واقع است که «مثل القائم من ولدی مثل الساعه» و خدای تعالی در مقام ابهام حال ساعه فرموده که: {يَسْتَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّئُهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً}. (۱)

۳. شیخ طوسی

اشاره

وقت خروج حضرت مهدی به طور مشخص و به صورت تفصیلی برای ما مشخص نمی باشد و امام از ما غایب است تا زمانی که خداوند به ایشان اجازه فرج بدهد. اگر در بعضی اخبار سخن از توقیت آمده است (۲) (بنا بر فرض صحت این اخبار) این مانع نمی شود که خداوند تبارک و تعالی در یکی از همان زمان هایی را ذکر کرده، معین فرموده باشد پس اگر اوضاع و احوال تغییر کرد، مصلحت نیز تغییر می کند و آن وقت به زمان دیگری موکول می شود. مسلماً در زمان های بعدی هم همین مساله جاری است و

۱- «ثم قال ان الامام صاحب الامر عليه السلام في اي وقت يظهر؟ فاجاب بانه غاب للحكم والمصالح عن نظر الناس ولا يعلم وقت ظهوره الا الله تعالى، ويدل عليه الحديث النبوي انه صلى الله عليه وآله وسلم قال: مثل القائم من ولدی مثل الساعه، و قال الله تعالى في مقام ابهام وقت الساعه: يَسْتَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّئُهَا لِوَقْتِهَا؛ (معانی الأخبار، ص ۲۷).

۲- مثل خبر اول از فصل اول همین رساله.

توضیح بر همین اساس است. بنابراین نه وقت معین شده اولویت دارد، بلکه هر وقت دیگری هم می تواند تحت شرایطی به تأخیر بیفتد تا این که آنچه موجب تأخیر در ظهور است تکرار نشود و زمانی فرا برسد که هیچ چیز آن را تغییر نداده و حتمی باشد. (۱)

پاسخ به یک اشکال

در میان علمای امامیه کسی را سراغ نداریم که زمانی را برای ظهور تعیین نموده باشد و یا اینکه این کار را جایز بداند. و اگر هم مواردی از علما مطرح شده است به صورت احتمالی بوده و خود این بزرگواران بیان کرده اند که نمی توان به صورت قطع به این زمان ها امیدوار بود.

از جمله این عالمان دینی می توان به علامه مجلسی رحمه الله و حضرت آیت الله بهجت رحمه الله اشاره نمود.

علامه مجلسی در کتاب رجعت روایاتی را نقل نموده و در ذیل آن توضیحاتی داده اند که گویا برای ظهور وقتی تعیین شده است و دولت صفویه را متصل به دولت امام مهدی علیه السلام دانسته اند.

ما پس از بیان کلام ایشان به توضیح و تبیین مطلب خواهیم پرداخت.

ایشان در قسمتی از کتاب خود و پس از نقل روایت ذیل چنین فرموده اند:

ابْنُ عُمَرَ عَمْرٍو عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى عَنِ مَعْمَرِ بْنِ يَحْيَى بْنِ سَيَامٍ عَنْ أَبِي خَالِدِ الْكَابَلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: كَأَنِّي بَقَوْمٍ قَدِ خَرَجُوا بِالْمَشْرِقِ يَطْلُبُونَ الْحَقَّ فَلَا يُعْطَوْنَهُ ثُمَّ يَطْلُبُونَهُ فَلَا يُعْطَوْنَهُ فَإِذَا رَأَوْا ذَلِكَ وَضَعُوا سُيُوفَهُمْ عَلَى عَوَاتِقِهِمْ فَيُعْطُونَ مَا سَأَلُوا فَلَا يَقْبَلُونَهُ حَتَّى يَقُومُوا وَ لَا يَدْفَعُونَهَا إِلَّا إِلَى صَاحِبِكُمْ قَتَلَاهُمْ شُهَدَاءَ أَمَا إِنِّي لَوْ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ لَأَبْقَيْتُ نَفْسِي لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ؛ (۱)

ابو خالد کابلی از امام محمد باقر علیه السلام روایت می نماید که فرمود: گویا

مردمی را می بینم که در شرق برای طلب نمودن حق (خلافت) قیام کرده اند، ولی این حق را به آنها نمی دهند. باز آنها قیام می کنند، ولی به آن نمی رسند. وقتی که چنین دیدند شمشیرهای خود را حمایل می کنند و آنگاه آنچه را که می خواهند به آنها می دهند، ولی آنها نمی پذیرند تا آنکه کارشان سامان پیدا کند، اما باز این حق (دولت جهانی آل محمد) را به آنها نمی دهند جز به صاحب شما، مقتولین آنها از جمله شهیدانند. آگاه باشید! اگر من آن روز را درک می کردم خود را برای صاحب الامر ذخیره می کردم.

علامه مجلسی می فرماید:

بر صاحبان بصیرت ظاهر است که از جانب مشرق، کسی که طلب دین حق نمود و مردم را به دین حق دعوت کرد و پادشاهی یافت، به غیر سلسله صفویه - خلدالله ملکهم - نبود و در این حدیث شریف جمیع شیعیان را، خصوصا انصار و اعوان این دولت ابد توامان را، بشارت ها است که بر عاقل پوشیده نیست. (۱)

آنچه را که می توان از این روایت استفاده نمود تنها تطبیق روایت بر دولت صفویه می باشد و سخنی از توقیت و زمان ظهور از جانب علامه به میان نیامده است.

روایت ابراهیم بن عبدالله از امام صادق علیه السلام

در غیبت نعمانی از ابراهیم بن عبدالله بن علا و او از پدرش از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و او از پدر بزرگوارش و آن حضرت از جدش امیر المؤمنین علیهم السلام روایت می کند که آن حضرت پاره ای از چیزهایی که بعد از وی تا قیام قائم اتفاق می افتد را بیان فرمودند.

در آن میان امام حسین علیه السلام عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! چه وقت خداوند زمین را از لوث وجود بیدادگران پاک می گرداند؟ فرمود: خداوند زمین را از لوث وجود بیدادگران پاک نمی گرداند مگر بعد از اینکه خون محترمی ریخته شود. آنگاه از بنی امیه و بنی عباس به تفصیل سخن گفت؛ بعد فرمودند:

إِذَا قَامَ الْقَائِمُ بِخُرَاسَانَ وَغَلَبَ عَلَى أَرْضِ كُوفَانَ وَالْمُلْتَانَ وَجَازَ جَزِيرَةَ بَنِي كَاوَانَ وَقَامَ مِّنَّا قَائِمٌ بِجِيلَانَ وَأَجَابَتْهُ الْأُبُرُّ وَالْدَّيْلَمُ وَظَهَرَتْ لَوْلَعْدَى رَايَاتُ التُّرُكِ مُتَفَرِّقَاتٍ فِي الْأَقْطَارِ وَالْحَرَامِيَاتِ وَكَانُوا بَيْنَ هَنَابٍ وَهَنَابٍ إِذَا خَرِبَتِ الْبُصَيْرَةُ وَقَامَ أَمِيرُ الْأَمْرِ فَحَكَى عَلَيْهِ السَّلَامُ حِكَايَةً طَوِيلَةً ثُمَّ قَالَ: إِذَا جُهِزَتِ الْأُلُوفُ وَصَفَّتِ الصُّفُوفُ وَقُتِلَ الْكَبِشُ الْخُرُوفُ هُنَاكَ يَقُومُ الْآخِرُ وَيُثَوِّرُ الثَّائِرَ وَيَهْلِكُ الْكَافِرُ ثُمَّ يَقُومُ الْقَائِمُ الْمَأْمُومُ وَالْإِمَامُ الْمَجْهُولُ لَهُ الشَّرْفُ وَالْفَضْلُ وَهُوَ مِنْ

وُلِدِكَ يَا حَسِيْنٌ لَا ابْنَ مِثْلِهِ يَظْهَرُ بَيْنَ الرُّكْنَيْنِ فِي دَرِيْسَيْنِ بَالِيَيْنِ - يَظْهَرُ عَلَى الثَّقَلَيْنِ وَ لَا يَتْرُكُ فِي الْأَرْضِ الْأَذْنَيْنِ - طُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَ زَمَانَهُ وَ لِحَقِّ أَوَانِهِ وَ شَهِدَ أَيَّامَهُ؛

قیام قائم هنگامی است که یک نفر در خراسان قیام کند و بر کوفه و ملتان (۱) غالب گردد. و از جزیره «بنی کاوان» (۲) بگذرد، و شخصی از دودمان ما در گیلان قیام نماید، و مردم «ابر» (۳) و گیلان به وی بگروند، و پرچمهای ترک برای فرزندم آشکار شود، در حالی که در اطراف پراکنده اند و پیش از آن در میان زشتیها قرار داشتند هنگامی که بصره خراب شود، و پیشوای امراء قیام نماید، سپس داستان مفصلی را حضرت حکایت نمود. آنگاه فرمود: هنگامی که هزاران نفر برای جنگ آماده شود، و صفها بسته گردد و قوچ، بچه خود را بکشد و بعد دیگری قیام کند و انتقام خون او را بگیرد و کافر به هلاکت رسد، آن قائمی که همه آرزوی آمدن او را دارند و امام ناپیدا که دارای شرافت و بزرگواری است قیام می کند.

ای حسین او از نسل تو است، پسری مثل او نیست. در بین دو رکن مسجد الحرام با جمعیت اندک و با دو ابزار جنگ ظاهر می شود و بر جن و انس غلبه می یابد و یک نفر از افراد فرومایه را در روی زمین باقی نمی گذارد، خوش به حال کسی که زمان او را درک کند و به آن روزگار برسد و در آن روزها حاضر باشد.

علامه مجلسی رحمه الله می گوید:

-
- ۱- ملتان از شهرهای هند نزدیک غزنه بوده و امروز جزو کشور پاکستان است.
 - ۲- جزیره «کاوان» در دریای بصره است چنان که فیروزآبادی در قاموس گفته است (شاید مراد کارون باشد که در روایات کاوان نوشته شده است).
 - ۳- گفته شده که همان نیشابور است، و «ابریشتویم» نام کوهی در آذربایجان است.

ظاهر است که خروج کننده اشاره است به امرای ترکمان مثل چنگیزخان و هلاکوخان و خروج کننده در گیلان اشاره است به شاه دین پناه، رضوان آرامگاه، شاه اسماعیل ماضی - حشره الله مع الائمة الطاهرين -.

بعد علامه ادامه می دهد تا این عبارت که می فرماید: اما بشارت به تعجیل ظهور حضرت صاحب الزمان علیه الصلوات و السلام و اتصال این دولت دین پرور، به دولت امام البشر از آخر حدیث ظاهر است. (۱)

شرح روایت

این روایت هم مثل روایت اول از آن توقیت استفاده نشد و تنها ایشان در قالب بشارت، اتصال دولت صفویه به حکومت امام مهدی را تطبیق نموده اند.

نکته دیگر که لازم است یادآوری شود این است که ایشان در بحارالانوار همین روایت را نقل نموده و در توضیح روایت مواردی را تطبیق نموده اند و می فرماید:

«شخصی که از خراسان قیام می کند» هلاکوخان یا چنگیزخان مغول است، و «شخصی که در گیلان قیام می کند» شاه اسماعیل صفوی است و... اما در ادامه می گویند:

«قیام القائم علیه السلام بعد ذلك لا يلزم أن يكون بلا واسطه و عسى أن يكون قريبا؛ آمدن قائم آل محمد لزومی ندارد که بلافاصله بعد از این علائم باشد و امکان هم دارد که نزدیک باشد». (۲)

بنابراین نمی توان از کلام ایشان استفاده توقیت حتمی نمود و تنها

۱- مجلسی، رجعت، ص ۱۱.

۲- مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۳۷.

اشکال این است که تطبیقاتی غیر حتمی صورت گرفته است.

سومین موردی که ایشان مباحثی از زمان ظهور را بیان کرده اند در بیان روایت ذیل است.

يَا اَبَا لَيْدٍ! اِنَّ فِي حُرُوفِ الْقُرْآنِ الْمُقَطَّعَةِ لَعِلْمًا جَمًّا اِنَّ اللهَ تَعَالَى اَنْزَلَ الم ذَلِكَ الْكِتَابَ فَقَامَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَتَّى ظَهَرَ نُورُهُ وَتَبَّتْ كَلِمَتُهُ وَوُلِدَ يَوْمَ وُلِدَ وَقَدْ مَضَى مِنَ الْاَلْفِ السَّابِعِ مِائَةٌ سَنَةٌ وَثَلَاثُ سِنِينَ ثُمَّ قَالَ: وَتَبَيَّنَتْ فِي كِتَابِ اللهِ فِي الْحُرُوفِ الْمُقَطَّعَةِ اِذَا عَيَّدْتَهَا مِنْ غَيْرِ تَكَرَّرَ وَ لَيْسَ مِنْ حُرُوفِ مُقَطَّعَةٍ حَرْفٌ يَنْقُضِي اِلَّا وَ قِيَامٌ قَائِمٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ عِنْدَ انْقِضَائِهِ. ثُمَّ قَالَ: الْاَلْفُ وَاحِدٌ وَ اللَّامُ ثَلَاثُونَ وَ الْمِيمُ اَرْبَعُونَ وَ الصَّادُ سِتِّمِئُونَ فَذَلِكَ مِائَةٌ وَ اِخْدَى وَ سِتُّونَ ثُمَّ كَانَ بَدْوُ خُرُوجِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامِ اللهُ فَلَمَّا بَلَغَتْ مِدَّتُهُ قَامَ قَائِمٌ وَوُلِدَ الْعَبَّاسُ عِنْدَ الْمَصِّ وَ يَقُومُ قَائِمًا عِنْدَ انْقِضَائِهَا بِالرَّافِئِ فَافْهَمَ ذَلِكَ وَ عَهْ وَ اَكْتَمَهُ؛ (۱)

۱- در بحار به شرح این روایت بدین صورت پرداخته شده است: آنچه در حل این روایت که از اخبار مشکل و اسرار پنهان است! به نظر من می رسد این است که امام محمد باقر علیه السلام فرموده حروف مقطعه اوائل سوره های قرآن اشاره به ظهور دولت گروهی از اهل حق و دولت جماعتی از پیروان باطل است. آن حضرت ولادت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را از عدد اسماء حروف مقطعه با «زیر» و «بینه» (مراد از این عبارت بدین قرار است: حروف تهجی هنگام ترکیب یا دو حروف می شود مانند «با» و «تا» و یا سه حرف مثل «جیم» «میم» «لام» و یا بیشتر است. حرف اول این گونه حروف مرکبه را «زیر» و حروف بعد از آن را «بینه» می گویند. مثلاً- زیر جیم (ج) و بینه آن (یم) است) آنها همان طور که موقع قرائت قرآن تلفظ می شود، با حذف مکررات آنها، استخراج فرموده است. به این معنی که باید الف و لام و میم را نه حرف شمرد و همین حروف را که در اول پنج سوره دیگر نیز ذکر شده، به شمار نیاورد. وقتی که حروف مقطعه اوائل سوره های قرآن را بدین گونه بشماریم، صد و سه حرف می شود و این موافق با تاریخ ولادت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است، زیرا هنگام تولد پیغمبر بعد از گذشتن هفت هزار و صد و سه سال از ابتدای خلقت حضرت آدم، گذشته بود. و اینکه فرمود: «و بیان این در حروف مقطعه قرآن وقتی بدون تکرار آن را بشماری هست» همین معنی بود که ما بیان داشتیم. و اینکه حضرت فرمود: هر یک از این حروف مقطعه اوائل قرآن (مثلاً- مجموع الم) اشاره است به ظهور دولتی از بنی هاشم، که چون آن حروف بگذرد، آن دولت هم پدید می آید. مثلاً- «الم» که در اول سوره «بقره» است اشاره به ظهور دولت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است. زیرا نخستین دولتی که در بنی هاشم پدید آمد، دولت عبدالمطلب بود؛ پس دولت او مبدء تاریخ است. و از موقع ظهور دولت او تا ظهور دولت پیغمبر و بعثت آن سرور نزدیک به هفتاد و یک سال بود که مطابق با عدد «الم» است. (با حساب ابجد) پس «الم» اشاره به این معنی است. آنگاه به ترتیب سوره های قرآن «الم» دوم که در اول سوره «آل عمران» است اشاره به قیام امام حسین علیه السلام می باشد. زیرا قیام آن حضرت در اواخر سال شصت هجری و بعثت پیغمبر (که در اینجا مبدء تاریخ فرض می شود) سیزده سال بود (که جمعا هفتاد و سه سال میباشند) و می دانیم که شیوع دعوت پیغمبر و بالا گرفتن کار آن حضرت از سال دوم بعثت بوده (و بنابراین، از آن موقع تا قیام امام حسین با هفتاد و یک سالی که عدد «الم» است منطبق است). سپس به ترتیب سوره های قرآن نوبت به «المص» می رسد که در اول سوره «اعراف» است و با گذشتن آن (که ۱۶۱ سال می شود)

دولت بنی عباس پدید آمد، ولی این تطبیق مشکل می نماید، زیرا ظهور دولت بنی عباس و ابتدای بیعت گرفتن آنها در سال ۱۳۲ هجری بوده و حال آنکه در آن موقع ۱۴۵ سال از بعثت (که مبدء این تاریخ است) می گذشت و این موافق با مضمون روایت نیست! ولی ممکن است این مشکل را به چند وجه حل کرد: اول اینکه مبدء این تاریخ را غیر مبدء «الم» بدانیم به این معنی که مبدء، ولادت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد، زیرا ابتدای دعوت بنی عباس در سنه صد هجری بود و آشکار شدن نهضت آنها در خراسان در سال صد و هفت یا صد و هشت هجری روی داده؛ لذا از موقع ولادت پیغمبر تا آن موقع صد و شصت و یک سال می باشد (مطابق عدد المص). دوم اینکه منظور از قیام بنی عباس؛ استقرار دولت و سلطنت آنها باشد که در اواخر زمان منصور دوانقی انجام گرفت. در این صورت با این تاریخ که مبدء آن بعثت پیغمبر باشد می سازد. سوم اینکه این حساب مبنی بر اساس حساب ابجد قدیم باشد که آن را «مغاربه» می نامند. و سعفص، قرشت، ثخذ و ضظغ در آن است، در حساب آنها «صاد» شصت است و بنابراین «المص» صد و سی و یک می شود، چنان که در «کتاب القرآن» خواهیم گفت حساب «المص» در خبر رحمه بن صدقه مبنی بر همین حساب است (یعنی ابجد قدیم) و بنابراین تاریخ «المص» با تاریخ «الم» موافق می باشد، زیرا در سال ۱۱۷ هجری دعوت بنی عباس در خراسان آشکار گردید و بعضی از آنها را گرفته به قتل رسانیدند (و چون ۱۳ سال از بعثت تا هجرت را نیز بر آن بیافزاید، ۱۳۰ سال می شود). احتمال هم می رود که مبدء این تاریخ زمان نزول آیه «المص» باشد. به این معنی که اگر در مکه نازل شده چنان که مشهور است، نزول آن را نزدیک به زمان هجرت فرض کنیم و با این فرض با بیعت ظاهری بنی عباس (۱۳۱) نزدیک است، و چنانچه در مدینه نازل شده باشد، امکان دارد نزول آن در زمانی باشد که بدون تهافت منطبق بر بیعت آنها گردد. اگر به تحقیقی که ما در «کتاب القرآن» در پیرامون خبر رحمه بن صدقه، نموده ایم مراجعه کنید خواهید دید که وجه سوم از وجه دیگر روشن تر و مؤید مضمون روایت مذکور است. این گونه تغییرات از نویسندگان نسخه ها زیاد اتفاق می افتد، زیرا آنها غالباً آشنای به هدف اخبار و مضمون آنها نیستند و مثلاً به نظرشان می آید که شصت با حسابی که در نظر گرفته اند تطبیق نمی شود، و ناچار آن را بر وفق مراد خود تغییر می دهند. و اینکه حضرت فرمود: «وقتی مدت او به سر رسید» مقصود تکمیل مدت متعلق به قیام امام حسین علیه السلام است، زیرا مدت فاصل بین شهادت آن حضرت و قیام بنی عباس نیز جزو مدت قیام آن حضرت به شمار می رود که خداوند در آن مدت از بنی امیه انتقام گرفت تا آنکه آنها را مستأصل کرد. و اینکه فرمود: «قائم ما در «الر» قیام می کند» چند صورت احتمال می رود: اول اینکه این قسمت از اخباری باشد که «بداء» در آن راه دارد و تحقق آن مشروط به شرطی است که چون آن شرط تحقق پذیرفته، معنی خبر هم که مشروط آن باشد متحقق نگردیده است؛ چنان که اخبار این باب دلالت بر این دارد. دوم اینکه «الر» در اصل «الم» بوده و کاتب اشتهاً «الر» نوشته باشد و مبدء تاریخ آن هم موقع آشکار شدن نبوت پیغمبر یعنی نزدیک بعثت آن حضرت باشد مانند «الم» و مقصود از قیام قائم هم، قیام امام زمان به امر امامت در پنهانی باشد، زیرا امامت آن حضرت در سال ۲۶۰ هجری به وقوع پیوست. پس هنگامی که یازده سال قبل از بعثت را نیز بر آن بیافزاییم با عدد «الم» موافق خواهد بود. سوم اینکه مقصود تمام اعداد «الر» باشد که در قرآن ذکر شده است، زیرا «الر» در ابتدای پنج سوره قرآن آمده است و جمع کل اعداد آن ۱۱۵۵ است. مؤید این مطلب این است که وقتی امام «الم» را ذکر فرمود، چون مقصودش یکی از آنها بود لفظ الله را هم با آنها آورد تا برساند که فقط ابتدای یک سوره منظور بود (و آن هم سوره آل عمران است که ابتدای آن «الم الله لا- إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» می باشد) ولی «الر» این طور نیست؛ چه همه مکررات مقصود بوده است! چهارم اینکه مقصود حضرت از گذشتن «الم» یا گذشتن تمام حروف مقطعه قرآن باشد که از «الر» شروع می شود. ولی منظور اصلی حذف اعداد «المص» یا «الم» باشد. و بنا بر تقدیر اول جمع تمام اعداد ۱۶۹۶ عدد می شود و بنا بر تقدیر دوم

۱۵۲۵ می باشد و بر حسب حساب مغاربه بنا بر تقدیر اول ۲۳۲۵ می شود و بنا بر تقدیر دوم ۲۱۹۴ می باشد و این گونه حساب کردن با قاعده کلی که حضرت فرمود مناسب تر است؛ زیرا حضرت فرمود: با گذشت مدت هر حرفی از حروف مقطعه قرآن دولتی از بنی هاشم پدید آید؛ اما دولت آل محمد آخرین همه دولتها است، ولی این حساب از نظر لفظ دور است و ما هم آن را نمی پسندیم! این بود آنچه در حل این روایت مشکل به نظر ما آمد! پس آن را از ما بگیر و شکر نعمت را به جای آور!! از خداوند می خواهیم که از لغزش ما در کردار و رفتار درگذرد. (مجلسی، بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۵۲، ص ۱۰۷).

ای ابولبید در حروف مقطعه قرآن، علم سرشاری است، وقتی خداوند «الم ذلک الکتاب» را نازل فرمود، محمد صلی الله علیه و آله و سلم قیام کرد؛ تا آنجا که نور وجود اقدسش آشکار گشت و سخنانی در دلهای مردم جای گرفت. هنگام ولادت او هفت هزار و صد و سه سال از آغاز خلقت آدم ابوالبشر می گذشت.

سپس فرمود: بیان این در حروف مقطعه قرآن وقتی بدون تکرار آن را بشماری هست. هیچ یک از این حروف نمی گذرد جز اینکه یکی از بنی هاشم در موقع گذشتن آن قیام می کند. آنگاه فرمود: «الف» یک «ل» سی «م» چهل و «ص» در «المص» نود است که جمعا صد و شصت و یک می باشد، بعد از آن ابتداء قیام امام حسین علیه السلام «ال-م الله لا إله» بود. وقتی مدت او به سر رسید، قائم بنی عباس قیام می کند و چون آن بگذرد قائم ما در «الر» قیام می کند. پس آن را بفهم و در خاطر بسپار و از دشمنان پوشیده دار.

علامه رحمه الله می فرماید:

و اما آن که قیام قائم آل محمد علیهم السلام نزد «الر» است، فقیر را چنین می رسد که مراد این باشد الر- که در قرآن مجید است - همه را حساب باید کرد به قرینه ای که در الم، که یکی مراد بود جزو آیه بعد را ضم فرمود در هر موضع و در الر، چون مراد همه بود بیان نفرمود و مجموع هزار و صد و پنجاه و پنج می شود که تقریبا از سنه تحریر این رساله که سنه هزار و هفتاد و هشت از هجرت است، شصت و پنج سال مانده باشد، چون مبدء آن تاریخ از اوایل بعثت بود. امید که حق تعالی در این زودی دیده جمیع مؤمنین را به غبار موبک همایون آن حضرت، منور گرداند بمحمد و آله الطاهرين. (۱)

چند نکته درباره این روایت باید بیان نمود:

۱. ابولیبید، راوی حدیث شخصی مجهول و ناشناس و در کتب رجالی نامی از وی نیست.
۲. این حدیث، نخست در تفسیر عیاشی نقل شده که بین او و ابالبید چند نفر راوی دیگر وجود داشته اند که نامی از آنان به میان نیامده است.

و به اصطلاح مرسل است.

۳. آنچه علامه بیان نموده بر حسب احتمال بوده (۱) و اگر تاریخی را ذکر نموده اند تنها برای حل این روایت که از روایات مشکله بوده است می باشد، نه اینکه زمانی به صورت حتمی بیان کرده باشند.

۱- محدث جزایری در ریاض الأبرار در ذیل این حدیث می گوید: بسیاری از محدثین از شرح این حدیث اعراض نموده اند و تنها علامه مجلسی به شرح آن پرداخته است و ما عین عبارات علامه را بیان می کنیم. اما وی در پایان شرح می گوید: تمام کلام ایشان بر سبیل احتمال بوده است. (ر.ک: جزایری، نعمت الله، ریاض الأبرار فی مناقب الأئمه الأطهار، ج ۳، ص ۱۲۶).

توضیح و نقد کلام مرحوم بهجت

اما در مورد آیت الله بهجت؛ آنچه مکتوب شده است همان روایت سابق ابالبید بود که ایشان در این زمینه می فرمایند:

در تفسیر سید هاشم بحرانی رحمه الله در ذیل آیه ی شریفه المص و نیز در غایه المرام به مناسبتی درباره ی وقت و علایم ظهور روایت مشکلی به حساب حروف نقل می کند که با قواعد نظری عقلی باید بررسی شود و در آخرش دارد: «فافهم ذلک واکتمه إلیا من اهله؛ پس آن را بفهم و جز از اهلهش پنهان کن». اگر این روایت از حیث سند و صدور درست باشد، از آن استفاده می شود که: «کذب الوقاتون» یعنی تعیین کنندگان وقت ظهور برای غیر اهل، دروغگو هستند نه مطلق!

این روایت روز و ماه و سال و محل و ساعت ظهور را یکجا بیان می کند. بنده روایتی نظیر این روایت که به این صورت حساب و شماره سال و ماه و روز ساعت را ذکر نموده باشد ندیده ام.

حسابی هم از تاریخ انقراض بنی العباس تا زمان ظهور برای راوی بیان کرده که خیلی زحمت می خواهد که انسان از آن نتیجه مطلوب را بگیرد.

می فرماید: در فلان سال حکومت بنی امیه زایل می شود. راوی می گوید: تصدیقش را فهمیدم و....

اگر کسی بتواند در این روایت زحمت بکشد، شاید بتواند حتی سال، ماه، روز و ساعت را به دست آورد. منتهی محتاج اعمال دقت و فکر و قرائن عقلیه است. روی حسابی که بنده به دست آورده ام احتمال می‌دهم بین سالهای ۱۴۱۴ یا ۱۴۱۵ یا ۱۴۱۶ قمری مستقر باشد. البته شاید مقدمه و زمینه ظهور در آن سالها فراهم بشود. چنانکه سال انقراض حکومت بنی امیه را تعیین می‌کند که بعد از سی سال اتفاق افتاده، و آن سال که تعیین شده، سال مقدمه انقراض و تزلزل حکومت آنهاست نه انقراض فعلی.

نقل کرده اند که یکی از علما - که مدتهاست وفات کرده - فرموده است: «ظهور آن حضرت در سال دو چهارده در کنار هم (۱۴۱۴) است».^(۱)

آنچه که از کلام ایشان استفاده می‌شود بیانگر دو مطلب است:

مطلب اول: حدیث کذب الوقتون شامل موردی می‌شود که برای غیر اهل، زمانی تعیین شود نه برای کسانی که اهلیت آن را دارند؛ بنابراین خواص می‌توانند زمانی را برای ظهور مشخص کنند.

در پاسخ به دو نکته اشاره می‌شود:

۱. همانطور که خود ایشان تصریح نموده اند بحث صحت و عدم صحت سند و صدور این روایت می‌باشد که اشکالات آن بیان شد.

۲. با توجه به مباحث قبلی و آنچه از روایات استفاده شد این بود که تعیین زمان ظهور همانند تعیین زمان قیامت است و همانطور که هیچ یک از علما و خواص به زمان قیامت علم ندارند، به زمان ظهور نیز علم نخواهند داشت.

مطلب دوم: ایشان فرمودند: «روی حسابی که بنده به دست آورده ام احتمال می‌دهم بین سالهای ۱۴۱۴ یا ۱۴۱۵ یا ۱۴۱۶ قمری مستقر باشد»

۱- در محضر آیت الله بهجت، ج ۱، صص ۳۶۰-۳۵۹، نکته ۵۸۶.

که گویا ایشان زمانی را برای ظهور مشخص نموده اند.

در پاسخ باید گفت:

ایشان به طور احتمالی بیان فرموده اند نه قطعی، در حالی که بحث ما سخن از توقیت قطعی است.

در ادامه فرموده اند: البته شاید مقدمه و زمینه ظهور در آن سالها فراهم بشود نه این که سال ظهور در آن زمان صورت گرفته باشد.

عدم وقوع ظهور در تاریخ مشخص شده بیانگر عدم صحت توقیت مذکور می باشد.

جمع بندی

آن چه از کلام علمای شیعه استفاده می شود عدم علم به زمان ظهور بوده و صریحا در عبارت های خود به این مطلب اشاره نموده اند و اگر درباره برخی از عالمان دین بحث از نزدیکی ظهور مطرح گردیده است بنا بر احتمالات بوده است.

الحمد لله رب العالمین

قم مقدس

نجم الدین طبسی

منابع

قرآن کریم.

۱. نهج البلاغه.

۲. ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، الغیبه للنعمانی، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر، نشر صدوق، تهران، ۱۳۹۷ق.

۳. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، محقق / مصحح: طناحی، محمود محمد، چ ۴، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، ۱۳۶۷ ش.

۴. ابن بابویه، علی بن حسین، الإمامه و التبصره من الحیره، محقق / مصحح: مدرسه امام مهدی علیه السلام، مدرسه الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، قم، ۱۴۰۴ق.

۵. ابن بابویه، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمه، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر، اسلامی، تهران، ۱۳۹۵ ق، دوم.

۶. -----، عیون أخبار الرضا علیه السلام، محقق / مصحح: لاجوردی، مهدی، نشر جهان، تهران، ۱۳۷۸ ق.

۷. -----، معانی الأخبار، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۰۳ق.

۸. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر، چ ۲، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۴ق / ۱۳۶۳ ش.

۹. ابن فارس، أحمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، محقق / مصحح: هارون، عبد السلام محمد، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، ۱۴۰۴ق.

۱۰. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفه الأئمه (ط- القدیمة)، محقق / مصحح: رسولی محلاتی، سید هاشم، بنی هاشمی، تبریز، ۱۳۸۱ق.

۱۱. اصفهانی، محمد تقی، مکیال المکارم فی فوائد دعاء للقائم عجل الله تعالی فرجه الشریف، مؤسسه الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، قم، ۱۴۲۸.

۱۲. اعرجی کاظمی، محسن بن حسن، عده الرجال، موسسه الهدایه لاهداء التراث، اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۵ق.

۱۳. آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، تحقیق: علی عبدالباری عطیه، دارالکتب العلمیه، مکان چاپ:
بیروت، سال چاپ: ۱۴۱۵ ق.

۱۴. جزایری، عبدالنبي، حاوی الاقوال فی معرفه الرجال، مؤسسه الهدایه لاحیاء التراث، ریاض الناصری، قم، ۱۴۱۸ش.
۱۵. جزایری، نعمت الله بن عبد الله، ریاض الأبرار فی مناقب الأئمه الأطهار، مؤسسه التاريخ العربی، بیروت، ۱۴۲۷ ق / ۲۰۰۶ م.
۱۶. جوادی آملی، عبدالله، ادب فنای مقربان، تحقیق و تنظیم احسان ابراهیمی - مجید حیدری فر، اسراء، قم، ۱۳۹۵ش.
۱۷. حر عاملی، محمد بن حسن، إثبات الهداه بالنصوص و المعجزات، اعلمی، بیروت، ۱۴۲۵ق.
۱۸. حلّی، حسن بن سلیمان بن محمد، مختصر البصائر، محقق / مصحح: مظفر، مشتاق، مؤسسه النشر الإسلامی: قم، ۱۴۲۱ق.
۱۹. -----، وسائل الشیعه، محقق گروه پژوهشی مؤسسه آل البيت، مؤسسه آل البيت، قم، ۱۴۰۹، قم.
۲۰. حلّی، حسن بن یوسف رجال، خلاصه الاقوال، دار الذخائر، قم سال انتشار: ۱۴۱۱ هجری قمری.
۲۱. خزاز رازی، علی بن محمد، کفایه الأثر فی النصّ علی الأئمه الإثنی عشر، محقق / مصحح: حسینی کوهکمری، عبد اللطیف، بیدار، قم، ۱۴۰۱ق.
۲۲. خویی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، مرکز نشر آثار شیعه، قم ۱۴۱۰ق / ۱۳۶۹ ش.
۲۳. رخشاد، محمد حسین، در محضر آیت الله بهجت، مؤسسه فرهنگی سماء، قم، ۱۳۸۸ش.
۲۴. میرداماد، محمد باقر بن محمد، الرواشح السماویه فی شرح الأحادیث الإمامیه (میرداماد)، دار الخلافه، قم، ۱۳۱۱ ق.
۲۵. سبحانی، جعفر و همکاران، موسوعه طبقات الفقهاء، مؤسسه امام صادق، قم، ۱۴۱۸ق.
۲۶. سیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر، العرف الوردی فی أخبار المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف، محقق: موسوی، محمد کاظم، المجمع العالمی للتقريب بين المذاهب الإسلامیه، المعاونیه الثقافیه، مرکز التحقیقات و الدراسات العلمیه، تهران، ۱۳۸۵ ش.
۲۷. شعیری، محمد بن محمد، جامع الأخبار (لشعیری)، مطبعه حیدریه، نجف، بی تا.
۲۸. شوشتری، محمد تقی، قاموس الرجال، ج ۲، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم المشرفه، قم، ۱۴۱۰ق.
۲۹. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۲ ش.

۳۰. -----، إعلام الوری بأعلام الهدی (ط- القديمه)، اسلاميه، مكان چاپ: تهران، سال چاپ: ۱۳۹۰ق. سوم.
۳۱. طوسی، محمد بن الحسن، الغیبه، محقق / مصحح: تهرانی، عباد الله و ناصح، علی احمد دار المعارف الإسلامیه، قم، ۱۴۱۱ق.
۳۲. -----، فهرست کتب الشیعہ و أصولهم و أسماء المصنّفین و أصحاب الأصول (للطوسی) (ط- الحدیثه)، محقق / مصحح: طباطبائی، عبدالعزیز، مکتبه المحقق الطباطبائی، قم، ۱۴۲۰ق.
۳۳. عرفان، امیر محسن، «باز شناسی مفضل بن عمر از روایان مهدوی»، فصلنامه علمی، پژوهشی، انتظار موعود، شماره ۲۸.
۳۴. علم الهدی، علی بن حسین، المقنع فی الغیبه، محقق: حکیم، محمد علی، موسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، بیروت (لبنان)، ۱۴۱۹ق.
۳۵. فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی، الوافی، کتابخانه امام أمير المؤمنين علی علیه السلام، اصفهان، ۱۴۰۶ق.
۳۶. کلباسی، ابوالهدی، سماء المقال فی علم الرجال، تحقیق سید محمد حسینی قزوینی، مؤسسه ولی العصر علیه السلام للدراسات الإسلامیه، قم، ۱۴۱۹ق.
۳۷. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، محقق / مصحح: غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، چ ۴، دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۴۰۷ق.
۳۸. مازندرانی، محمد بن اسماعیل حائری، منتهی المقال فی أحوال الرجال، مصحح: گروه پژوهش موسسه آل البيت، قم، ۱۴۱۶ق.
۳۹. مازندرانی، محمد صالح بن احمد، شرح الکافی- الأصول و الروضه (للمولی صالح المازندرانی)، محقق / مصحح: شعرانی، ابوالحسن، المکتبه الإسلامیه، تهران، ۱۳۸۲ق.
۴۰. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال، موسسه آل البيت الاحیاء التراث، قم، ۱۳۸۹ش.
۴۱. مجلسی، محمد باقر، الوجیزه فی علم الرجال، مصحح محمد کاظم رحمان ستایش، ناشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۴۲۰ق.
۴۲. -----، رجعت، چ ۲، دلیل ما، قم، ۱۳۸۶ش.
۴۳. -----، بحار الأنوار، محقق / مصحح: جمعی از محققان، چ ۲، دار إحياء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳.

۴۴.-----، مرآه العقول فی شرح أخبار آل الرسول، محقق / مصحح: رسولی محلاتی، سید هاشم، چ ۲، دار
الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۴۰۴ ق.

۴۵. موسوی همدانی سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۵، جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، قم ۱۳۷۴ ش.

۴۶. موسی، شیری زنجانی، کتاب نکاح، چ ۶، موسسه پژوهشی رای پرداز چاپ اول، قم ۱۴۱۹.

۴۷. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، چ ۶، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجامعه المدرسین بقم المشرفه، قم، ۱۳۶۵ ش.

۴۸. واسطی بغدادی، احمد بن حسین، الرجال (لابن الغضائری)، محقق / مصحح: حسینی، محمد رضا، دار الحدیث، قم، ۱۳۶۴ ش.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

